

بررسی قیامهای مردمی

از زمان امیر عبدالرحمان تا زمامداری محمد ظاهر شاه

نگارنده: صفی الله «راستین»

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۵ حوت (اسفند) ۱۳۹۸ خورشیدی

فصل اول

مفهوم اغتشاش شورش و قیام علیه حکومتها

مقدمه

بیان مسئله

مفهوم اغتشاش و اغتشاشگری

انواع و مراحل اغتشاش

علل خشونت گرایی اغتشاشگران

مشرووعیت حکومتها

منع قیام و اطاعت از حاکم در هر صورت از دیدگاه علما اهل سنت

فصل دوم

بررسی اغتشاشها زمان عبدالرحمان پسرش حبیب الله و نواسه اش امان الله

نگرش به زمامداری عبدالرحمان

قیامهای دوره زمامداری عبدالرحمان خان

روش امیر در برابر قیام کنندگان جهادی علیه انگلیس

خیزش سردار ایوب خان

خیزش شینوارییان

خیزش غلجائیان

خیزش مردم در شمال شرق

قیام مردم در بدخشان

قیام مردم تخار

تجاوز به بلورستان (نورستان)

قیام سردار اسحاق خان در بلخ

قیام هزاره ها

پادشاهی حبیب الله پسر عبدالرحمان (1901 الی 1919)

قیام مردم پکتیا

قیام مردم کندهار در برابر عیاشی شاه حبیب الله

جنبش مشروطه خواهان

شاه امان الله (1919-1929)

اصلا حها دوره شاه امان الله خان

قیام مردم پکتیا به رهبری ملا عبدالله

قیام مردم سنگوخیل و شنوار

قیام مردم کوهدامن به رهبری حبیب الله کلکانی

فصل سوم

زاممداری جوانمرد روستایی شاه حبیب الله کلکانی

پادشاهی حبیب الله کلکانی (جنوری 1929 الی اکتوبر 1929)

قیام علی احمد خان در مشرقی

قیام امان الله در برابر شاه حبیب الله کلکانی

قیام غلام نبی خان چرخ با طرفداری روسها

قیام محمد نادر خان با پشتیبانی انگلیسها

فصل چهارم

بررسی قیامها مردمی علیه حکومت نادرخان و پسرش ظاهر شاه

پادشاهی محمد نادرخان پیمان شکن (1929 – 1933م)

قیام قوم ترکی و شنوار

قیام استاد خلیل الله خلیلی در بلخ

قیام مردم کوهدامن

قیام فرمانده ابراهیم بیک لقی

قیام هواداران امان الله و کشتار آنها

قیام مردم دریخیل جدران و پشتیبانی مردم وزیرستان

مبارزه روشنفکران و زندانی سازی آنها

محمدگل مومندنا بودساز فرهنگ و تمدن اقوام (غیرپشتون)

ترور در سفارت خانه انگلیس و ترور برادر و خود شاه

پادشاهی محمد ظاهرشاه 1312 الی 1352

کشتار دسته جمعی

ملی سازی زبان پشتو و اخواست مردم

تبعیدگاه های سیاسی در روستا های دور دست کشور

مبارزه های سیاسی به وجود آمدن احزاب سیاسی (قیام مدنی)

جنبش دانشجویان

قیام طبیعی خشکسالی

انتقال ناقلین (پشتون) به مناطق اقوام دیگر افغانستان

نتیجه گیری

پیشنهاد ها

منابع

فصل اول

مفهوم اغتشاش شورش و قیام علیه حکومتها

مقدمه

افغانستان بامرزها سیاسی آن در پایان قرن نوزدهم میلادی توسط عبدالرحمان (1880-1901) پیریزی گردید. تفاهم دو امپراتوری زمان یعنی روسیه تزاری در شمال و انگلیس و هند بریتانوی در جنوب به عبدالرحمان این زمینه را آماده ساخت، تا حکومت مصلحتی به توافق دو امپراتور نامبرده را با شعار یک حکومت مقتدر مرکزیت گرا تاسیس کند. عبدالرحمان در پیشبرد سیاست داخلی خود مقداری اختیار و در تطبیق آن خیلی ها خشن بود، اما سیاست خارجی او را انگلیس اداره می کرد، و این چیزی بود که عبدالرحمان برای دوام و بقای سلطنتش موجودیت یک دولت به نام حایل را در میان مجموع کشورهای وابسته به این یا آن بلوک با سرکوب قهری مخالفان خود می خواست. افغانستان امروزی یک جغرافیای مصلحتی، کشور غیر طبیعی، اجتماع چندین نهاد در کثرت فرهنگها و خرده فرهنگها، هویت های تباری و به اصطلاح معروف سرزمین اقلیتهای قومی است.

بی گمان قابل درک است که دولتها در قلمرو سیاسی خود نقش و پرمسئولیت تاریخی دارند! اما چه بد بخت است ملتی که بوسیله دولتش به عوام فریبی کشانیده میشود و نه صداقت خبری است و نه از لیاقت. چنین دولتهای از سوی حلقه خارجی همواره بر مردم ما تحمیل شده اند و مردم خود کوچک ترین نقشی در گزینش این دولتها نداشته اند. نظام های سیاسی افغانستان چه پیش از استقلال 1919 و چه از دوران حاکمیت نادرخان و اسلاف وی از همینگونه دولتها تحمیلی بوده اند.

بررسی تاریخچه ناآرامی، شورش، خیزش، قیام و اغتشاشها در افغانستان نشان میدهد زمامداران بسیار با روش خشن غیر انسانی بامردم رفتار نموده بیشمار انسان این سرزمین را به گورستان فرستادن و شماری دیگری تبعید به بیرون از کشور خشن ترین حکومت و با بیشتر قیام مردم در زمان عبدالرحمان بود گروه ها گوناگون با کشتار سرکوبی وادار به

پیروی از حکومت مرکزی نمود نواسه عبدالرحمان شاه امان الله با اندیشه نوگرایی خود شماری علما دین را کشت خشم مردم را به بار آورد باعث فروپاشی زمامداری شان گردید.

قیام در برابر حکومت شاه حبیب الله کلکانی قومی بخاطر از دست رفتن قدرت بارکزایی ها بودباهمکاری مردم پشتون پاکستان قدرت را نادر خان بدست آورد شماری روشنفکران و مردم شمال و کوهدامن را کشت و شماری دیگر شکنجه نموده در زندانها انداخت به زودی خودش کشته شد. ظاهرشاه خرد سن بود حکومت توسط کاکا هایش رهبری میشد بیشتر خشونت آمیز بوده هزارها انسان را بخاطر کسب قدرت از پا در آوردند در دهه قانون اساسی زمان حکومت ظاهرشاه یک آزادی نسبی به وجود آمد وبا کودتای پسرکاکایش محمد داود ازبین رفت.

بیان مسئله

تاریخ کشورما، تاریخ شکل گیری و سامان مند شدن اندیشه ها و سیاست های برتری جویانه قبیله یی و تداوم آن در سازوکار دستگاه سیاسی، تاریخ دست اندازی و تازش ارتش های استعماری و توسعه طلب و سلطه سرکوب گرانه مزدوران و دست پروردگان آن ها؛ تاریخ پاره پاره شدن جغرافیای بزرگ تاریخی کشور، تاریخ طرح و به کارگیری راهکارها و برنامه های ستیزه گرانه با هویت روشن فرهنگی- تاریخی این سرزمین دیرین سال، تاریخ پی ریزی ناسیونالیسم قومی- قبیله یی وهم راستای با آن سرکوب، نفی و سلب هویت های زبانی، مذهبی و فرهنگی دیگر اقوام- زیر عنوان " وحدت ملی" دروغین که پیامدش بدون از تبعیض، بدبینی و رویا رویی های قومی چیزی دیگری نبوده است؛ تاریخ تبعیض و رفتارهای ناپسند علیه زنان، تاریخ ستمگری، بیداد، خشونت، کشتار و به زندان کشانیدن شخصیتها، رهبران جنبش ها و سازمان های ترقی خواه، عدالت پسند و آزادی دوست؛ تاریخ گسترش فقر، رنج و درد، عقب افتادگی، تاریخ خیزشها و نهضت های هویت خواهانه و عدالت طلبانه ملی، تاریخ مبارزه، جهاد، مقاومت و پایداری و دموکراسی خواهی در برابر تجاوز، استعمار، استبداد و سرانجام تاریخی است که این رویدادها و عامل ها و گرایش ها را به گونه دورانی و به تکرار، در بستر خویش آزموده و گواه بوده است.

موضوع ناآرامی و اغتشاشها مردمی و به تبع آن نحوه کنترل این پدیده، از جمله مسائلی است که در پی تغییرها سیاسی اجتماعی پس از جنگها خانوادگی عبدالرحمن پدر و کاکایش با کاکا دیگرش شیرعلی خان و شکست عبدالرحمان

بقدرت رسیدن شیر علی خان و آمدن انگلیس به افغانستان ایستادگی مردم در برابر انگلیس و پنجاه هزار نیرو از شمال با پشتیبانی عبدالرحمن و تفاهم با انگلیس و بقدرت رسیدن عبدالرحمان به وجود آمدن یک حکومت مرکزی نیرومند با ریختن خون هزاران انسان از قومهای گوناگون آغاز شده هزارها انسان از اقوام غلزی، شینواری ها، هزاره ها و مردم شمال به گورستان فرستاد سپس این قیام ها در زمان نواسه اش امان الله بنام نوگرا افغانستان دوباره آغاز شد باعث فروپاشی آن گردید. اوج خشونت را در دوره نادرخان و ظاهرشاه میبینیم قیام کنندگان و اعتراض کنندگان مدنی چگونه از بین میبرند.

مفهوم اغتشاش و اغتشاشگری

دانشواژه اغتشاش، ناآرامی و شورش، قیام و خیزش، رفتار جمعی، رفتار جمعی اعتراض آمیز، هیجان جمعی طغیان خشونت آمیز، جنبش، رفتار توده ای و طغیانهای جمعی، همه واژه های متعدد و متنوع هستند که در ادبیات پدیده اغتشاشها فروان به چشم می خورند و نویسندگان نیز آنها را با مقاصد مختلف کار می برند.

دانشواژه اغتشاش را می توان طبق تعریف فرهنگ لغت عمید(1362) عبارت از پیداشدن غل و غش و آلودگی در کسی یا چیزی، درهم و برهم شدن آشفتگی و شورش دانست. در نوشتاری از کمیسیون تربیت و استانداردهای افسران پولیس کالفرنیا(شریفی، 1384) فهرست نسبتاً بلندی از مصادیق رفتار جماعت¹ ارائه شده است که از آن جمله می توان به راهپیمایی، هرج و مرج، تظاهرات، اعتصابهای صنفی و تجمعهای اعتراض آمیز در زمینه های اجتماعی (مانند محیط زیست حقوق بشر) اشاره کرد. (اسمسلر، 1380) بر این نکته پافشاری دارد که ادبیات این حوزه هنوز نام مورد توافقی برای اطلاق پدیده مورد بررسی به تثبیت نرسیده است. وی با اشاره به تلاش سایر مصنفان این حوزه برای ارائه واژه هایی مثل جنبش اجتماعی یا طغیان جمعی و احتمال قرابت این دو واژه به مفهوم پدیده ای که خود آن را رفتار جمعی می نامد، به تعریف این دانشواژه می پردازد.(شریفی، 1388، 4) طبق تعریف وی، طغیان جمعی اشاره به هراسها، هیجانها جمعی و طغیانهای خصومت آمیز دارد که اغلب(ولی نه همیشه) انفجار آمیز و جنبشهای اجتماعی به تلاشهای جمعی برای جرح و تعدیل در هنجارها و ارزشها اشاره خواهد داشت که (ولی نه همیشه) در زمانهای طولانی تر صورت می گیرد. بر اساس تعریفی که فرهنگ لغتها اجتماعی(کریمیان، 1381) از جنبشهای اجتماعی ارائه کرده است، در جنبشهای اجتماعی

¹ Crowded Behavior

بسیاری از مردم به گونه فعال جهت ایجاد دگرگونی یا ممانعت از برخی دگرگونی ها شرکت می کنند. دوب نیز معتقد است رفتارهای جمعی به آن دسته از فعالیتهایی اطلاق می شود که تحت شرایط زود گذر، بدون ساختار و بی ثبات و به سبب فقدان آشکار هنجارها مقبول رخ می دهند. این گونه رفتارها، عاطفی، خود انگیخته، اتفاقی و کمتر قابل پیش بینی اند. (Doob, 1988) میرز در تعریفی نزدیک به دوب، رفتار های جمعی اعتراض آمیز را شامل آن دسته از رفتارهای گروهی از شهروندان می داند که هیجانی اند، اغلب مخرب و ویرانگرند، تکانه ای هستند و با منافع حکومت در تضاد (Myers, 2001) تنها نکته ای که در تعریف میرز را از تعریف دوب متمایز می سازد، تعارض رفتارهای جمعی با منافع حکومتی است. تدرابرت گر (1377) با انتخاب دانشواژه خشونت سیاسی، آن را به عنوان تمامی حمله ها فراگیری که در درون یک جامعه سیاسی علیه رژیم سیاسی و بازیگران آن- شامل گروههای رقیب و صاحبان قدرت- با سیاستهای آن انجام می گیرد، تعریف می کند. (شریفی، 1388، 4).

طبق تعریف استوارت (stewart, 1971) شورش به رفتار اطلاق می شود که از گروهی از مردم سر می زند و هدف آن اغلب خرابکارانه و خشونت آمیز است. آشوب نیز به رفتار مملو از خشم گروهی گفته می شود که از سازمان وحدت اندکی بر خوردار است. یورش خشمگینانه و بیشتر بی هدف جماعتی از شهروندان به یک موسسه یا گروهی از افراد را می توان نوعی آشوب تلقی کرد. منظور از هراس اجتماعی نیز رفتار جمعی وحشت آلودی است که در اثر احساس خطر پدید می آید. این پدیده خیلی سریع ساختار ذهن جماعت وحشت زده را فرا می گیرد و آنان را به تلاشهای بیهوده سوق می دهد. هیستری جمعی نیز نوعی کنش جمعی است. این پدیده وقتی رخ می دهد که گروهی از مردم مهار خویش² را از دست دهند و به شیوه ای بر انگیخته و نامعقول رفتار می کنند. هراس اجتماعی و هیستری جمعی صرف نظر از اختلال موقتی که در نظم عمومی ایجاد می کنند، تعارض چندانی با منافع سیاسی و حکومتی ندارند. بنابر این، حداقل این دو مشکل از کنشهای جمعی ناقض تعریف میرز هستند (الیاسی، 1380).

² Self-control

انواع و مراحل اغتشاش

با پذیرش ترجیحی اصطلاح رفتار جمعی (اعتراض آمیز) برای رفتار اغتشاشگران، با بررسی طبقه بندی ها و انواع این رفتار از نظر مولفان می توان درک از ماهیت و مفهوم این پدیده را توسعه داد.

گر (1377) با رویکرد روانشناسی اجتماعی، سه شکل از خشونت سیاسی را به شرح زیر از هم متمایز می سازد:

آشوب؛ خشونت سیاسی نسبتاً خودجوش و سازمان یافته همراه با مشارکت مردمی قابل ملاحظه شامل اعتصاب هاسیاسی خشونت بار، شورشها و درگیریهای سیاسی و شورشهای محلی.

توطئه؛ خشونت سیاسی بسیار سازمان یافته، همراه با مشارکت محدود، شامل سوء قصدهای سیاسی سازمان یافته، تروریسم در مقیاس کوچک، جنگهای پارتیزانی در مقیاس کوچک، کودتا و طغیان.

جنگ درون کشوری؛ خشونت سیاسی بسیار سازمان یافته، همراه با مشارکت مردمی گسترده که به منظور سرنگونی رژیم یا امحای دولت طراحی شده و همراه با خشونت گسترده باشد. شامل تروریسم و پارتیزانی در مقیاس وسیع جنگهای درونی و انقلابها.

اسملسر (1380) اشاره به ملاکهای طبقه بندی براون³ شامل ابعاد الف) اندازه، ب) تناوب تجمع، ج) تناوب قطبی شدن توجه گروه، د) میزان تداوم هم شکلی روانشناختی اعضا و همچنین طبقه بندی براون از جماعت شامل الف) انبوه از هم پاشیده مردم و ب) جماعت مخاطب، به طبقه بندی بلومر نیز اشاره می کند که در جهت تعریف انواع رفتار جمعی، آن را با دونوع رفتار؛ یعنی رفتار گروه کوچک و رفتار جاه افتاده یا به گونه ای فرهنگی تعریف شده، مقایسه کرده و موارد افتراقشان را با استفاده از ملاکهای شمول فزیکی (اندازه) و فرهنگی (رابطه رفتار با قواعد، تعاریف یا هنجار) بازگو کرده است.

بررسی نقاط افتراق میان رفتار جمعی و رفتار کوچک، علاوه بر اندازه فزیکی، چندین معیار دیگر را نیز آشکار می کند که نخستین آنها معیار روان شناختی است. در گروه کوچک، فرد احساس می کند که بر شخص خود کنترل دارد و می تواند صحنه عمل را تحت فرمان خویش در آورد. این در حالی است که در رفتار جمعی یا به گونه کلی رفتار گروه

³ Roger Brown

بزرگ، گروه دارای قدرت دور زنی است که مشارکت فرد را در فعالیت اش تحت پشتیبانی قرار داده، تقویت کرده و تحت تاثیر داده، با مانع مواجه کرده یا سرکوب می کند. معیار و ملاک دوم، ناظر بر شیوه ارتباط و تعامل است. در گروههای کوچک این فرایندها متکی است به مواجهه شخصی و تابع الگویی است از مکالمه (دیالوگ) که در آن هر مشارکت کننده کنش دیگری را به گونه ای کنترل شده مورد تأویل و تفسیر قرار می دهد. در گروههای بزرگ، اشکال جدیدی از ارتباط و تعامل مانند واکنش کنترل نشده یا ارتباط یکسویه رسانه های جمعی مطرح است. سومین معیار، ناظر به شیوه ای است که از آن طریق، مشارکت کنندگان برای کنش بسیج می شوند. گروه کوچک تجهیزها محدود، ساده و بلا واسطه ای را در اختیار دارد. در گروههای بزرگ، ابزار جدیدی مطرح است که از آن جمله عبارتند از: اغوا، تحریک، جلب توجه شکل گیری روحیه، جهت دهی به نظرها ناراضیان، غلبه بر خونسردی و کنار گودنشینی، شکل دهی به تصور گروهی و طرح راهبرد.

به باور اسملسر (1380)، بلومر بررسی خود را به دو کانون متمرکز کرده است:

الف) مطالعه اشکال ابتدایی رفتار جمعی، همچون: انبوه از هم پاشیده و هیجان زده مردم یا هستری جنگ⁴

ب) مطالعه شیوه هایی که از طریق آنها این اشکال ابتدایی تبدیل به رفتار تنظیم شده و سازمان یافته شوند.

ویژگی برجسته رفتار جمعی ابتدایی، برقراری رابطه ای است که بر اثر فرایندی از واکنش دورانی⁵ انتقال می یابد که به واسطه آن هر فرد هیجان تولید شده توسط فرد دیگر را باز تولید می کند و وقتی بار دیگر این هیجان به خود وی باز می گردد، دچار هیجان مضاعف می شود. مکانیسم های مختلفی نشان دهنده توسعه چنین وضعیت نا آرامی هستند که از آن جمله می توان به سرگردانی، برانگیختگی جمعی و سرایت اجتماعی اشاره کرد. بومر چهار دسته بندی جماعت را چنین بر می شمارد: جماعت اقدامی، جماعت تظاهری (نمایشی) توده و عموم. تفاوت دو مورد اول در این است که جماعت اقدامی (مانند انبوه از هم پاشیده مردم) یک هدف را دنبال می کند؛ در حالی که جماعت تظاهری یا نمایشی (مانند یک فرقه مذهبی) احساسها و انگیزه های خود را فقط صرف کنشهای نمایشی می کند. تفاوت توده و دو مورد اول در این است که ناهمگون، ناشناخته تر، بی سازمان تر و در تعامل دارای روابط صمیمانه کمتری است. در واقع؛ رفتار توده ای تلاقی

⁴ War Hysteria

⁵ Circular Reaction

ای است از تعداد بسیاری گزینشهای فردی که بر پایه انگیزه ها و احساسها مبهم شکل گرفته است و سرانجام عموم، گروهی است که بر موضوعی متمرکز شده اند، اما در زمینه چگونگی برخورد با آن دارای اختلافند و با گفتگو تصمیمی را در این زمینه اتخاذ می کنند. به نظر بلومر، وجه افتراق عموم با جماعت در آن است که عدم توافق (و نه متفق القول بودن) و ملاحظه ها عقلانی (و پیشنهاد خارق العاده) جایگاه برجسته ای از شکل گیری و توسعه عموم دارد. وی به هنگام بحث در زمینه جنبش اجتماعی در خلال توسعه اش دارای سازمان و شکل، مجموعه ای از آداب و سنن رهبری استقرار یافته، تقسیم کار ماندگار، قواعد اجتماعی، ارزشهای اجتماعی و به گونه خلاصه فرهنگ، سازمان اجتماعی و طرح جدیدی از زندگی می شود. وی جنبشها را برمبنای گستره اهداف به انواع "عام" مانند جنبش زنان و "خاص" مانند جنبش کاهش مالیه ها بر کالای خاص و (نمایشی) مانند جنبش مد تقسیم می کند. (شریفی، 1388، 9)

اسملسر (1380) بر این امر تاکید دارد که رفتار جمعی مورد نظر و اشکال ابتدایی رفتار جمعی مانند هراس و طغیان خصومت آمیز را نیز در بر می گیرد به علاوه، رفتار جمعی با انواع مختلفی از عقیده- ارزیابی ها در زمینه موقعیت، آرزوها و انتظارها- هدایت می شود. با این حال، این عقاید با عقایدی که هدایتگر بسیاری از انواع دیگر رفتارند، متفاوتند. در این عقاید ارزیابی ای از پیامدهای فوق العاده ای که در صورت پیروزی تلاش جمعی برای بازسازی کنش اجتماعی در پی خواهد آمد، ارائه می شود. از این رو، عقاید زیر بنای رفتار جمعی (عقاید تعمیم یافته) بی شباهت به عقاید جادویی نیستند. رفتار جمعی بنا به مفهوم مورد نظر اسملسر رفتاری نهادینه شده نیست و بسته به میزان نهادینه شدنش از ماهیت متمایزش کاسته می شود. به عبارتی؛ رفتار جمعی چنان شکل یافته که پاسخگوی موقعیتهای تعریف نشده یا ساخت نیافته است. (شریفی، 1388، 10)

طبق خطوط راهنمای مطرح در کتاب کمیسیون تربیت و استانداردهای افسران پولیس کالیفرنیا رفتارهای جمعی را می توان به ترتیب شامل انواع (1) قانون، (2) منظم، (3) اطاعت پذیر، (4) فاقد اطاعت پذیر، (5) مقاومت فعال، (6) مقاومت خشونت آمیز و (7) شورش، طبقه بندی کرد. در کتاب کنترل اجتماعها (معاونت آموزش ناجا، 1377) از انواع اغتشاشها در مراکز فرهنگی (آموزشی) با انگیزه های عمده سیاسی یا رفاهی و اغتشاشها کارگری در مراکز صنعتی و کار با انگیزه های رفاهی و گاهی سیاسی نام برده شده و مراحل شکل گیری جمعیت اغتشاشی و شیوه های رفتاری اغتشاش گرایی را به شکل زیر مطرح کرده است: (شریفی، 1388، 10)

1. میتینگ (راهپیمایی) عبارت است از گرد آمدن افرادی که به منظور نشان دادن علاقه یا ابزار تنفر علیه مقام رسمی یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور که معمولاً توسط سازمان یا احزاب سیاسی رهبری می شود و دارای مشخصه‌ها زیر است:

- دارای محرک و رهبری است؛
- جمعیت با احساسها به رهبری خود پاسخ داده و وی را مورد تشویق قرار می دهد؛
- جمعیت وابسته به گروههای سیاسی و سازمانی مشخصی است؛
- معمولاً در پایان هر میتینگ، قطعنامه ای شامل اهداف ، خواسته ها و نظرها اجتماع کنندگان صادر می شود.

2. ازدحام: جمعیتی است که افراد آن تحریک شده و بدون اراده و منطق، احترام به قانونها را فراموش کرده و در حقیقت آلت دست محرکان قرار گرفته اند. معمولاً در این گونه اجتماعها، سخنرانی که برای مردم صحبت می کند یا سخنان تند و اهانت آمیز خود به مسولان کشوری، جمعیت را جهت دست زدن به آشوب و در گیری با کارکنان دولتی آماده می کند.

3. شورش: عبارت از ازدحامی است که در آن اغتشاشگران ضمن زیر پا گذاشتن قانون، در جهت برهم زدن نظم و آرامش عمومی و نیل به هدفها خود از هر وسیله و آلت قتاله ای علیه کارکنان انتظامی و مخالفان خود استفاده می کنند.

4. قیام: عبارت است از چند شورش که در نقاط مختلف ولی در زمان واحد برای منظوری پیش بینی شده انجام می گیرد. قیام کنندگان در نهایت شدت و با تمام توان برای انجام مقاصد خود می کوشند. در جریان قیام، قیام کنندگان با مدافعان نظام حاکم به گونه گسترده در گیر شده و در صدد سرنگونی آن بر می آیند.

سیموویچ با تجربه فرماندهی کنترل اغتشاشها شهری، با بررسی نمونه اغتشاشها شدید در شهر فلوریدا، سیر تدریجی هر شورش را شامل چهار مرحله به شرح زیر می داند:

1. حادثه تسریع کننده؛

2. رویارویی؛

3. عقده گشایی و تسویه حساب؛

4. درگیری علنی؛

در شرح این مراحل می توان از توصیف راسل و بیگل سود برد که معتقدند تقریباً هر حادثه ای می تواند عامل تسریع کننده یک شورش باشد. این حادثه ممکن است توقیف همراه با اعمال زور و فشار توسط یک افسر پولیس یا توقف عبور و مرور باشد یا حتی ممکن است صرفاً یک شایعه باعث شود که افراد با تشنج و هیجان به خیابان بریزند. این عامل می تواند انفرادی نباشد و مجموعه ای از حوادث با شایعه ها را شامل شود که زمینه را برای حادثه نهایی آماده می کند. در مرحله دوم شورش با وجود تخلیه انرژی شورشیان، اتفاق مهمی نمی افتد؛ اما ممکن است به واسطه اصرار و تمایل به زیاده روی یک یا چند نفر از عناصر شورش، به سمت اقدامات خشونت آمیز سیر پیدا کند و اگر کنترل و متوقف نشود، وارد مرحله سوم می شود که طی آن، مردان جوان خشمگین، ستیزه جو و شتاب زده ممکن است دست به اقدامات از پیش برنامه ریزی شده بزنند. اما احتمال رفتارهای لحظه ای و خودانگیخت بیشتر است که در این صورت، اقدام به شکستن شیشه ها، واژگون کردن خودروها یا آتش زدن آنها کنند یا سایر اقدامات تخریبی را انجام دهند. در این مرحله ممکن است افرادی شورشگر درست به غارت و سرقت از برخی اماکن بزنند و حتی با بمبهای آتش زا و اسلحه، به مناقشه آشکار گرایش پیدا کنند. (شریفی، 12، 1388)

در مرحله چهارم شهر به صحنه مناقشه آشکار و تیراندازی تبدیل می شود. پرتاب بمبهای آتش زا افزایش می یابد و بر آن متمرکز می گردد. در این مرحله، معمولاً گارد فراخوانده می شود و در صورت ادامه ستیزه جویی، شورشگران با گارد درگیر می شوند. (همان، 12)

علل خشونت گرایی اغتشاشگران

مقایسه شماری پژوهشهایی که از پایان قرن نوزدهم تا سال 2000 میلادی سالانه در نشریه ها روانشناسی به چاپ رسیده است، نشان می دهد که طی صد سال تحقیق، شماری بسیاری از پژوهشها به خشونت و پرخاشگری اختصاص یافته و تعداد کتابهای منتشر شده در گروه ضد اجتماعی، حدود ده برابر گروه اجتماعی بوده است. بر این اساس می توان

استنباط کرد که شیوه و سبک زندگی در این شهرها (مبنی بر نفع گرایی و خودمحوری) به گونه طبیعی منجر به افزایش گرایش انسانها به سوی عصبانی شدن، ضعف در حل مسائل فردی و اجتماعی، بدرفتاری و به ویژه خشونت و پرخاشگری نسبت به دیگران می شود. علاوه بر این، در مسئله بروز و توسعه ناآرامی ها و اغتشاشها شهری، صرف نظر از عوامل درونی و بیرونی موثر در این پدیده، موضوع خشونت گرایی برخی معترضان و افراد مخالف آنها در صحنه، موضوع حائز اهمیت و تعیین کننده ای به شمار می آید. بر این اساس، در ادبیات موضوع، رفتارهای جمعی اعتراض آمیز به ویژه در ابعاد فردی و روانشناختی گرایش معترضان به خشونت و رفتارهای تخریبی، تاکنون بررسی های متعددی صورت گرفته و فرضیه ها و دیدگاههای متنوعی مطرح شده است که در اینجا به اختصار برخی از مهم ترین آنها مورد بررسی قرار می گیرد.

تاثیر جماعت: طبق مرور الیاسی (1380) و بر اساس نتایج مطالعه ها لوین در کتاب جماعت، رفتار مردم زمانی که در یک هیجان جمعی گرفتار شده اند، با رفتار آنان در گروههای کوچک تر و به صورت فردی تفاوت آشکار دارد؛ زیرا افرادی در یک جماعت ناراضی آنچنان رفتاری قهرمان گونه و وحشیانه ای از خود بروز می دهند که به تنهایی هرگز حتا جرئت اندیشیدن پیرامون آن را ندارند. او در تبیین این تفاوت می نویسد: مردم هنگامی در جریان یک هیجان جمعی قرار می گیرند که در یک جماعت، موقتاً برخی قوای تعقل منطقی ای را که در زندگی عادی دارند، از دست می دهند. آنان بسیار تلقین پذیر می شوند و به آسانی تحت تاثیر رهبران متقاعد ساز غوغا انگیز و عوام فریب قرار می گیرند. علاوه بر آن، افرادی در جمع ناراضیان، دستخوش یک سیر قهقرایی به سوی ارتکاب انواع رفتار های ابتدایی می شوند.... شخص تنها و جدا از دیگران ممکن است فردی فرهیخته و خردورز باشد، اما جماعت او را به یک وحشی تبدیل می کند. او در جمع بر اساس غریزه عمل می کند؛ به همین خاطر رفتار او خود انگیزه، خشونت آمیز و وحشیانه می شود.

فردیت زدایی: روان شناسان اجتماعی فهم لوین را مورد بررسی دوباره قرار داده، تبیین های نوی بدان افزوده اند. در تبیین نو، یکی از اصول اساسی، در تبیین فردیت زدایی است. بر اساس این اصل، آدمهای وقتی در یک جماعت معترض قرار می گیرند، فردیت خود را از دست می دهند و در نتیجه آن، رفتارهای خشن و غیر قابل کنترلی از آنها سر می زند. به تعبیر دقیق تر؛ هیجانها تلطیف نشده و تکانه های سرکوب شده افراد، در جمع فرصتی برای بروز تجلی پیدا می کنند. این تکانه های دارای ماهیت خشن و غیر انسانی، زمانی شدیدتر و بیشتر بروز می کنند که به سبب تراکم بسیار

جمعیت معترضان، امکان "گمنامی" بیشتر باشد (الیاسی، 1380)، به اعتقاد کلی (1985) مراد از فردیت زدایی، مسخ ویژگی ها و برانگیختگی های درونی و پنهان آدمیان نیست، بلکه منظور از آن، از بین بردن ماسکی است که آدمیان ناگزیر و اغلب ناهشیارانه بر چهره می زنند تا از خود موجودی خردورزی، عقلایی، اجتماعی و نعدوست، نه خشن و هیجانی به نمایش گذارند، وی همچنین اذعان می دارد که هرچقدر اعتماد به نفس و جسارت فردی آدمها کمتر باشد، به همان میزان رفتار خشونت آمیز آنان در گروه بیشتر خواهد بود. (شریفی، 14، 1388)

سرایت اجتماعی: اصل دیگری که روانشناسان اجتماعی به نظریه جماعت لوین افزودند، اصل سرایت اجتماعی است. طبق این اصل، صرف حضور جمع، افراد را ترغیب به اندیشه و عمل یکسان می سازد؛ زیرا ذهن گروهی از افراد که در یک فرایند جمعی اعتراض آمیز گرد آمده اند، بر انگیزته می شود و واکنشهای عاطفی و هیجانی از شخصی به شخص دیگر سرایت می کند؛ درست همان گونه که ویروس از شخصی به شخص دیگر سرایت می کن و به یکباره بیماری اپیدمی پدید می آید، ویروس خشونت و مخالفت ورزی شدید نیز به یکباره در بین گروهی از افراد شیوع پیدا می کند. تایلور و همکارانش پافشاری می کنند که مهم ترین دلیل نقض هنجارهای اجتماعی توسط جماعت معترض، عامل سرایت است؛ زیرا وقتی یک چند نفر از معترضان، به صورت تکانه ای یا آگاهانه، هنجاری را نقض می کنند (برای مثال، یک کارکن انتظامی را مورد یوش قرار می دهند یا شیشه یک ساختمان دولتی را آماج حمله قرار می دهند)، دیگران نیز نیندیشیده و خود انگیزته با آنان "همنواپی" می کنند. گویی، هنجار شکنی به یکباره به "هنجار" تبدیل می شود. در دیدگاه روان تحلیل گری فروید، نظام روانی انسان به منزله یک هیدرولیکی تلقی می شود که فشارهای حاصل از "محرومیت های اقتصادی- اجتماعی" تنشهای سیاسی ". "تعارضها روان شناختی" به صورت فزاینده در آن متراکم می شوند. اما، نظام روانی انسان یک "سازکار سرکوبگری" دارد که تنشها در ساختار ناهشیار ذهن فعال باقی می ماند و مترصد فرصتی هستند تا خود را بنمایانند. اگر تراکم فشارها و سرکوبگری ناشی از آن، آن قدر افزایش پیدا کنند که ورای تحمل روانشناختی افراد شوند، آنگاه ماهیت تخریبی پیدا می کند و به صورت کنشهای تکانه ای و تهاجمی بروز می کنند. البته در این زمینه استثناهایی وجود دارد که یکی از آنها زمانی است که مقامها سیاسی و حکومتی با بقیه سوپاپهای اطمینان، زمینه بروز اجتماعی پسند و تعدیل شده فشارها را فراهم می سازند. (شریفی، 15، 1388)

ناکامی پرخاشگری: دالارد و میلر در سال 1930 با طرح این فرضیه، مطرح ساختند که پرخاشگری و اعتراضها

جمعی مردم، همواره ناشی از ناکامی است. آنها ناکامی را نیز حالتی می دانستند که بر اثر منع واکنش معطوف به هدف به وجود می آید. به بیان دیگر؛ این فرضیه اذعان می دارد هرگاه گروهی از مردم در تحقیق خواسته ها و دستیابی به هدفها و آرزوهای خویش با موانعی روبه رو شوند، واکنشی از خود نشان می دهند که ممکن است منجر به آسیب رساندن به دیگران یا اموال عمومی شود. برکویتز (1372) فرضیه ناکامی - پرخاشگری را، به ویژه در حیطه رفتارهای جمعی اعتراض آمیز، مورد بازبینی قرار داده است. او در بازبینی این فرضیه، سه فرضیه دیگر را مطرح ساخته است. نخست اینکه هر چقدر ناکامی های مردم در دستیابی به خواسته های خویش بیشتر باشد، به همان میزان پرخاشگری آنان شدیدتر و بیشتر است. دوم آنکه، هر چقدر انگیزه رفتار ناکام شده نیرومندتر باشد، فشار برای بروز کنشهای پرخاشگرانه بیشتر خواهد بود و سوم آنکه، هر چه تعداد ناکامی های مردم بیشتر باشد، واکنش اعتراض آمیز آنان بیشتر خواهد بود. پژوهشها بعدی برکویتز دو اصل اول را مورد تایید دوباره قرار داد، اما به شواهدی در تایید فرضیه سوم دست نیافت. به همین سبب، نتیجه گرفت که اعتراض و پرخاشگری به عنوان واکنش در برابر ناکامی تا یک نقطه بر شمار ناکامی ها روبه فزونی می نهد، اما پس از آن رو به کاهش می گذارد. دومین یافته، با نظریه محرومیت نسبی همخوانی کامل دارد؛ زیرا به اعتقاد برکویتز، آنچه موجب بروز کنشهای جمعی اعتراض آمیز می شود، محرومیت و ناکامی مطلق نیست، بلکه ناکامی و محرومیت نسبی است. برکویتز در تبیین فرضیه سوم خود بر «انتظارها نهفته» پافشاری می ورزد. به باور او، وقتی که بر شمار ناکامی ها افزوده می شود، مردم وقوع آنها را انتظار دارند، به همین سبب، ناکامی وقوع آنها را انتظار دارند، به همین سبب، ناکامی ها افزوده می شود، مردم وقوع آنها را انتظار دارند، به همین سبب، ناکامی کمتر منفی تلقی شده و در نتیجه، کمتر پرخاشگری منجر می شود. (شریفی، 16، 1388)

تسهیل اجتماعی: روانشناسان اجتماعی واکنشهای شدید و پرخاشگرانه افراد در تجمعها اعتراض آمیز و علت

اصلی شدت یافتن کنشهای افراد در جمع را به اصل تسهیل اجتماعی نسبت می دهند. نرمن ترپیل این اصل را نخستین بار در سال 1898 برای تبیین کنشهای رقابت آمیز نیز استفاده می شود. طبق این اصل حضور دیگران موجب تسهیل عملکرد و تشدید کنشهای تک تک افراد می شود. به باور تایلور و همکارانش حضور در جمع شدید تر بر می انگیزد. چنانچه این کنشها به تحقق هدفی منجر شوند که گروه معترض در پی کسب آن است، از آن پس استمرار می یابند. اما چنانچه با

موانعی جدی مواجه شوند یا تشدید رفتارهای جمعی نتوانند بر آن موانع چیره شوند، چنان کنشهایی را استمرار نمی بخشند.

تجزیه و تحلیل انجام شده نشان می دهد که حضور افراد دیگر، اجرای کارهای ساده را تشدید می کند، اما اجرای کارهای دشوار را با مشکل مواجه می سازد. در تکمیل این بحث، نظریه درک مورد ارزیابی قرار گرفتن یک گام فراتر گذاشته و اعلام می دارد صرف حضور دیگران فقط در صورتی موجب تسهیل اجتماعی می شود که اشخاص توجه خود را به موضوع فعالیت معطوف کنند و نحوه اجرای آن را مورد دقت قرار دهند براین اساس، مشاهده گران زمانی می توانند موجب تسهیل اجتماعی شوند که نحوه اجرا را مورد ارزیابی قرار دهند.

در چارچوب همین رویکرد، لاتانه (1981) نیز «مدل تاثیر اجتماعی» را مطرح ساخته است. به باور او، هر چند کنشهای افراد در گروه تشدید می شود، لیکن شدت این کنشها به سه عامل تعداد، نزدیکی و نیرومندی اعضای گروه بستگی دارد؛ بدین معنا که با افزایش تعداد اعضای یک گروه معترض واکنشهای معترضان هر یک از اعضا فزونی می یابد. همچنان، میزان پیوند و انجام اعضای گروه و میزان نیرومندی گروه (بر اساس ادراک افراد از گروه) بر شدت کنشها می افزاید. به تعبیر دیگر؛ چنانچه هر یک از افراد احساس کنند که در شرایط بحرانی، دیگران از آنان پشتیبانی می کنند، احساس ایمنی آنان فزونی می یابد و در نتیجه، تهاجمی تر بر مقامها سیاسی و نمایندگان آنان یورش می برند. همچنان، اگر ناراضیان معترض احساس کنند که گروه آن قدر قدرت و پتانسیل دارد که مقامها حکومتی را به تسلیم وادارد، کنشهای اعتراضی شدیدتر از خود بروز می دهند. افزون بر آن، تایلور و همکارانش باورمندند گروهی بیشتر می تواند افراد را به کنشهای شدید و تخریبی سوق دهد که واجد ویژگی های خاصی باشد. آنها برخی از آن ویژگی ها را چنین بر می شمارند:

1. برخورداری از یک رهبر قوی در صحنه اعتراضهای جمعی،
2. توانایی توجیه اخلاقی کنشهای تخریبی معترضان؛
3. توانایی توجیه عقلانی مواضع خود؛
4. توانایی معرفی خود به عنوان گروه منحصر به فرد، ممتاز و تنهاآلترناتیو بهبود شرایط موجود.

واکنش متقابل: به نظر جک برم هرگاه افراد جامعه احساس کنند که آزادی و احساس کنترل آنها سلب شده است، نقشی در اداره امور ندارند، مقامها حکومتی ارزشی برای نظرها آنان قائل نیستند، برانگیخته می شوند و بر اثر این برانگیختگی و تنش درونی، مبادرت به یک سری کنشهای هیجانی و تشدید می کنند تا بار دیگر احساس کنترل و آزادی سلب شده خویش را به دست آورند. به عبارتی؛ بر اساس این نظریه، از دست دادن احساس کنترل و تهدید شدن آزادی فرد، یک حالت روانشناختی واکنش به وجود می آورد. این حالت روانشناختی به اینجا منجر می شود که شخص دست به اعمالی بزند که به نظر او، به او کمک می کند تا کنترل خود را بر اوضاع حفظ کرده، آزادی شخصی خود را به دست آورد. (شریفی، 1388، 18)

مشروعیت حکومتها

از نگاه فلسفه سیاسی همواره این مسأله مورد بحث بود که مشروعیت و مجوز و بقای حکومت و دولت چیست؟ و معنای و مفهوم مشروعیت چیست؟

مشروعیت در لغت به معنای «قانونی بودن» و «مطابق با قانون» است و اصطلاحی در فلسفه سیاست به شمار می رود. مشروعیت به حقانیت اشاره دارد و عبارت است از توجیه عقلانی اعمال حکومت از سوی حاکم. به عبارت دیگر، مشروعیت، یک ویژگی در نظام حکومتی است که حاکم به کمک آن، حکمرانی خویش را درست می داند و مردم تبعیت از حکومت را وظیفه خود می شمارند. از آنجا که هر حقی در اسلام، ملام تکلیفی است، حق حاکمیت، بدان معنا است که مردم موظف به اطاعت از حاکمی هستند که حاکمیتش مشروع است (جعفری، 1388، 18)

البته بیشتر نویسندگان غربی، مشروعیت را به مقبولیت تعریف کرده اند؛ این نگاه ناشی از فرهنگ معاصر غرب است (هانتینگتون، 21، 1381-54) در جامعه ای که انسان به جای خدا بنشیند و مدار ارزشها و ملاک حسن و قبح شمرده شود، طبیعی است که مشروعیت نیز بدو ارجاع شود و رضایت و مقبولیت بشر، ملاک و تعریف مشروعیت قلمداد گردد. پس از آن که «قرار داد اجتماعی» سرمشق اندیشه غرب قرار گرفت، و از سوی دیگر نگرش عینی و پوزیتیویستی به مفاهیم

⁶ Legitimacy

و پدیده ها مبنای روش شناسی قلمداد شد، طبیعی بود که مقبولیت، تعریف مشروعیت به حساب آید. اما از نگاه اسلام مشروعیت به معنای مقبولیت نیست. (حسن زاده، 2، 1391)

منع قیام و اطاعت از حاکم در هر صورت از دیدگاه علما اهل سنت

بسیار از فرقه های اسلامی، قیام علیه فرمانروای بیدادگر و عزل او را جایز شمرده اند؛ هرچند که نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب «هم به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است» (طبی، 67، 1417-83) البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام های ضد جور، حمایت کرده اند. (سروش، 84، 1381) در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائز را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده اند (القاضی ابی یعلی، 1406، ج 1 ص 20 و 28) احمد بن حنبل در باب اطاعت مطلق از حاکم می گوید: واجب است فرمان حکام و پیشوایان و فرمان امیر مومنان را (کسی که در راس حکومت قرار گرفته است) اعم از بر و نیکو کار و فاجر بدکار با جان و دل پذیرفت و باید از هر کسی که حکومت و خلافت را با رضا و رغبت مردم و یا با زور شمشیر بدست گرفت و امیر مومنان نامیده شد اطاعت نمود و اجرای حکم جهاد صادره از سوی حکام اعم از بر و فاجر تا قیامت بر مسلمانان واجب و اقامه حدود از سوی این پیشوایان درست و بجا است، کسی حق ندارد بر آنان ایراد و یا به مخالفت و نزاع بر آید و تحویل دادن زکات بر آنان اعم از بر و فاجر، جایز و نافذ است و اقامه کردن نماز جمعه با وی و با هرکسی که حکومت را به دست گرفت جایز است و هر کس چنین نماز را اعاده کند بدعت گذاری است که احادیث و سنت رسول الله خدا را زیر پا گذاشته و او که نماز خواندن با حکام را اعم از نیکوکار و بدکار درست نمی داند، از ثواب و فضیلت نماز بهره ای نخواهد داشت و کسی که ضد هر حاکم که مسلمانان حکومت او را از روی رضا و رغبت و یا از راه قهر و غلبه پذیرفته اند قیام کند و در این راه بمیرد مرگ او مرگ دوران جاهلی است، زیرا او با این قیام در میان مسلمانان ایجاد تفرقه و اختلاف و با احادیث و آثار پیامبر مخالفت نموده است (القاضی ابی یعلی، همان، 23) همین رای، معمولاً در میان اهل سنت، از اقبال و نفوذ بیشتری بر خوردار بوده است و این نفوذ چند دلیل دارد:

1. برداشت های سطحی از برخی روایتها پیامبر (ص) مانند: «اسمعوا و اطیعوا و لو ولی علیکم عبد

حبشی» در میان آنها رواج یافته است (طبی، 1417، ص 77)

2. بسیار از صاحبان این آراء، ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته اند.

3. جریان عقلگرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه هایی مانند معتزله، در حاشیه قرار

گرفته، مسلک اشعری رواج پیدا کند. اینها به دلیل خوف از فتنه، قیام علیه حاکم جور را مشروع نمی دانند(همان

(77)

فصل دوم

بررسی اغتشاشها زمان عبدالرحمان پسرش حبیب الله و نواسه اش امان الله

نگرش به زمامداری عبدالرحمان

عبدالرحمان خان فرزند محمد افضل خان و نواسه امیر دوست محمد خان بود. وی در سال 1844 در شهر کابل زاده شد دوره نوجوانی و جوانی خود را در شهر مزار پیش پدر خود زمامدار شهر بلخ بود تیر نمود و در سال 1880 با نیرو بیش (مردم بغلان تخار بدخشان بلخ پنجشیر و پروان) وارد شهر چاریکار گردید به زمامداری رسید در مدت (21) سال زمامداری خود مردم را زیر شمشیر نگهداشت و ده ها هزار انسان را کشت و یا معیوب ساخت، تابی نظمی و هرج مرج که پس از جنگ دوم مردم افغانستان و انگلیسها بر جامعه حاکم شده بود و در هر ده و شهر خانها و زمینداران خود سرانه زمامداری میکردند و کشور به خانشینها کوچک بخش شده بود به گونه مطلق به پایان رسانید. عبدالرحمان خان زمانی زمامدار شد که افغانستان دو جنگ را با انگلیسها سپری نموده بود، که زیان بزرگی را روا دار شده و دستگاه درست اداری از بین رفته بود. عبدالرحمان خان برای زنده کردن تشکیلهای فرو ریخته دولت دست به کار شد، اما تشکیلهای دوره شیر علی خان را نپذیرفت؛ زیرا در امور مهم دولت به غیر از خود به هیچ کس دیگر اعتماد نداشت، بنابراین همه ستاد مهم دولت را زیر دید مستقیم خود قرار داد.(مرادی، 37، 1394)

از اینکه سردار خودش از سواد لازم بهرمند نبود، از این رو در آموزش و پرورش همکاران و نزدیکان کوتاهی می نمود، اما برناسازی فرهنگ بیشمار زنها که در دربار پدر و کاکاهایش مروج بود، و گراف زنان رسمی و غیر رسمی و کنیزها

به بیشتر از ده ها تن زن می رسیدند، خود از تکرار این فرهنگ ناپسندیده به گونه رسمی، پرهیز نمود. همسر نخست عبدالرحمان دختر یار محمد خان کندهاری بود و از او پسری بنام عبدالله داشت که در کودکی در کندهار مُرد. همسر دوم سردار عبدالرحمان لاله بیگم دختر میر جهاندارشاه از امیران بدخشان بود، که از وی حبیب الله پدر امان الله زاده شد.

در زمان امیر عبدالرحمان بصورت جدی و با سخت گیری در مناطق که تازه به حلقه دولت مرکزی پیوند می یافتند، رایج گردید. داشتن اسلحه در انحصار دولت در آمد و مردم آزادی رفت و آمد را در داخل کشور از دست دادند. مانع عمده در برابر دولت مرکزی، خان ها و ملاها بودند که از قدرت بزرگی بر خوردار بودند. هر ملا و هر رهبر قوم و قبیله خود را پادشاه مستقلی میدانست. در طول دو صد سال گذشته، آزادی و استقلال بسیاری ازین ملاها هیچ گاه خدشه دار نشده بود. میرهای ترکستان(امرای بدخشان، قطغن و بلخ) میرهای هزاره و خان های غلزایی همیشه قوی تر از امیر بودند.(مرادی، 1394، 40 و همچنان تاج تواریخ)

در دوره زمامداری عبدالرحمان خان جنگهای درون کشوری سرکوب این جنگها سرکشانمردمی جویباری از خون به راه انداخت . بدین ترتیب امیر پس از مرگ خویش برای جانشین و فرزندش امیر حبیب الله (1901-1919) کشور آرام، سپاه قوی و حکومت نیرمند به جا گذاشت.(طنین، 1383، 21) و مشکلهای مرزی نیز به میان آمد، با سرکوب خیزشهای مردمی و تعیین مرزها وحدت سیاسی کشور را تأمین کرد. پس از (21) سال زمامداری به عمر 57 سالگی در سال 1901 در گذشت و در پارک زرنگار به خاک سپرده شد.

قیامهای دوره زمامداری عبدالرحمان خان

روش امیر در برابر قیام کنندگان جهادی علیه انگلیس

عبدالرحمان همینکه پادشاه شدهمه رهبران جهادی علیه انگلیس ها جنگیده بودند از عبدالرحمن پشتیبانی نمودند وقتی دیدن که تمایل بیشتر عبدالرحمان و روش نرم سازش او با انگلیسها است. رهبران جهادی مخالف عبدالرحمان شدن. عبدالرحمان از همه پیشتر قضیه رهبران فداکار جهادی را حل نماید، زیرا که اینها نمایندگان حقیقی مردم افغانستان بودند. از سوی ملت احترام میشدند و در سیاست کشور نیرو عمده بشمار میرفتند. امیر بیک حمله ناگهانی آن قهرمانان

کشور را که در دسترس او در کابل قرار داشتند از قبیل جنرال محمد جان خان غازی وردکی و برادرش محمد افضل خان، عصمت الله خان جبار خیل، بهرام خان جبار خیل و چندین نفر دیگر محبوس نمود و غلط آوازه انداخت که جنرال محمد جانخان بتوصیه انگلیس سپهسالاری افغانستان میخواست و دیگرها پیمان کرده بودن که مرا در حین سفر کندهار بکشند. این یک روش عام معمول سیاست انگلیسی بود که در جا مردم مبارز و نجیب کشور را بازور پروپاگند، جعل اسناد و افترا و اتهام در بین جامعه بدنام کرده و باز از بین میبردند. امیر عبدالرحمان خان نیز در مورد رهبران ملی افغانستان همین سیاست را بکار برد. (غبار، 1388، 685)

امیر جنرال محمد جانخان را مخفی توسط 200 سواربشهر مزار بنام تبعید اعزام نمود و توسط 200 سوار دیگر از مزار، که آن جوانمرد را نمی شناختند، در یک منزلی شهر مزار اعدام نمود. عصمت الله خان در محبس امیر بمرد و ارسال خان برادرش از طرف امیر اعدام گردید. همچنین امیر دورهبر دیگر را محمد افضل خان و محمد موسا خان صافی به اتهام اینکه با مادر امیر یعقوب خان مکاتبه و کشتن امیر را در شکار گاه چمن بینی حصار تعهد کرده اند، بشکل وحشیانه ئی سنگسار کرد. (همان، 685).

سایر رهبران جهاد که این چنین دیدند یگان یگان بفرار کردن آغاز نمودند. میربچه خان مشهور اول به ننگرهار رفت و باز به ایران کشید و اتفاق سردار محمد ایوب خان در صدد حمله بدولت افغانستان شدند. میربچه خان پس از ناکامی با سردار به هند رفت و پس از مرگ امیر به افغانستان برگشت و زندگی کرد تا بمرد. و در بابہ قشقار مسقط الراس خود دفن گردید. سایر پهلوانان جهاد کوهدامن و کوهستان به هندوستان فرار کردند. (غبار، 1388، 685).

خیزش سردار ایوب خان

سردار محمد ایوب خان زمامدار هرات پس از ر تخت نشستن عبدالرحمان و سازش و نرمش او با دولت انگلیس طرف توجه مردم قرار گرفت زیرا مردم سردار محمد ایوب خان را دشمن انگلیس و قاید جنگ میوند میدانستند. همینکه سردار در کندهار بصورت نگرانی مورد حمله جنرال رابرتس قرار گرفت و به هرات عقب نشست در صدد تهیه و تجدید قوا و حمله به کندهار بر آمد. تا اینوقت انگلیسها کندهار را (اپریل 1881) تخلیه و کارمندان عبدالرحمان اشغال کرده بودند (غبار، 1388، 690)

دشمن بزرگ عبدالرحمان سردار ایوب خان بود که پس از بیرون شدن انگلیسها از افغانستان کندهار را بدست آورده و پیروی از زمامداری عبدالرحمان نمیکرد. عبدالرحمان لشکر بسیاری به سوی کندهار فرستاد، و در عین حال عبدالقدوس خان را به خاطر گرفتن هرات از راه بامیان غور فرستاد، در نتیجه جنگی که میان عبدالرحمان خان و محمد ایوب خان پسر کاکایش در گرفت محمد ایوب خان شکست خورد و به سوی هرات بازگشت اما تا رسیدن ایوب خان به هرات لشکر از راه بامیان غور فرستاده شده بود شهر هرات را گرفتند. ایوب خان به سوی ایران رفت و پس ترها توسط انگلیسها به هند برده شد و برای تهدید عبدالرحمان خان او را نزد خود نگه داشتند به این ترتیب کندهار و هرات بدست عبدالرحمان درآمد.

امیر عبدالرحمان خان به آسانی کندهار و هرات را گرفت و هم در شهر کندهار ملا عبدالرحیم و ملا عبدالاحد و پنج تن دیگر را از (بست خرقه) خلاف عنعنه بکشید و در حضور خود اعدام نمود. اما کار سردار محمد ایوب خان به پایان نرسیده بود. شش سال بعد (1887) مردم میمنه به رهبری دلاور خان والی و قسمتی از قشون هرات به رهبری داودشاه خان نایب سالار بر ضد مظالم امیر عبدالرحمان بر خاستند و سردار محمد ایوب خان را به آمدن افغانستان دعوت نمودند. سردار بشکل مخفی از تهران بولایت خراسان کشید و تاخواف رسید اما دیر شده بود زیرا قسمتی از سپاه هرات طرف دولت را التزام و بضد داودشاه خان قیام کردند و جنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان از مرز افغانستان مغلوبانه به مشهد برگشت و از طرف حکومت ایران زندانی و بدولت انگلیس تسلیم گردید. داودشاه خان هم در جنگ شکست خورد و فرار کرد اما دستگیر شد و بکابل اعزام گردید. امیر او را با دوتن همراهان او به به گونه سنگسار اعدام کرد. دلاور خان والی میمنه نیز مورد هجوم نیرو بلخ قرار گرفت و چون تنها مانده بود تسلیم شد. (غبار، 1388، 691)

خیزش شینواریان

قیام مردمی شینوار علیه عبدالرحمان خان توده ها مهمند بر سر راه کابل - پشاور از کالابازرگانی راه داری می گرفتند. عبدالرحمان بر اساس سیاست تمرکز نیرو، این امتیاز را از ایشان گرفت و در نتیجه شینواریها در سال 1882 بانیرو رزمی که داشتند در دامنه سفیدکوه علیه زمامداری عبدالرحمان خان ایستادگی نمودند. در آغاز نیرو عبدالرحمان به سرکردگی سپه سالار غلام حیدر خان چرخه به آسانی شورشیان را شکست داد؛ اما پس تر از آن به فرمان عبدالرحمان از

سر کشته شدگان «کله منار» ساخته شد، و اسیرهای شینواری را در سیاه چال انداختند. شینواری ها شورش را از سرگرفتند و دره به دره تاقله های کوه از خود دفاع نمودند. (مرادی، 47، 1394)

برای چندی ملا نجم الدین هده از روحانیون سرشناس آن سمت به شورشیان پیوست و سردار نورمحمد پسر سردارولی محمد همکار انگلیسها در جنگ دوم مردم افغانستان و انگلیسها که در پایان جنگ با ایشان به هند رفته بود، رهبری شورشیان را گرفت، ببه گونه که جنگ در بین آنها و نیرو دولتی با فراز نشیب برای ده سال تا 1892 دوام یافت. در نتیجه این جنگها عبدالرحمان موفق شد راه کابل و پشاور را از راه داری و دست اندازی خانشین ها و افراد قبایل نگهدارد، اما شینواریها مانند پیش از دادن مالیه سرباز زدند. (پشین، 47)

خیزش غلجائیان

غلجائیان نیز از بزرگترین و نیرومندترین مردم هستند، پس از شکست ایوب خان مالیه سنگینی بر مردم غلجائیان عبدالرحمان وضع کرد. اینها تا آن زمان هیچگاه مالیه مستقیم به دولت نپرداخته بودند، بلکه مالیه شان توسط خانهای آنها و مستاجران تحصیل میشد. بگونه که خانها و ملاها با نفوذ از ادای مالیه معاف بودند و افراد عادی یک اندازه مالیه پرداخت میکردند، که قسمتی از آن به خانها و مستاجران تعلق میگرفت و مبلغ اندک به خزانه دولت میرسید. اکنون عبدالرحمان مالیه گوناگون وضع نمود، مانند: مالیه سه کوت (یک برسه حاصل زمین) پنج کوت (یک بر پنج حاصل زمین آبی) ذکات (یک بر چهل از بز گوسفند) مالیه خانواری (دو روپیه برای دختر چهار روپیه برای پسر هرکسی دختر ویا پسر داشت برای دولت مالیه بدهد) مالیه ازدواج (دو روپیه با دختر باکره پنج روپیه با زن بیوه کسی ازدواج کند مالیه به دولت پرداخت کند) و سرانجام مالیه میراث یک بر چهل مالیه متروک. (کاکر، 121)

ملا مشک عالم از عبدالرحمان رنجیده بود، نماینده گانش را درمنطقه غلجائی و منگل و لوگر تا حصارک فرستاد و قبایل گوناگون را به قیام علیه زمامداری عبدالرحمن دعوت کرد. در نتیجه این رویداد، در آغاز برخی از قبایل غلجائی مانند ترکی و هوتکی بگونه جدا گانه علیه عبدالرحمان برخاستند. و در سال 1886 یعنی در همان سالی که ملا مشک عالم به عمر 96 سالگی درگذشت، قیام عمومی غلجائیان به رهبری پسر او ملا عبدالکریم و خانهای قبایل گوناگون آغاز نهاد. (مرادی، 49، 1394)

در گام نخست غلجائیان یک دسته از سپاه درانی را که از کندهار بسوی کابل روان بود، در راه پول و سلاح و بار خانه آنها را گرفتند و سپس برای بدست آوردن شهر غزنی به آن سو روان شدن. واکنش عبدالرحمان در برابر این رویداد مانند همیشه تند و آنی بود. وی یک لشکر را از کابل با دوازده عراده توپ به رهبری سپه سالار چرخى به غزنی فرستاد، و در کندهار تبلیغها گسترده بر علیه غلجائیان در بین درانی ها آغاز نمود چنین شایع ساخت که غلجائیان می خواهند پادشاهی را از درانیان منتزع کنند و در ضمن مالیه سرداران بارکزیایی را پیشتر وضع کرده بود، بخشش نمود. در نتیجه شماری از افراد قومی درانی به ویژه بارکزیایی به هم دستی نیرو کندهار در زیر فرمان سکندر خان چرخى از سمت جنوب به سرزمینی غلجائیان وارد شدن به خلع سلاح مردم توحی و هوتکی پرداختند. اما در بهار سال آینده آتش شورش دوباره بالا گرفت. شورشیان موفق شدن تا قبایل گوناگون را با همدیگر متحد سازند و یک هیئت رهبری را به میان آورند که توسط محمد شاه پسر میرافضل که نسبت خود را به میرویس خان میرسانید و خان خیل خیل غلجائیان بود اداره میشد. (پشین، 49)

سپه سالار غلام حیدر خان که باعبور از قلب غلجائیان از غزنی به کندهار رفته بود، هوتکیان را شکست داده بود و با ترکی ها مصاف داد و در تابستان 1887 مرکز مقاومت شورشیان را در هم شکست هر چند در نقاط دیگر، قبایل معاون غلجائی مانند وزیری ها و کاکرها به پیروزی های نایل آمدند. اما در خزان سال مذکور لشکری که بدور ملا عبدالکریم فراهم شده بود، به علت نداشتن آذوقه و ضرورت رسیدگی به امور زراعت متفرق گردید و آتش شورش آهسته آهسته فرونشست. (فرهنگ، 429، 1390) در نتیجه جنگ غلجائیان با عبدالرحمان به همکاری قبیله درانی و رهبران آن به ویژه سرداران محمد زایی در نگهداری پادشاهی خود پی برده، رویه خود را در برابر آنان تغییر داد.

از آنجایی که عبدالرحمان روزهای جوانی خود را در بلخ بسر برده بود و در بازگشت از ماورالنهر (سمرقند، تاشکند و بخارا) توسط عناصر غیر پشتون چون تاجیکها و ترکها نیرومند شده بود، از این رو درانی ها با رقیب او ایوب خان همراهی و همکاری داشتند. عبدالرحمان در سالها نخست زمامداری خود، نه تنها اعتنای خاصی به درانی ها نداشت، بلکه در صدد بود تا امتیازهای را که آنها به حیث قوم پادشاه از دوران احمد شاه درانی به پس از خزانه دولت برای شان داده میشد. لغو کند. اما شورش غلجائیان سبب شد تا دوباره به درانی ها به ویژه محمد زایی ها امتیاز گذشته را دوباره بدهد و برای سرداران و بزرگان آنها تنخای دوامدار تعیین نماید (کاکر، 137)

خود را از شر شورشیان در امان دارد.

خیزش مردم در شمال شرق

در بدخشان و قطن شورشی به رهبری محمد عمرخان رستاقی در همکاری با سلطان ابراهیم خان بدخشانی آغاز گردید. سردار عبدالله خان به نمایندگی دولت مرکزی برای سرکوب آنان توظیف و رهسپار بدخشان گردید و قیام کنندگان عرض تأمینها لوژستیک و سلاحها به بازار بخارا و اختلان در شمال رود آمو حسب معمول در رفت و آمد بودند. عبدالرحمان آشنایی بسیاری با سرداران و شهرزاده گان روسی و منغیتی بخارا داشت، نامه به عبدالاحد خان امیر بخارا نوشت و بدست میر محمد موسی خان نماینده خود فرستاد. این نامه در جای قرشی (ازبکستان کنونی) بدست امیر عبدالاحد خان رسید، و از آن پشتیبانی کرد. در نامه یاد شده در مورد فراریان و مخالفان امیر کابل خاطر نشان شده بود که پادشاه بخارا فراریان را از هر جا که وارد شده باشند، در بخارا خواسته ایشان را از شرارت و معاندت باز داشته مواظب حفاظت شود؛ که جانبی حرکت نکرده و مصدر فتنه و عنادی نشوند. (کاتب، 1373، 34)

از سوی دیگر سردار عبدالله خان در بدخشان میر سلطان شاه و میر باباخان بدخشی را با شاه یوسف علی خان شغنانی که با محمد عمر خان رستاقی تفاهم داشتند، گرفتار و با اهل و عیال شان گونه نظربند به کابل فرستاد، که از سوی عبدالرحمان خان، میر سلطان شاه و میر بابا خان تبعید به قلات فرستاده شدند، و شاه یوسف علی خان شغنی با اهل فرزندانیش در کابل باقی ماندند. (مرادی، 1394، 50)

در همین احوال چند نفر روس به همراهی چند تن از مسلمانان بخارا گویا به عزم زیارت بدخشان وارد شغنان شدند، و سردار عبدالله خان زمامدار بدخشان با تردیدی که از سفر ایشان در دل داشت آنها را واپس از همان راه آمده به کشورشان برگرداند، ضمناً نامه ای از سوی چرینفسکی مرزبان دولت روسیه که بدست یکی از نوکرانش در مورد این افراد به سردار عبدالله خان فرستاده بود رسید، اما مورد پرسش و پاسخ قرار نگرفت و با پرداخت سفریه را رخصتش نمود. همزمان با این اشخاص مانند نایب عبدالشهید، محمد نبی، عاشور، علیمردان، لاله میر سرغیلانی، یعقوب میر شبا، حاتم بیک و افسقال ترسم (تورسن) بدخشی که با محمد عمر رستاقی در شورش بدخشان دست داشتند، نامه ایاز سوی محمد عمر رستاقی فرستاده شده ئ ایشان را به ادامه قیام علیه سردار عبدالله فراخوانده بود. این امه بدست امیر بدخشان رسید و همه

اشخاص یاد شده را با خانواده های شان دستگیر و به امام صاحب تبعیدکرد، و به امیر سلطان مراد خان زمامدار قطنن فرمان داد که در نگهداری ایشان و تأمین جای بود و باش ، خوراکه و لباس آنان مواظبت نموده و توجه نماید که آنان مرتکب کدام شورش و سرکشی علیه حاکم قطنن نشوند. در پاسخ موضوع سلطان مرادخان 3 راس اسب قطننی را ضمیمه یک پوست شیر و شماری از اشیای نفیسه بگونه تحفه به سردار یاد شده و شهزادگان و بانو امیر فرستاده و بدین وسیله از تعهد و همکاری خود به امیر بدخشان و پشتیبانی اط پادشاهی کابل اطمینان داد. (مرادی، 1394، 51)

در پی گرفتاری ها و به زندان انداختن اهالی بدخشان تمام زندانیان علیه ایش محمد نام، کاکا سلطان مرادخان که مسئول زندان بدخشان تعیین گردیده بود، قیام نموده و ایش محمد و وابسته گان او را مورد ضرب و شتم و خشونت قرار دادند. سردار عبدالله خان که حکمران قطنن و بدخشان بود، زندانیان را به امر امیر عبدالرحمان خان اعدام نموده و به کيفر اعمال شان رسانید. (پشین، 51)

قیام مردم در بدخشان

با اینکه یوسف علی خان واپسین شاه شغنان توسط سردار عبدالله خان نماینده امیر عبدالرحمان خان با خانواده و عمله و فعله حکومتش بحالت اسیر روانه کابل شدند و جای آنان را به نمایندگان دولت امیر عبدالرحمان خان دادند، و با اینکه مردم شغنان و اشکاشم از حاکمیت امیر عبدالرحمان خاطره ها تلخی داشتند، اما در واکنش با سرازیر شدن لشکر امیر عبدالرحمان در بهار سال 1302/1923 ، میر منظر شاه از میرهای روشن با لشکری وارد شغنان شد، و با سید فرخ شاه همدست شده برای بدست گرفتن حکومت شغنان دست به کار شدند. آنها خواستند تا شروع فصل زمستان و مسدود گردیدن راه "جهیل شیوه" آماده سقوط دادن نیروهای حکومتی کابل در مناطق خود شوند و آنگاه میتوانند از راه " درما رخت" در برابر هجوم قوای بدخشان مدافعه نمایند. (مرادی، 1394، 52).

افسران مربوط به سردار عبدالله از این واقعه خبر شده و چاره ای نداشتند جز آنکه خود را قلعه بند نموده و با مردم خشمگین شغنان و روشن مواجه نشوند. با آغاز درگیری ها میر منظرشاه نتوانست تحکیمها دفاع از قلعه "برپنجه" را بشکند، آنگاه فرمود تا هیزم و خار آورده و در مقابل در. از قلعه آتش بی افروزند. پس از ادای نماز خفتن آتش افروخته شد و شغنان را مثل روز روشن ساخت و دروازه قلعه همه بسوخت. توپخانه ای که بالای دروازه بود منفجر گردید و بروی

مردم آتش گشود و تلفها بسیار را بجا گذاشت. مردم در دره ها پنهان شدند. بعد افسقلان به سید فرخ شاه وظیفه دادن تا با نمایندگان سردار عبدالله خان گفتگو نموده و آنها را بدون جنگ و کشتار از شغنان بیرون کردن.(مرادی، 1394، 53)

سیدفرخ شاه بادفعه داران و خاصه داران و نماینده سردار عبدالله خان صحبت نموده و او را در صورت ادامه جنگ برنده نداست بهتر است تا آنها با ماندگاری بر سر لجاجت وقت خود و دیگران را ضایع نکنند و جان خود را از تهلکه نجات دهند. نماینده سردار گفت که ما به اجازه کلان های خود به اینجا آمده ایم تا از امنیت شغنان پاسداری نمائیم و ما قادر نیستیم با شما در وطن خودتان بجنگیم آنگاه اسپان بسیاری آوردند و سید فرخ شاه از مردم خواست تا در هنگام خروج خاصه داران امیر کابل مزاحم آنها نشوند. مگر افراد مربوط به میر منظرشاه پیشتر در مسیر راه "دیمرغان" جابجا شده و راه را برخاصه داران بستند و از پیراهن و لباس تا اجناس غنیمتی آنها را به استثنای تنبان شان از نزد آنها گرفتند.(مرادی، 1394، 53).

سید فرخ شاه از اینکه تعهداتش توسط متحد او میر منظرشاه نقض شده بود با سر افکنده گی به مزار دیمرغان رفت، و به سختی گریست و دعا و ندامت نمود. بعد آنها حاجی خان پسر عبدالعزیز از نسل قبادخان را بر قلعه بر پنجه حاکم نمودند و میر منظر شاه به روشن بر گشت اما مردم شغنان با وجودی تنگدستی و فقر، افراد چپاول شده سردار عبدالله را به خانه های خود بردند و از نو و کهنه برایشان لباس تهیه کردند و خرج سفرشان را آماده نمودند. پس از گذشت هشت ماه احوال آمد که جرنیل له معرفت کرنیل و فرمانده عبدالرحمان خان با شش هزار تن سرباز غرض سرکوب شورشیان به زیباک رسیده اند.(همان، 53)

قیام مردم تخار

در خلال اوضاعی که قیام ها و شورش ها در مناطق کوهستانی بین رود آمو و کوکچه شکل می گرفت، برخی از میرزاده گان قطغن و بدخشان در راس عبدالله پسر میر شجاعت خان، که از طرف اقوام مادری در رستاق بسیار مشهور و ذی نفوذ بود و در شورش سردار اسحاق خان بر علیه عبدالرحمان اشتراک نموده و با میر سلطان مراد خان فرارن به ماورالنهر رفته بودند، به ترغیب موصوف دست از طغیان برداشته مجددن به بدخشان باز گشتند.

از امیران فیض آباد میر سلطان ابراهیم خان پس از جنگ با عبدالرحمان با شورش های مزبور ارتباط برقرار نمود، از اولاده او میر عالم در بهارک است. ایشان مردمان راغ و شهر بزرگ را دوباره آماده نموده با پنج هزار تن مرد پیکارجو بسوی رستاق یورش بردند. ماموران حکومتی رستاق هر یک عبدالغفار خان دفعه دار سواره نظام با افسران توپخانه و فوج پیاده نظام و پیاده ساخلو (پادگان) که در آنجا اقامت داشتند، و میرزا امیر محمد خان نویسنده دفتر رستاق، میرزاه تاج محمدخان نویسنده (کاتب) گدام، محمد غازی خان، شیر محمد خان و امیر محمد خان به مدافعه برخاستند و جنگ سختی به وقوع پیوست که 250 تن از شورشیان کشته شده و 60 تن دیگر دستگیر گردیدند. (مرادی، 57، 1394)

تجاوز به بلورستان (نورستان)

بلورستان (مردمان اطراف آن منطقه را کافرستان می‌گفتند) نام پشین منطقه نورستان کنونی است این منطقه در جنوب سلسله کوه های هندوکش و شمال غربی دره کنر واقع گردیده و از کوه های بلند پوشیده از جنگلها ارچه و بلوط، دره های تنگ و باریک و زمینهای کم مساحت و بی حاصل تشکیل گردیده است. ساختار جیوفیزیکی آن برای دفاع در برابر مهاجمان بسیار مساعد است. از این رو هیچ یکی از فاتحینی که ازین معبر بسوی هند گذار نموده اند، نتوانستند در آن داخل شوند.

تا زمان امیر عبدالرحمان نورستان در جوار افغانستان مثل مناطق شمال و مرکزی بحیث یک منطقه آزاد بسر میبرد و توسط امرای محلی اداره میگردید و مردم آن بیشتر بت پرست بودند. مسلمانان که اطراف نورستان را احاطه نموده بودند، از عصر سلطان محمود غزنوی تا این وقت با آنها در جنگ و ستیز بودند⁷ درین ضمن بسا از مردان و زنان کافری به اسارت برده میشدند و بعضی از آنها دین اسلام را می پذیرفتند. باشندگان این خطه که مسلمان آنها را به رنگ لباس شان در تحت عنوان کافر سیاه پوش و کافر سفید پوش یاد میکردند، موفق شده بودند از آزادی شاه دفاع نموده و از ورود قوای بیگانه به خاک شان جلوگیری کنند، اما شکی نیست که فقدان راه ودشوار گذاری اراضی و فقر اقتصادی منطقه با آنها درین راه کمک میکرد. (فرهنگ، 1380، 461)

⁷ چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، چاپ لندن 1909، ص 18، راجع به شکایت مردم لغمان به حضرت غزنین به علت تجاوز مردم کافرستان

سپه سالار غلام حیدر خان که بر اثر امر امیر از جلال آباد به کابل آمده بود، برایش دستور تسخیر نورستان را که مردم آن نیز متمرّد دانسته میشدند صادر کرد و برایش امر شد ت بزودی به محل وظیفه خویش بازگشت نماید. موصوف به زودی وارد جلال آباد گردید و با فوج قاهر خود عزم تصرف نورستان را نمود و در روز چهارم ماه ربیع الثانی به " ده زیارت " لغمان رسید و در آنجا متوقف گردیده و به مطالعه راه ورود به نورستان و تهیه آذوقه و علوفه برای کاروانش پرداخت. (مرادی، 1394، 61).

در همین زمان به سیدشاه خان جنرال مقیم بدخشان فرمان داده شد تا فوج کافی را منجان در شمال شرق نورستان را درپیش گرفته و در آنجا یک قلعه نظامی برای جابجایی لشکر و حمله بالای نورستان اعمار نماید و به تهیه علوفه و آذوقه برای سربازان و اسب ها بپردازد. در بهار از راه پنجشیر و کنر تسخیر نورستان را در پیش گرفته و سواد کفر را به زور شمشیر و رای و تدبیر از چهره کشور پاک گردانند. درین هنگام شایعه تشریف فرمانی امیر به لندن به مشوره بزرگان مردم پخش گردید و مردم درین احوال رفتن امیر را غرض اجرای مشوره ها با دولت انگلیس مانع شدند. امیر با تمام روشهای خشنی که داشت در حالات ضروری از بزرگان کشور مشورت میگرفت و از آن اطاعت می نمود و سفر انگلستان را نیز بر اساس مشوره قوم به خاطر حل مشکله داخلی کشور به تعویق انداخت. (کاتب، 1373، 676) امیر با تصرف مناطق اسمار و ارناوی موفق شد تا یگانه راه ارتباطی نورستان را با مناطق پیرامون آن قطع نماید و بعد از آن در سال 1895 به فتح آن مناطق اقدام نمود. امیر با جسارت تصمیم گرفت که عملیات نظامی را در نورستان در زمستان اجرا نماید گرچه این تصمیم، قوای مهاجم را در کوه های پوشیده از جنگله و برف با مشکله بسیاری مواجه ساخت، اما از طرف دیگر نیروی مقاومت محلی را نیز ضعیف می نمود و مردان جنگی نورستان نمی توانستند به کوه ها پناه ببرند و در سال آینده جنگ را از سر بگیرند. با این حال، در زمستان سال مذکور، چهار لشکر از چهار سمت پنجشیر، لغمان، اسمار و بدخشان به نورستان نفوذ کرده و نورستانی ها که غافلگیر آمده و سلاح درست برای مدافعه نداشتند، تنها در چند نقطه به مقاومت جدی پرداختند؛ اما چون از چهار سمت در محاصره قرار گرفته بودند، نمی توانستند یکی به دیگر کمک برسانند و مجبور به تسلیم در برابر امیر قهار شدند. (مرادی، 1394، 62)

پس از تصرف نوستان، امیر اهالی آن را به دین اسلام دعوت نمود و این کار نسبتن با آسانی انجام گرفت، زیرا در سالیان اخیر تماس مردم این منطقه با مسلمانان اطراف شان افزایش یافته، و تاحدی در زیر نفوذ دینی و فرهنگی انها قرار

گرفته بودند. چنانچه بعضی از افراد آنها دین اسلام را پذیرفته و به منصب های عالی نایل شده بودند. اکنون هم امیر از خشونت معتادش در برابر مردم نورستان خودداری نموده تا سرزمین شان را به "نورستان" تبدیل کرد. عده بسیاری از جوانان آنها را به کابل آورده و در ارتش داخل کرد و باباقی آنان از ناحیه مالیه و خراج، رعایت نمود. از نگاه سوق الجیشی جغرافیایی می توان گفت که الحاق نورستان به افغانستان خساراتی را که از ناحیه جدایی بعضی از نقاط مرزی بر اساس معاهده دیورند رخ داده بود، تا حدی جبران کرد. (فرهنگ، 1380، 461)

قیام سردار اسحاق خان در بلخ

سردار محمد اسحاق خان پسر امیر اعظم خان پسر کاکا عبدالرحمان خان در روزهای جوانی با عبدالرحمان یکجا در سمرقند در تبعید بسر می برد. زمانی که عبدالرحمان عزم ورود به افغانستان را نمود، سردار یاد شده را به بلخ فرستاد تا آنرا از دست هواداران محمد یعقوب خان بگیرد. در این زمان شهر مزار شریف که مرکز سو شمال بود در دست جنرال غلام حیدر خان وردک بود که بر افراد پشتون ارتش اتکا داشت و ازبکان . سایر مردم محلی با او مخالف بودند (کاکر، 140) اینها از حضور سردار پذیره کردند هرچند در جنگی سردار محمد سرور خان که همسفر محمد اسحاق خان بود دستگیر شده به امر جنرال وردک کشته شد، اما خود جنرال وردک مجبور گردید رود آمو را گذر نموده و به بخارا پناه ببرد و بلخ بدست سردار اسحاق خان افتاد و پس از تاج پوشی عبدالرحمان خان در کابل امور اداره بلخ چهارسو آن را برای خودش اختصاص داد. (مرادی، 1394، 63)

سردار محمد اسحاق خان بر خلاف عبدالرحمان خان مرد فروتن ، برابر، صوفی مشرب و پیرو طریقه نقشبندیه و در نزد مردم بلخ بسیار دوست داشتنی بود. از مالیه و محصولها بسیار کم استفاده میکرد و برای مردم آزادی نسبی را می پذیرفت. همزمان سردار قضایای کشور را از نظر خانشینی بررسی میکرد و با این باور بود که زمامداری شمال مال او استحقاقی او میباشد و کسی در آن حق مداخله را ندارد. بنابراین از فرستادن مالیه به کابل خود داری میکرد و در برابر مداخله مرکز در امور منطقه خویش واکنش نشان میداد. عبدالرحمان در این زمان درگیر پیشبرد جنگهای شینوار و غلجایی ها بود، چندبار کوشش کرد تا سردار محمد اسحاق خان را وادارد که به کابل بیاید، اما او به بهانه های گوناگون طفره میرفت و نمی خواست تا پایگاه قدرتش را از دست دهد. (همان، 63)

در سال 1888 عبدالرحمان مخالفت خود را با سردار محمد اسحاق خان آشکار نمود، او که خبر مرگ عبدالرحمان را در شمال پخش نموده بود، مجلسی از بزرگان اقوام را در دشت شادیان برگزار نمود و در آن برای اقتدار خود در حکومتی بلخ از مردم بیعت گرفت و با یک نیرو رزمی به منظور مقابله با عبدالرحمان راه کابل را در پیش رگرفت. عبدالرحمان با شنیدن این خبر چند دسته از نیرو رزمی خود را به سوی هندوکش روان کرد و نیروها دو سو در منطقه غزنی گک در نزدیکی تاشقرغان باهم برخورد نمودن. در آغاز نیروخی سردار محمد اسحاق خان یک قسمت از نیروها عبدالرحمان تحت فرماندهی جنرال عبدالله خان توخی را درهم شکست، اما دسته دیگر نیرو عبدالرحمان به فرماندهی سپه سالار غلام حیدر چرخنی نیرو سردار اسحاق خان را غافلگیر نموده و شکست داد. در حالیکه هنوز نتیجه جنگ نامعلوم بود سردار محمد اسحاق کهمرد جنگ نادیده و کم جرأت بود خیمه خود را به دور از صحنه جنگ بر پاداشته بود، از شنیدن خبر شکست قسمی از نیروهایش کم دل شده و میدان جنگ را ترک گفت و با سرعت از رود آمو گذر نموده به بخارا پناه برد. باین حالت عبدالرحمان به بلخ رفته و این منطقه را با خشونت از وجود هوادار سردار محمد اسحاق خان پاک نمود. عبدالرحمان هزاران تن را به جرم همدستی با اسحاق خان کشت، و شمادیکر را به سیاه چالها و زندان انداخت و یا تبعید نمود. (مرادی، 63، 1394)

قیام هزاره ها

عبدالرحمان به تازگی از جنگ با سردار محمد اسحاق خان استاندار بلخ و تحت تصرف در آوردن شمال و شمال شرق فارغ گردیده بود، که با قیام یکی از اقوام بزرگ کشور یعنی هزاره های مرکزی افغانستان دچار گردید. هزاره ها تا زمان زمامداری عبدالرحمان خان در انزوا قرار داشته و بصورت مستقل توسط خانها محلی خود اداره می شدند. نظام اجتماعی آنها تا این دوره قبیله ای و با داشتن زمین ها محدود نیمه فیودالی بود، اما نسبت به پشتونها مسکن گزین بودند. از شمار توده های گوناگون هزاره ها تنها آنهای که خارج از حوزه سلسله کوه های بابا مستقر بودند، چون هزاره های شیخ علی و سرخ پارسا در شمال کابل و هزاره های سنی مذهب قلعه نو بادغیس به دولت مالیه می پرداختند و توسط حکام بزرگتر مناطق پیرامون خویش ادراه می شدند.

در زمان زمامداری شیرعلی خان یک نفر به نام شیرعلی که رئیس هزاره ها جاغوری بود، از سوی شیرعلی خان لقب سرداری حاصل کرد و با دربار ارتباط برقرار نمود و تا حدودی از هزاره ها نمایندگی می کرد. عبدالرحمان با خوی مشکوکی داشت دو پسر او را کشت و باین کار روابط هزاره ها با دولت قطع گردید.

در سالها پس عبدالرحمان خان، هزاره های شیخ علی را که در سر راه کابل با شمال سکونت داشتند، به جرم تعرض به کاروانها به سختی مجازات کرد و شمار شان را به مناطق شمال و جاهای دیگر کشور کوچ داد، (در نظام بین المللی کوچ اجباری را نسل کشی میدانند) به قول فیض محمد کاتب «دره ترمش و دره وادو و دره اشرف و سایر نقاط موطن هزاره شیخ علی از وجود ایشان و غیره مردم تهی گردید...» و حضرت والا فرمان کرد که از مردم افغانه سکنه دهنه غوری بغلان در مواضع مذکور جای بدهند. (کاتب، 1373، 954) این فرمان عبدالرحمان توسط سید جعفر کنری استاندار بغلان اجرا گردید. همچنان وی هزاره های جاغوری و جغتو را که برخی آنها در جنگ غلجایی ها علیه دولت شرکت کرده بودند، گوشمالی داد و حاکم و قاضی برای اداره آنها تعیین نمود. هزاره ها که پیشتر مالی نداده بودند از پرداخت مالیه زمین و سایر عوارض شاکی شدند، اما مهم تر از آن موضوع قضا بود که توسط قضات دولتی بر اسا فقه حنفی اجرا می شد، در حالیکه هزاره ها چنانچه دیدیم شیعه مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می شمردند. طبعن ملاکان و عالمان دینی شیعه که این اجراءات بر حیثیت و منافع شان آسیب میرسانید، بیش از سایرین متاثر شده به تبلیغها علیه عبدالرحمان آغاز کردند. چون هزاره ها از نظر مذهب به علمای شیعه ایران به ویژه مشهد وابستگی داشتند. از سوی آنها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سنی مذهب تحریک شدند. (فرهنگ، 1380، 443)

در سال 1890 عبدالرحمان پس از فراغت از شورش محمد اسحاق خان در بلخ متوجه هزاره ها گردید سردار عبدالقدوس را به حکومت بامیان مقرر کرد، و به او وظیفه داد تا به داخل هزاره ها نفوذ نموده سلطه دولت را در سرتاسر هزاره هابر قرار نماید. در این وقت قویترین مرکز قوم هزاره ها ارزگان بود سردار موفق شد تا به کمک بزرگان هزاره که در دربار زندگی داشتند مانند محمد عظیم خان پیشخدمت و مانند او، بزرگان هزاره ها را در دایزنگی و دایکندی و حتا ارزگان به قول حاکمیت دولت مرکزی به شکل تعیین حاکم وقاضی و تأسیس ساخلوی نظامی قانع سازد. (مرادی، 1394، 65)

دربهار سال 1891 سردار عبدالقدوس خان با سپاه ده هزار نفری به ارزگان داخل شد، اما به زودی دربین نیرو او و مردم محلی روابط برهم خورده نیرو حکومت در ارزگان به محاصره افتاد و سپاه یی که به کمک آن روان گردید. از بین رفت. علت این امر را هریک از سوی به شکل جداگانه بیان کرده اند. قرار اظهارات مقامها دولتی⁸ بزرگان هزاره پس از تسلیم شدن در مقابل نیرو حکومت چون منافع و امتیازها و حاکمیت شان را در خطر دیدند، اختلاف مذهبی را بهانه ساخته به تحریک مردم اقدام نمودند وبا خدغه نیرو حکومت را مغلوب ساختند. به موجب روایت دیگر که قسمین شفاهی میباشد و قسمین توسط هزاره های که پس از جنگ به شهرهای کویته در پاکستان و مشهد ایران پناهنده شدند انتشار یافته است، علت اصلی قیام مردم دست اندازی و تعرض کارکنان لشکری و کشوری دولت بود بر مال و ناموس مردم هزاره(کاکر، 177) اینکه کدام یک از طرف ها جنگ را آغاز کردند، فهم آن کار دشوار است و اما با در نظر گرفتن سخت گیری و استبداد عبدالرحمان و تبلیغها مذهبی گسترده علیه هزاره به جریان انداخته بود و آنها را به توهین دو خلیفه اول اسلام متهم می ساخت، می توان رویه نیروی اشغال کننده را در برابر مردم محلی تصور کرد.(کاکر، 165) اما جرقه ای که این آتش را مشتعل ساخت، موضوع گل بیگم ملقب به شیرین جان دختر یکی از سران هزاره بود که توسط یک نفر از افسران عبدالرحمان تجاوز شده بود. می گویند با شنیدن این خبر عبدالرحمان از روی مطایبه اظهارداشت: بلی این تلخی نتیجه آن شیرینی می باشد. با نشر این خبر قیام هزاره شکل عمومی گرفته حتا سرانی که تا آن وقت برای عبدالرحمان در راه مصالحه کار میکردند مانند محمد عظیم خان یادشده پیشین در زیر تاثیر همبستگی قومی و مذهبی به مبارزین پیوستند. جنگ برای مدت سه سال از 1891 تا 1893 با شدت دوام کرد.(مرادی، 1394، 65)

عبدالرحمان خان که توسط ملایان احساس مذهبی سنی را به درجه علیا رسانده بود بزرگترین نیرو گوناگون نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، کندهار، هرات و مزارشریف به داخل هزاره ها سوق داد. بزرگترین سرداران او مانند سردار عبدالقدوس خان، سپه سالار غلام حیدر خان چرخ و جنرال امیر محمد خان در آن جنگ سهم گرفته دره ها گوناگون هزاره ها را یکی پس از دیگری به زور و قوه تصرف کردند. هزاره ها که برای بار اول باهم متحد شده بودند، با شجاعتی که قسمین ناشی از مایوسی بود، به رهبری روسای قومی شان مانند میر حسین بیکک ارزگان(پس از اسیر شدن فرار نمود به هند رفت) سردار محمد عظیم خان و قاضی میر عسکر و دیگر میرها و شاه هان محلی دره به دره و ده به ده

⁸ تاج التوریک، چاپ مشهد، جلد اول، ص 381

با قوای دولتی جنگیدند. هر قدر جنگ دوام می یافت ، قهر و عصبانیت و بی رحمی جانبیین که تبلیغها روحانیون آنرا قمچین میزد، افزایش می یافت، درحالیکه هزاره ها دست شان جز به افراد ارتش به کسی نمیرسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد میکردند. اینها علاوه بر قتل شکنجه مردان محارب و غیره محارب، بر زنان و کودکان هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی باکی مورد تجاوز قرار می دادند. در هر منطقه ای که ارتش حکومت داخل می شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتا زنان را اسیر می ساخت و به عنوان غلام کنیز در شهرها به فروش می رسانید. در پایان جنگ عبدالرحمان پنجاه دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزاده گان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیکها را گونه غلام بچه جز، عمله دربار ساخت.(فرهنگ، 1380، 445)

این رویدادها را در کتاب سراج التواریخ چنین می خوانیم « به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سیرتی تصرف کرده و همچنان هر یک از قوای و سپاه یک یا دودو را در آغوش تمنا کشیده روز عشرت به ناز و نوازش می گذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن اقوام را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد، به رضا و رغبت ابوبینش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزه گانی که خود او و سران و اعداد سپاه بدست آورده بودند، ارقام فرمود که چرا مرتکب چنین امر شده اند... سردار معزی الیه از کاری که درین باب ارتکاب ورزیده بود تعافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آنچه از دختران هزاره مشاهده افتاد همه بهایم صفت و بوزینه هیات و خرس صورت اند که طبیعت انسان هرگز خواهش ندارد از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزیده زیستکنند».(کاتب، 1373، 956)

پس از همین معلومها بود که فرمان صادر گردید: اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند، به سجل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند و از صدور این حکم هزاره ممرمعیش یافتن به هزاران زن، فرزند و دختر را از دو الی ده سیر جو، جواری و گندم فروخته عسرت موقت شان به یسرت مبدل گردید. هر کدام از سپاهیان که رخصت منزل و مقام خود حاصل میکردند، چند تن برده و کنیز آورده می فروختند و در نتیجه این امر فروش پسرها و دخترهای هزاره چنان گسترش یافت که چون چندی پس برخی از هندوان کندهار به جرم زنار بستن به کنیز و غلام هزاره ماخوذ شدند. هندوان کندهار در مقان دفاع

از ایشان عرض کردند که غیر اینها دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم را بازرگان مسلمان و هندو خریده و از راه بازرگانی در شالکوت و سند و هند برده حتا به لولیان شهر و بازا فروخته و ایشان همه را در آغوش هندو و نصارا در آورده و مزد می گیرند.(کاتب هزاره، 1373، ج 3، 739، 836، 989).

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای 1892 تا جون 1894 در حدود نه هزار نفر هزاره به گونه کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شراء قار گرفتند.(کاکر، 174) در حالیکه عده دیگر در سایر شهرها به فروش می رسیدند. امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می کرد که با رسیدن روس و انگلیس به مرهای افغانستان، هزاره ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند، خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل میدهند. اما فرهنگ می نویسد که در واقع چنین نبود، زیرا هزاره ها به سابقه احساسها مذهبی شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می کردند و تنها عده محدودی از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلیسان همکاری نمودند، که آنهم با همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود.(مرادی، 1394، 67)

هرچند ویسرا پس از پخش خبر بیدادگری دولت در هزاره ها و هیجانی که در اثر آن در مشهد و سایر نقاط ایران رخ داد، درنامه امیر را به میانه روی دعوت نمود، اما امیر از این مداخله رنجیده پاسخ داد که: چون مردم هزاره از اتباع او می باشند به گونه ای که خواسته باشد با کشتن، زندانی و تبعید آنها را شکنجه می کند. همچنان او در برابر دولت ایران و تبلیغها مجتهدین شیعه، خصوص مجتهدین مشهد وضع شدیدی اختیار نمود.(کاکر، 179) به گونه ای که می توان گفت این مداخله به جای آن که به حال هزاره ها سودمند واقع شود، فشار دولت و حس انتقام امیر را در برابر آنها شدیدتر ساخت. در نتیجه یک عده بسیاری از هزاره های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط- که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند- ملک و وطن خود را گذاشته با آنچه از اعیال و واولاد برای آنها باقی مانده بود، برخی بسوی مشهد در ایران و برخی به کویت در بلوچستان پاکستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند.(مرادی، 1394، 67)

این امر هم با سیاست امیر موافق افتاد، زیرا در این وقت وی بیطرفی دوره اول پادشاهی خود را در بین اقوام گوناگون کشور ترک گفته به سابقه حس قومی صریح از پشتونها و دربین آنها درانی ها طرفداری می کرد. بنابراین به جای آنکه مانع خروج هزاره ها از افغانستان شود، دوازده هزار خانواده درانی و چهار هزار خانواده غلجایی را به ارزگان کوچ

داد و زمین های را که قبلن ملک هزاره ها بود، به آنها بخشید.(فرهنگ، 446) به گونه که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره ها بشمار می رفت، یک اقلیت کوچکی از هزاره ها و محروم از ملکیت و زمین باقی ماند و بس.

پادشاهی حبیب الله پسر عبدالرحمان (1901الی1919)

شاه حبیب الله خان نخستین پسر عبدالرحمن خان پس از مرگ پدر به پادشاهی رسید. وی در سال 1872 در وقت فرار پدر در سمرقند زاده شد و در سال 1880 هنگامیکه پدرش وارد کابل شد و به زمامداری رسید او را مستقیم زیر پرورش خود گرفت، از سال 1890 که هژده سال داشت از سوی پدر به کار های اداری گماشته شد. سردار نصرالله خان برادر سکه اش دوسال از او خورد تر و هم از مادر بدخشی بود.(عثمانی، 98، 1389)

شاه حبیب الله خان به عیش عشرت تمایل بسیار داشت خیلی هوشیار و نرم خو هم بود همیشه پدر ستمگر خود را راضی نگه میداشت، پدر را قانع کرده بود که پس از او جانشین او گردد چون صلاحیت و شایستگی کافی برای زمامداری کشور داشت.(همان، 98)

شاه حبیب الله خان به سن 29 سالگی پادشاهی را بدست گرفت در این وقت کشوری به نام «افغانستان» با مرز تعریف شده با همسایگان پس از امضای معاهده دیورند، وجود داشت. شورشها و قیام های مردمی فروکش نمود یا سرکوب شده بودند و جزیره قدرت های محلی جای خود را به امارت واحدی به نام افغانستان واگذار نموده بودند. به گفته غبار» شاه حبیب الله پس از مرگ پدر کشور خاموش، سپاه نیرومند، حکومت متشکل یافت و با آرامی پادشاهی کرد. و در سخنرانی تاج پوشی خود وعده داد که در تأمین وحدت ملی، مقاومت در برابر تجاوز خارجی و اصلاحها درونی کشور خواهد کوشید، برای اینکه پشتیبانی مردم را به سوی خود بکشاند لذا دست به یک سلسله اصلاحها زد از جمله شبکه جاوسی بسیار نیرومند پدرش را از بین برد و یک عده تبعید شده گان اجازه بازگشت به میهن را داد، همچنان شاه حبیب الله خان جزا های غیر انسانی از قبیل کورکردن، بریدن گوش و دست، تیل داغ وغیره را ممنوع قرار داد و بجای آن مدت های مختلف حبس را تعیین نمود. رویهمرفته اداره پشین را که اساس آن بر مبنای خوف و ترس مردم از طریق قساوت و بی حمی بود به یک اداره نسبی برابر و ملایم تبدیل نمود.(همان، 98)

به همین گونه شاه حبیب الله از خود پرهیزگاری مذهبی نشان داد و در دلجویی ملاها و روحانیون تلاش به خرج داد و لقب «سراج ملت و دین» را حاصل نمود.

چون پدرش طی وصیت نامه ای به او فهماند بود که این جامعه مذهبی و باید مطابق آن خود را عیار سازد. بهمین لحاظ در دریا اعلان کرد که من پنج زن های بخاطر اینکه حکم شرع را بجای آورده باشم یکی از آنها را اطلاق میدهم لذا یکی از زن های خود را طلاق نمود، همینطور بر بیرون شدن زنان از منازل یک سلسه قیدها وضع کرد و رفت و آمد آنها را تحت شرایط خاص محدود ساخت و خصوصن زنان هنرمند را در عرصه موسیقی ممنوع قرار داد، برای تشخیص اهل هنود از مسلمانان زرد برای مردان و چادری زرد برای زنان هنود تعیین گردید بر علاوه برای هندو مسلمان می گردید بخششی نقدی مقرر نمود. هرچند برخی از این احکام به ویژه احکام مربوط به زنان و رقص آواز خوانی با رفتار پسین خود شاه در تضاد بود و باید بیاد داشت که علاقه مفرط او به زنان مربوط به دوره پسین زندگی او به ویژه پس از سفر هند است که عیاشی او را بخود کشید. (عثمانی، 99، 1389).

قیام مردم پکتیا

در ولایت (استان) پکتیا دولت هرساله رشقه دهقانان را از قرار فی جریب شش روپیه برای کمندهای سرکاری اجباراً میگرفت در حالیکه قیمت روز فی جریب 50 روپیه بود. همچنین دولت هرساله مقداری غله بنرخ معین بالای دهقانان تقسیم و خریداری جبری حواله کرده و در شهر خوست میرساند و بدوکانداران تقسیم میکرد تا افراد ملکی و نظامی دولت آذوقه همیشه گی در دسترس خود داشته باشند. همچنین دولت مقداری دیگری بهمین ترتیب از زمیندار خریده و تا گدام عسکری (خندخیل) بالا شان میرساند. بعلاوه سردار محمد اکبر خان والی پکتیا بر مردم شدت روا میداشت و کارمندان او فشار وارد میکردند. چون مردم پکتیا نسبتاً مسلحتر بودند در اواخر سال 1912 بر ضد دولت قیام کردند. این قیام تا اوایل 1913 مدت پنج ماه طول کشید. از همه اولتراهای منگل (مقبل، توتاخیل، جاجی میدان و چمکنی) دست به سلاح بردند و بعدها مردم احمد زائی به شورشیان پیوستند. تهانه نظامی (میدان خوله) و تهانه نظامی (پتان) و رباط (خندخیل) همه مورد هجوم شورشیان قرار گرفته و با دادن تلفها جانی و جبا خانه سقوط کردند شورشیان تهانه ها را تخریب و راه های سوقیات دولت را تا کوتل تیره بستند (غبار، 744، 1388).

دولت با نیروی بزرگی از کابل، ننگرها و لوگر به سوی شورشیان رفت از راه مذاکره مشکل را حل نمود و والی سردار محمد اکبر خان سبکدوش نمود و شورشیان هم سلاح به زمین گذاشتن.

قیام مردم کندهار در برابر عیاشی شاه حبیب الله

زمینداران، دامداران و بازرگان ولایت کندهار منبع سرشار پول برای حکام و کارمندان رشوت خوار محسوب بودند، اما مردم از پول میگذشتند و تحمل میکردند تا کار بعرض و آبرو کشید و تحمل را مجال نماند. والی کندهار سردار محمد عثمان خان بود که زندگی شاهانه داشت، او بدر کابل آمد و چندی بیود و برگشت و طبق ماموریتی که داشت داخل اقدام شد که در کشور سابقه نداشت. چون این اقدام مستقیماً بعرض و آبرو مردم تماس میگرفت. (غبار، 746، 1388)

محمود طرزی در شماره ذی الحجه 1331 «سراج الاخبار» چنین نوشته «سردار محمد عثمان خان نایب الحکومه کندهار به کابل آمده بود و گفته بود که در کندهار زنان خوش خوان (خوش آواز) بسیار است. چون جشن عروسی شهزاده در کابل پیش رو بود. مادر شهزاده به سردار محمد عثمان خان گفت که: اگر زنان خواننده در کندهار بسیار باشد چند نفری به کابل بفرستید. چون سردار در کابل مصرف تارتقی و تحفه بسیار کرده و هم موثر تیز رفتار خریده بود، در بازگشت به کندهار، فرستادن خوشخوانهای زن را به کابل سبب تخویف مردم و اخذ رشوت قرار داده و کوتوال کندهار را امر کرد که: «هر شخص پولدار را تهدید به فرستادن زنش به کابل نموده، در عوض پول ازو می گرفت. و درباریان و همکاران امیر از همچو شیوه های در اندوختن زوز و زیور استفاده می کردند. این کار منجر به قیام مردم علاوه بر شورش قبیله منگل در سال 1912، در کندهار گردید. اهالی کندهار چونازین موضوع به ستوده آمدند، دورهم گرد آمده به عنوان اعتراض در احاطه خرقة مبارک نشستند. چون نایب الحکومه به منظورش اصرار ورزید و خواست توسط قاضی اهالی را احاطه خرقة شریف بیرون نماید، جمعیت عصبانی شده قاضی و پسرش را کشتن و به ارگ دولتی حمله کردند. در این بین عده بزرگی به گلوله پاسبانان ارگ کشته شدن، تا اینکه موضوع به وساطت سرداران و صاحب رسوخان به این ترتیب فیصله گردید که دولت از فرستادن زنان به کابل منصرف شود و اهالی هم دور خرقة را ترک گویند (فرهنگ، 515، 1380)

جنبش مشروطه خواهان

جنبش فرهنگی عصر شاه حبیب الله خان از لیسه حبیبیه آغاز گردید و پسترها بعد سیاسی حاصل نمود. استادان لیسه یاد شده در مورد کشور و دنیای چهار سو خود مطالعه داشتند زیرا در همین وقت روزنامه خارجی به کابل میرسید و مطالعه آن خواسته های سیاسی این قشر را تحریک می نمود.

سرانجام روشنفکران این مکتب گرد هم جمع شدند و در سال 1908 بگونه سری و پنهان جنبش یادشده را پایه گذاری کردند ریس این جنبش هم مولوی محمد سرور خان متخلص به (واصف) یکی از استادان این لیسه بود. شمار جوانان مشروطه خواه تقریباً به سه صد تن میرسید.

آنها باورمند بودند که مرام شانرا تا اندازه از راه آشتی و صلح پیش ببرند و پادشاه را به تعمیم معارف و قبول اصلاح امور دولتی و رفع ظلم و استبداد تشویق نمایند. این جنبش شماری از غلام بچگان دربار را که شامل افسران و کارمندان اهل حرفه نیز بود با خود یکجا ساخت.

اهداف اساسی جنبش مشروطه را میتوان چنین خلاصه کرد: اطاعت از اصول اسلام، مشروطه ساختن رژیم، تحکیم وحدت ملی، تعمیم معارف، مطبوعات، تأسیس شورای ملی از راه انتخاباتها، تحصیل استقلال کشور، گسترش روابط سیاسی با دنیای خارج، انکشاف مدنیت نو و تأمین عدالت اجتماعی در کشور.

در یکی از گردهمایی مشروطه خواهان شد که هر عضو جمعیت باید یک تفنگچه با خود داشته باشد، چون دولت به وسیله جاسوسان خود مانند منهاج الدین از پلان های این جمعیت اطلاع حاصل کرده و از طرفی به شاه حبیب الله خان فهمانده شده بود که هدف اصلی جمعیت یاد شده کشتن حبیب الله خان و تأسیس دولت مشروطه میباشد لذا شاه در صدد سرکوبی آنها برآمد و درعین حال اعضا این جنبش مجلسی را ترتیب دادند، و نامه ای را عنوانی شاه فرستادن که توسط غلام محمد میمنه گی در جلال آباد داده شد. هدف از نامه این بود تا از یک سو شاه را از نیت شان آگاه ساخته و از سوی دیگر تهمت و بهتان را که توسط جاسوسان به ایشان بسته شده بود مرفوع سازند اما شاه چهارتن از اعضای مشروطه خواهان را در جلال آباد کشت که از جمله دو تن غلام بچه ها بنام های جوهرشاه و لعل محمد خان بودند که به ضرب گلوله تفنگچه کشت و محمد عثمان خان پروانی را به دهن توپ بستند. علاوه بر آنها عده دیگری را در کابل دستگیر و

بعد از چند روز در تپه شیر پور به توپ بستند که در جمله آنها مولوی محمدرور خان (واصف) و برادرش نیز شامل بود. عده دیگری هم راهی زندان شدند و به این ترتیب دست استبداد گلوی نخستین جنبش آزادی خواهانه را در کشور فشرد و عجلالتا ندای مشروطیت اول صدای توپ وزولانه و زنجیر خاموش گردید اما دیری نگذشت که شراره های زیر خاکستر دوباره تازه شد و دسته های کوچک بشکل پراکنده به فعالیت های سیاسی آغاز نمودند.

جنبش مشروطه دوم بنابر سانسور شدید دولت زمینه آنرا یافت تا بحیث یک حزب و داری تشکیلهای معین عرض وجود نماید با آنها آرمانه های مشروطیت اول را دنبال میکرد. اما یگانه تغییری که در آن به مشاهده میرسید عبارت از تاکتیک ستیزه جویی بود. چنانچه یکی از اعضای ان بنام عبدالرحمن خان لودین در اثر همین شیوه عملن پادشاه را مورد هدف گلوله تفنگچه قرار داد اما به کشتن او موفق نشد. این حرکت فکری دربار را نیز فراگرفته بود و عده ای روشنفکران دربار و غلام بچه گان از برای نظام مشروطیت جد و جهد می نمودند و نظر به تصریح غلام محمد غبار بنام (حزب سری دربار) نامیده می شد و در راس آن هم امان الله خان پسر شاه حبیب الله قرار گرفت. چندن تن از اعضای برجسته این جنبش که شامل غلام بچگان نیز می باشد عبارت اند از عبدالهادی داوی، عبدالرحمان (لودین) غلام محمد غبار و از غلام بچگان محمد ولی دروازی، غلام حیدر خان اعتمادی، شجاع الدوله غوربندی و آدم خان را می توان نام برد.

این جنبش فعالیت سری خود را تا هنگام مرگ شاه حبیب الله خان ادامه داد و هنگامیکه شاه حبیب الله در شکار گاه کله گوش لغمان کشته شد و امان الله خان در کابل پادشاه شد در آن وقت اعضای مشروطه نخست را که در زندان بودند نیز آزاد ساخته و در اداره دولتی بکار گماشته شدند که بنابر بصیرت همین اشخاص ریفورم های امان الله خان رویدست گرفته شد.

شاه امان الله (1919-1929)

امان الله خان پسر شاه حبیب الله نواسه عبدالرحمن خان از قوم بارکزایی بود. وی سال 1829 م در دره زرگر پغمان زاده شد و در هنگام به تخت پادشاهی رسید 27 سال داشت وی با ثریا دختر محمود طرزی ازدواج کرده بود. یگانه

پسر شاه حبیب الله خان بود که در مکتب حربیه آموزش دیده بود. وی توانست بکمک مادر و کاکایش نصرالله خان بین روسای قبایل شهرت پیدا کند و تربیه سیاسی خویشرا در مکتب ایدلوژی سراج الاخبار و حزب سری دربار تکمیل کرد.

پس از کشتن شاه حبیب الله خان نصرالله خان در جلال آباد و امان الله در کابل 23 فبروری اعلان پادشاهی کردند. چون موقف امان الله خان در مرکز قوی و اردو و خزانه کابل نیز در دست او بود، لذا نصرالله خان طی نامه خبر کناره گیری خود را به امان الله خان فرستاد و به او بیعت کرد. پس از او سردار عنایت الله خان نیز تابعیت نمود. نصرالله خان و عنایت الله خان دوازده روز پس از کشتن شاه حبیب الله خان به کابل آمدند اما نصرالله خان زندانی و عنایت الله خان به ارگ فرستاده شد.

اصلاحها دوره شاه امان الله خان

افغانستان پس از کسب استقلال سیاسی وارد مرحله جدیدی گردید. شاه امان الله خان برنامه ریزی های بسیاری بخاطر اصلاحها، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طرح نمود. این دوره مقطع حساس در قانونمندی ساختار جامعه افغانستان بشمار میرود.

ریفورم فرهنگی با نشر جریده امان افغان که بجای سراج الاخبار به مدیریت عبدالهادی داوی به تاریخ 12 اپریل 1919 به نشرها آغاز نمود آئینه دار فرهنگ مطبوعها عصری بود. در این دوره بیش از پنجاه قانون نامه طرح و نافذ گردید که از آن جمله قانون مطبوعها به شمول مطبوعها آزاد در افغانستان است که نظیر آن در تاریخ کشور های آسیایی و همجوار تا آن زمان تصویب نشده بود.

با انفاذ نظامنامه مطبوعها – مطبوعها نو آغاز بکار کرد که عبارت از اخبار انیس، اتحاد مشرقی، ستاره افغان، اتحاد اسلام، بیدار، ارشادالنسوان، اتحاد، ابلاغ، اخبار حقیقت، نسیم سحر، احساسها ملی و آزادی خواهی بود و نشرها یاد شده در مورد رویدادها و انکشاف جهان غرب نیز مطالبی به نشر می سپردند و هم انتقاد خود را در زمینه نارسائی های جامعه بگونه محتاطانه مطرح میکردند.

در آغاز پادشاهی شاه امان الله در شهر و ولایتها شماری مکتبها تأسیس شد. وزارت معارف با تشکیل منظم نظر به احتیاج همان وقت روی کار آمد و معارف رایگان برای فرزندان میهن اعلان گردید. لیسه استقلال به کمک فرانسه و نجات امانی به کمک آلمان در کابل تأسیس شد کمک زنان منور و رهبری ملکه ثریا برای زنان مکتب مستورها گشایش یافت. در همین دوره شماری شاگردان افغانستان برای آموزش به کشورها آسیایی و اروپایی فرستاده شد و برای مکتبها ساختمان نو ساخته و با خریداری شد.

در بخش امور مالی هم تحولها بمیان آمد، تا زمان امان الله خان بیشتر شاهان افغانستان خزانه دولتی را بحیث خزانه شخصی خود تلقی میکردند اما در زمان امان الله خان قانونها مربوط به امور مالی و بودجه تدوین گردید و مالیه ها از جنس به نقد تبدیل شد.

تجارت نیز بزرگترین عنصر اقتصادی کشور را تشکیل میداد که از ساحه محدود خود خارج شد و یک ساحه وسیع اختیار کرد نمایندگان تجارتی افغانستان به پایتخت های کشورهای اروپایی و آسیایی فرستاده شد و برای نخستین بار روابط تجارتی با آنها برقرار گردید، محصولها کشور به پیمانہ وسیع تر به بیرون از کشور صادر گردید.

فابریکه های نو چون: بافندگی، کاغذ سازی، قند، سمنت، شیشیه سازی، صابون، گوگرد، یخ سازی وغیره به فعالیت آغاز نمود.

برای واریسی امور پستی یک مدیریت به نام مدیریت پست، تلگراف و تلفون تحت اثر وزارت داخله تشکیل شد و شعبها پستی در هرولايت تأسیس گردید، به شماری لین های تلفون افزایش بعمل آمد و مخابرها تلگرافی بین ولایتها مختلفه و کشورها خارج آغاز به کار کرد.

دربخش فواید عامه هم گام های برداشته شد. سرک کابل کندهار و هرات ترمیم و اصلاح شد، بخاطر آبیاری و سرسبزی بندها آباد ویا ترمیم گردید از جمله بند غازی در قسمت بتخاک خوردساخته و بند سراج غزنی ترمیم گردید. ساختمان دارالامان، هتل کابل، سینما کابل، مسجد شاه دوشمشیره ساختمان وزارت دربار و هتل های پغمان و جلال آباد از جمله ساختمانهایی است که در این دوره بنا یافته است، مفکوره خط آهن و هوانوردی برای نخستین بار تحقق یافت. تاشکند-کابل، کابل- کندهار و هرات توسط خط هوایی وصل و بدین ترتیب هواپیما به افغانستان معرفی شد. خط آهن از

مرکز شهر الی دارالامان تمديد گرديد که تا هم اکنون برخی از بقایای آن در کنار موزیم ملی واقع دارالامان موجود است. انکشافها در بخش بهداشت بمیان آمد یک شفاخانه برای مردان و یک شفاخانه برای زنان با تجهيزها لازم بازگرديد و چون پزشک در کشور موجود نبود لذا عده ای از دانشجویان در رشته پزشکی به بیرون کشور فرستاده شد و یک دسته پزشکان هندی، ترکی و جرمنی استخدام گرديد. در سه ولایت هم شفاخانه ده بستر تأسیس یافت و واکسین ضد پیچک بالای مردم تطبیق گرديد. بهمین ترتیب در این دوره پولیس عصری و شناسنامه کشوری بوجود آمد، خرید و فروش غلام و کنیز که در دوره شاه حیب الله خان منع قرار داده شده بود اما آزادی آن اعلان نشده بود در زمان امال الله خان آزادی آنها نیز اعلان گرديد و جزا های مخالف کرامت انسانی ممنوع اعلان شد.

چون دولت برای پیشبرد برنامه ها پسین خود به بودجه کافی ضرورت داشت و در نخستین سالها سلطنت امال الله خان به کمبود بودجه مواجه بود لذا یک سلسله اقدامها روی دست گرفته شد و کوشش بعمل آمد تا از مصارفها بیجا جلوگیری بعمل آید. امال الله خان خود مثال خوبی صرفه جویی بود لباس از تکه های تولید شده در میهن می پوشید و برای کارکنان دولت نیز آنرا توصیه میکرد. در مصارف اداره ها دولتی تنقیض بعمل آمد و به ساده زیستن هدایت می شدند. از مزد تعیین شده برای سرداران قبایل و روحانیون محلی کاسته شد و یا بکلی قطع گرديد، برای جمع آوری از باقیها گذشته تدابیر جدی گرفت، از شماری عسکرها کاسته شد و بودجه شان نیز کاهش بعمل آمد امال الله خان را عقیده بر آن بود که یک شماری محدود عسکرها اما ورزیده ومجهز با داشتن قوای هوایی برای مقابله با خطرهای بیرون کشوری و شورشهای درون کشوری کافی خواهد بود.

در همین دوره برای نخستین بار در تشکیل وزارت دفاع نیرو هوایی ایجاد و نخستین میدان هوایی در قسمت بی بی مهر و کابل ساخته شد و چند فروند هواپیما از اتحاد شوروی آنروز خریداری گرديد.

یکی از دست آوردهای دیگر دوره شاه امال الله خان نخستین قانون اساسی افغانستان است که در لوی جرگه جلال آباد و پغمان به تصویب نمایندگان مردم رسید که سرمشق قانون ها پسین دولت های افغانستان قرار گرفت. امال الله خان میخواست یک دولت قوی، متکی بخود و آزاد داشته باشد کوشش میکرد تا مردم افغانستان را از خواب گران بیدار سازد و راه بهتر حیات را برای همه شان بگشاید.

کوتاه اینکه دوره امان الله خان از نظر دگرگونی های بیشماریکه در عرصه ها مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور به میان آمد دارای اهمیت تاریخی بوده زیرا دست کم توانست مردم افغانستان را با پدیده های انکشاف تکنالوژی و تمدن نو قرن بیستم آشنا سازد اما متأسفانه در اثر نبود تجارب کافی، شتابزدگی در امر اصلاحها و مداخله بیگانه گان اصلاحها یاد شده ناتمام و کشور وارد مرحله دیگر گردید.

شاه امان الله پس از گرفتن استقلال کشور از محبوبیت عمیق در بین مردم افغانستان برخوردار بود و با پشتیبانی همه جانبه آنها به ایجاد دیگرگونی ها و تحولات نو دست بکار شد او می خواست یک دولت نیرومند و پیشرفته تشکیل دهد اما برای تطبیق این دیگرگونی ها از تجربه کافی برخوردار نبود و شماری همکاران همنظر شان در امورسیاسی و اداری محدود بود. با وجود ضعف، مالی کشور شماری اشخاص فنی، ماهر، دقیق و وظیفه شناس در ارگانهای دولت انگشت شمار بود، اصلاحها بصورت دقیق طرح نشده و بصورت اتفاقی در معرض تطبیق قرار میگرفت بجای اینکه نخست اساسها بنیادی رشد اجتماعی در نظر گرفته شود به مسایل پرداخته شد که نه تنها در این راستا موثر نبود، بلکه سبب تنفر و انزجار همه قرار گرفت، به بگونه نمونه: بجای اینکه در گام نخست همه امکانات مادی در جهت توسعه و انکشاف زراعت به کار افتد و از طریق آن سطح تولیدها را افزایش دهند و میزان بیکاری کاهش یابد برعکس به مسایلی چون: ترویج لباسها اروپایی، پوشیدن کلاه شیو تشویق زنان به مکتب، رفع حجاب وغیره پرداخته شد که نه تنها در امر نیرومندی و ارتقای حیات اجتماعی نقش ایفا کرده نتوانست بلکه زمینه را برای دشمنان درون کشوری و بیرون کشوری در ایجاد اختلافها بین مردم و دلت آماده گردانید.

شاه امان الله فکر میکرد که پادشاهی قدرت لایزال است و شاه چیزی که بخواهد عملی کرده می تواند که این یک اشتباه بزرگ بود، از طرف دیگر اختلاف بین ارکان دولتی و کارشکنی شماری از رجال برجسته که در اثر اصلاحها منافع خود را از دست داده بودند نیز اعتماد مردم را نسبت به دولت خدشه دار می ساخت به ویژه شاه امان به اقوام مادری بدون دلیل بیشتر متکی بود که آنها مردمان چندان پاک نیت نبودند و تنها مادر شاه امان الله را خوشحانگه میداشتند و در حمایت او فتنه های بزرگی را برپا کرده از راه رشوت و اختلاص جیب های خود را پر می نمودند. مخالفت رجال دربار بگونه خاص در ناتوان ساختن دولت و ناکامی آن تاثیر داشت و شاه که خودش در تضاد شخصی دربین قوم دوستی و وطن دوستی در گیر بود نمیتوانست آنرا حل نماید.

ماما های شاه امان الله که همه والی وزیر بودند با ریفرم و اداره کشور هیچ علاقه نداشتند غرق عیاشی و پرنمودن جیب های خود بودند به این ترتیب صاحبان اندیشه سالم هم یکی پس از دیگری یابه خارج رفتن ویا هم خانه نشین شدند.

از سوی دیگر شاه امان الله خان از اصلاحها مصطفی کمال (اتاترک) پیروی میکرد. با مشوره خسرش محمودی طرزی که مدتی در ترکیه زندگی نموده بود. در ترکیه زبان دربار فارسی بود اتاترک لغو کرد بجایش زبان ترکی را جایگزین نمود همه چیزها را پسوند ترکی میداد همین گونه شاه امان الله هرکار را پسوند افغان میداد نام کشور را پس از استقلال افغانستان گذاشت هرچیز را افغانی می ساخت توجه به زبان پشتو نمود هرچیزی مربوط به فرهنگ پشتونها بود آن را انکشاف داده ملی معرفی میکرد مانند بخاطر قیام اقوام دیگر پشتونها را بنام ناقلین به مرزها کشور و ولایت های دیگر جابجا کرد هرگاه در مقابل ناسیونالیسی های امان الله ایستادگی کردند توسط همین مردم که بنام ناقلین جایگزین کردن سوکوب شوند. اشتباه بزرگ او این بود که اتاترک برای تطبیق اصلاحها ارتش نیرومندی در پشت سر داشت. اما شاه امان الله نه تنها ارتش پشین را نیرومند نکرد بلکه آنرا ضعیف ترساخت و بیشتر بودجه نظامی را بخاطر آوردن اصلاحها به مصرف رسانید دشمن خارجی نیز در کمین بود آنها توانستند از راه های گوناگون انگیزه های سقوط رژیم را تحریک کردند. مجموع همین مسایل انگیزه های مخالفت با رژیم را آماده ساخت و مردمی که در اول از او حمایت همه جانبه نمودند به دشمنان او مبدل شده آهسته آهسته قیامها در نقاط مختلف کشور علیه رژیم به میان آمد و پایه های رژیم را ضعیف تر ساخت در این حال انگلیس ها لارنس جاسوس خود را به نام جعلی به مرز شمال شرقی هندوستان در میرانشاه فرستادند تا تبلیغها ضد دولت امان الله را رهبری نماید.

شاه امان الله خان هنگام سفر خود به کشور های آسیایی و اروپایی خانم خود ملکه ثریا را نیز همراهی خود داشت او اینکار را بخاطری نموده بود تا دشمنان او را متهم به زناشویی با زنان خارجی نسازند. اما انگلیسها از آن هم استفاده های خطرناک کردند. آنها عکسهای سرملکه ثریا را با عکسهای نیمه برهنه اروپایی مکیاژ کرده توسط مخالفین در بازار های کابل پخش میکردند و مردم عوام را علیه امان الله تحریک می نمودند. همچنان در آنزمان رسم چنان بود که هر رهبر که به روم میرفت با پاپ در واتیکان نشست میداشت امان الله خان و همراهانش نیز با پاپ دیدار کرده و عکس گرفته بودند بهمین سبب به امان الله تهمت زده شد که از دین خود گذشته و به دین عیسویت گرائیده است.

قیام مردم پکتیا به رهبری ملا عبدالله

اوضاع در مشرقی داشت در جهت نورمال شدن نسبی پیش می رفت، که اقوام جاجی و جدران ولایت جنوبی سر بغاوت و پشتیبانی از اغتشاش مشرقی را بالا کردند، این مسئله باعث تخریب بیشتر اوضاع مشرقی شد.

جامعه افغانستان یک جامعه نیمه فیودالی و عقب مانده و نادار بی سواد و در حالت پریشانی بود و به انواع تفرقه ها گرفتار بود به این سبب اصلاحها در سطح انجام شد و نتوانست به عمق جامعه نفوذ کند. غرب گرایی و گرایش به جنبه ظاهری رفورم ها، جامعه سنتی را ناراضی ساخته بود. همین باعث شد شورشها از هر گوشه کشور علیه حکومت شاه امان الله برپا شد. شورش از منطقه منگل آغاز شد این شورش که در آن علاوه بر افراد منگل، بعضی از سایر قبایل سمت جنوبی، مثل احمد زایی، جاجی و سلیمان خیل هم شرکت داشتند، در اوایل 1924 رخ داده تا اواخر سال مذکور ادامه یافت. بنیانگزاران محلی آن ملا عبدالله معروف به ملای لنگ و همکار او ملا عبدالرشید بودند که برای تحریک مردم علیه شاه موضوع مذهبی بخصوص قانون جزاء را که تازه در محاکم در محل تطبیق قرار گرفته بود، بهانه ساخته در حالی که او در یک دست قرآن کریم و درد دست دیگر قانون جزا را در دست داشت و از مردم می پرسید که کدام یک را قبول دارید. طبعاً مردم وابستگیهایشان را به قرآن مجید اظهار می داشتند و آنگاه ملایان مذکور آنان را به قیام علیه امان الله خان و برنامه اصلاحها او دعوت می کردند (فرهنگ، 525)

در مرحله نخست دولت از در مصالحه پیش آمده عده ای از روحانیون از جمله فضل عمر مجددی حضرت شوربازار برای مباحثه با ملایان و قناعت دادن شورشیان به خوست فرستاد. اما نورالمشایخ که در باطن باشورشیان همراه بود، ایشان را در خفا تشویق نمود و چندی به عنوان حج بیت الله از کشور خارج شده در هند برتانوی اقامت اختیار کرد و مخالف خود را با دولت علنی ساخت. (فرهنگ، 526) در عین حال محمد نادر خان وزیر جنگ از قیادت قوا علیه شورشیان استنکاف نمود و از وظیفه اش به عنوان سپه سالار و وزیر جنگ سبکدوش شد. معروف است که چون امان الله خان در نشست وزیران رهبری ارتش را در جنگ علیه شورشیان به او داد، سپه سالار در پاسخ گفت این وظیفه را به شرطی می پذیرم که دولت از تطبیق قانون جزا و قانون خدمت نظامی معروف به هشت نفری در سمت جنوبی صرفنظر نموده به او اجازه بدهد که با دادن این امتیازها با شورشیان صلح نماید. شاه در پاسخ گفت که نمی تواند در یک کشور دو قانون را جاری سازد و

اگر او حاضر نیست برای تطبیق نمودن قانونها نافذ در کشور به سمت جنوبی برود، باید وظیفه اش را ترک بگوید و وی چنین کرد. اندکی پس از آن، در گفتگو که بین محمد نادر خان و همفریز وزیر مختار انگلستان در وزارت مختاری رخ داد، سپه سالار از اصلاحها امان الله خان و روش سیاسی او به گونه عام انتقاد نمود و در ضمن اظهار مخالفت با امیر و همکاران نزدیک او، چون محمد طرزی، تمایل خودش را به اتکای افغانستان به دوستی برتانیه ابراز داشت. (فرهنگ، ، 526)

چندی پس از آن محمد نادر خان با عنوان وزیر مختار به فرانسه رفت و محمد ولی خان که به جای او به وزارت جنگ تعیین شده بود، در رأس نیروی دولتی علیه شورشیان قرار گرفت. در لایت جنوبی محمد ولی خان موفق شد نیروی دولتی را از طریق التمور به خوست سوق داده قشله نظامی آنجا را از محاصره رها سازد. اما شورشیان از کشتش و کوشش دست نکشیدند و پس از آنکه قبایل دیگر مثل احمد زایی، و سلیمان خیل به منگل ها ملحق شدند یک بار از طریق لوگر و بار دیگر از راه غزنی و وردک کابل را مورد تهدید قرار دادند. امیر در زیر فشار این حوادث لویه جرگه را در پغمان دایر نموده در آن موضوع مطابقت یا عدم مطابقت اصلاحها به ویژه نظامنامه اساسی را با احکام شرع مطرح ساخت، باوجود مقاومت شاه و روشنفکران، لویه جرگه احکام مواد دوم، نهم، بیست چهارم، بیست پنجم، و چهل دوم نظامنامه را به شکلی تعدیل نمود که نقش فقه حنفی را در امور دولتی تقویت نمود و آزادیهای شخصی را محدود ساخت. شاه برای اثبات همراهی اش با این روحیه، امر اعدام دعوات مذهبی قادیانی را که جهت تبلیغ مذهب مذکور از هند به افغانستان آمده بودند، صادر کرد (فرهنگ، ، 527)

ملا لنگ پس از گرفتاری با 25 نفر از همکارانش در سیاست کابل چنواری (اعدام) گردید و برخی از آنها به شمال قندوز تبار و بالا مرغاب تبعید گردیدند که به زودی صاحب زمین و رمله و جایداد شدند و در حق امان الله دعا خیر میکردند. (مرادی، 121، 1394)

در چنین احوالی علما قندهار نیز به امان الله خان خواهش نامه یی را فرستادند که طی آن، آنها نیز خواستار لغو کلی ریفورم ها و تحقق اصول و احکام شریعت شده بودند. با گسترش دامنه شورش و نارضایتی ها، دولت امانی به بن بست و تجرید کلی مواجه شد. امان الله خان در زیر فشار عقاید عمومی و خواهش شورشیان به لغو و توقف بیشتر اصلاح ها که در لویه جرگه ها و جلسه ها درباره اعلام کرده بود تن داد. در مورد الغای ریفورم ها، دولت امانی اعلامیه هژده فقره

بی را تصویب کرد، که طی آن اصلاحها به صورت عموم متوقف، نشان محراب و منبر دوباره به حیث سمبول دولتی پذیرفته شده بود. (ودادبارش، 1387، 59)

قیام مردم سنگوخیل و شنوار

ریفورم های اجتماعی اقتصادی دولت امان الله باوجود ضرورت و مبرم بودن شان گونه دقیق و درست تطبیق نشده، سرانجام به شکست انجامیده و باعث سقوط دولت امان الله شدند. به تدریج اقشار مختلف و وسیع اجتماعی چون دهقانان و سربازان (که خود نیز بیشتر بی زمین بودند) به جمع مخالفان دولت امان الله خان پیوستند. حتا در اخیر 1928 در یک عده قطعه ها و جزو تام های ارتش به ویژه گارنیزون ها شمالی و مشرقی نا آرامی هایی بروز نمود. علت اصلی نارضایتی سربازان و افراد نظامی، کمی مزد عسکری (که بدون آن هم ناچیز بود) و تخصیص آن ها به پرژنه های عمرانی وغیره بود.⁹

در ایجاد روحیه عدم اعتماد در میان سربازان و قطعه ها نظامی تبلیغها وسیع و دامنه دار روحانیون و سران محافظه کار قبایل نقش موثری داشتند، به ویژه که آن ها از عدم حضور نزدیک هشت ماهه هنگام سفر خارجی اش استفاده کردند. در اواخر سال 1928 م دولت امان الله با مخالفت صریح اقشار و طبقه ها گوناگون جامعه مواجه گردید به عباره دیگر در این زمان کشور را یک بحران عمیق و گسترده سیاسی فرا گرفت. در اخیر سال 1928 در افغانستان دو نقطه انفجار هویدا شد، که عبارت بودند از ولایت مشرقی (شینوار جلال آباد) و منطقه شمالی (کوهدامن و کوهستان) (وداد بارش، 1387، 53)

در سال 1928 م در میان کوچی ها و مردمان محل سنگوخیل شنوار جنگ در گرفت که چندتن از مردمان سنگوخیل کشته شدن مردم به حاکم محل شکایت نموده و کشتارکنندگان را دستگیر و تسلیم حکومت کردند اما حکومت به آن توجهی نکرد و کوچی ها های زندانی را نیز آزاد ساخت مردم آن محل به مرکز حکومت اعلی جلال آباد مراجعه نمودند، در آنجا نیز توجهی صورت نگرفت این رویداد سبب گردید مردم علیه دولت ایستادگی نمودند و دولت نیرو رزمی

⁹ تاریخ قوای مسلح افغانستان ص 96

به آنجا فرستاد اما توسط قیام کنندگان خلع سلاح شدند قیام کنندگان شهر جلال آباد را نیز بدست آوردند اینبار علی احمد خان والی که آرزو پادشاهی در سرداشت به آنجا فرستاده شد. (عثمانی، 129، 1389)

سردار علی احمد خان از جلال آباد بدون مشایعین نزد طایفه هاشم خیل خوگیانی آمده و به جرگه با آنها پرداخت به بهانه تدویر جرگه علی احمد خان توانست سران قبایل خوگیانی و شینواری را در خانه رهبر مشهور مذهبی نقیب صاحب گردهم آورد. در مقابل، او نمایندگان قبیله مومند را که هنوز هم طرفدار دولت بودند، از شهر جلال آباد خارج ساخت و به عوض شان نمایندگان قبیله شینوار را که اصلاً مخالف حکومت بودند جابجا ساخت. با توسل به حيله و نیرنگ، سردار علی احمد خان توانست توافق رهبران شورش را در مورد اطفای آتش بغاوت، کسب کند سردار شیر احمد خان و غلام صدیق خان، که عملاً خود را از وظایف شان سبکدوش محسوب می کردند به کابل مراجعه نمودند. اما سردار علی احمد خان که شخص خودخواهی بوده، و از دیر باز هوای شاهی در سر می پرورانید، به عوض تنظیم امور و تحکیم آرامش در مشرقی، از وضع به میان آمده در جهت نیت سوء اش به بهره برداری آغاز کرد. (ودادبارش، 58، 1387)

او به تاریخ پنجم نوامبر سال 1928 موفق‌تنامه هژده فقره یی را با شورشیان امضاء کرد. که در آن از جانب حکومت مرکزی منجمله تعهد نموده بود: قانونها شرعی نافذ گردیده، نمایندگان علما در دولت شامل شده، مالیه ها کم شده و نمایندگی ها خارجی را در کابل مسدود نموده و قانون جزا را ملغا خواهد ساخت. (همان 58)

شورش شینوار چنان باعث تکان و لرزه از دولت امانی شده بود، که دولت مانندد غریق، به هر سو و هر وسیله یی جهت حفظ خودش دست می انداخت. به ویژه که همزمان با این شورش، در شمال پایتخت، حبیب الله کلکانی با افراد مسلح اش دست به حمله بالای پایتخت زد. شورش شینوار از نگاه اقتصادی و مالی خسارات بسیاری در پی داشت. شورشیان نزدیک تمام عمارت دولتی و کاخ های شهر جلال آباد را چپاول نموده به آتش کشیده و حتا قونسلگری انگلیس را غارت نمودند. (همان، 59)

قیام مردم کوهدامن به رهبری حبیب الله کلکانی

در آستانه قیام شینوار، دسته حبیب الله که به سه صد تن رسیده بود، بیشتر رشد کرده و از حساب شمولیت دهقانان و کوه نشینان کوهستان توسعه بسیارتر یافت (پریماکوف و، 142، 1929)

در نوامبر سال 1928 (اخیر عقرب 1307 خورشیدی) راهی که کابل را با ولایت‌ها شمالی، متصل می کرد، توسط افراد حبیب الله قطع شد. وزارت حربیه برای زندانی کردن حبیب الله و سید حسین قطعه نظامی را فرستاد. زمانی که شورش شینوار ساحه گسترده ای را در شرق کشور احتوا کرده بود، حاکم شمالی ملک محسن و یک عده دیگری را به به جرم همکاری با حبیب الله توقیف کرده و به کابل فرستاد. چون اوضاع در شمالی روز به روز بدتر می شد، امان الله خان شیرجان خان را حاکم کوهدامن تعیین کرد و به او دستور داد کار حبیب الله و سید حسین را یکسر کرده، یا آنان را از بین ببرد و یا زندانی کند. شیرجان خان که شخص مجرب بوده و در حکومتها محلی شمالی سابقه کار داشت، بر علاوه کندک نظامی تحت فرماندهی خود (که از کابل اعزام شده بود) دست به ایجاد گروه داوطلبان قومی زد. او بر این عقیده بود، که اشخاص محلی خوبتر می توانند بجنگند و عمل کنند. شیرجان خان با تدقیق محلها زندگی حبیب الله و سید حسین، چندین بار با آنان دست و پنجه نرم کرده و آن‌ها را مجبور به فرار ساخت. (وداد بارش، 75، 1387)

در جریان یکی از این عملیات زمانی که حبیب الله و افرادش در یک قلعه به محاصره افتاده بودند، امان الله خان سردار احمد علی خان را رئیس تنظیمیه شمالی تعیین کرده او را مستقیم به شمالی فرستاد. او که در حین عملیات نظامی به شمالی رسیده بود، شیرجان را (که نزدیک بود حبیب الله را دستگیر و دسته او را نابود کند) از وظیفه اش سبکدوش کرد. به تعقیب سبکدوشی شیرجان خان از پست حکومت شمالی، دسته داوطلب قومی نیز از هم پاشیده و افرادش رهسپار خانه های خود شدند. از سوی دیگر با این عمل روحیه حبیب الله و سید حسین تقویه شده و آن‌ها به جنگ و حملها خود ادامه دادند. بناء سردار احمد علی خان به عوض جنگ راه مفاهمه را در پیش گرفت. او به حبیب الله و سید حسین پیشنهاد مذاکره و مصالحه را کرد. این امر بازهم باعث ارتقای روحیه حبیب الله و سید حسین شده و به شهرت آنان در میان مردم افزود. (همان، 76)

حبیب الله و سید حسین نیز به مذاکره حاضر شده و به سرای خواجه جهت ملاقات با سردار احمد علی خان آمدند. سردار مذکور پس از مذاکره ها با حبیب الله و سید حسین به جبل السراج رفته و از آنجا به پایتخت اطلاع داد که با شورشیان مصالحه نموده است. علاوه بر این او به شاه امان الله پیشنهاد کرد، افرادی که به جرم همکاری با حبیب الله زندانی اند (شامل ملک محسن) آزاد شوند. در جبر السراج، سردار احمد علی خان جرگه یی را دایر کرد که طی آن نمایندگان اهالی با احمد علی خان تعهد کردند، افراد واجد خدمت سربازی را از محلها جمع آوری نمایند. چنانچه یک عده از مجلبها را آماده و حنا به کابل نیز اعزام نمودند. اما حبیب الله که با چنین عقب نشینی های دولت مرکزی به ضعف آن پی برده بود، فرصت را غنیمت شمرده به گسترش دامنه فعالیتش پرداخت. او جهت ایجاد روحیه خوف و ترس (هم در میان اهالی و هم در بین سران حکومت) بالای دسته یی از مجلبها خدمت سربازیکه عازم کابل بودند، حمله کرد. در نتیجه حمله غیر مترقبه، چندین تن از سربازان دولتی کشته شدند. (غبار، 822، 1368)

سردار احمد علی خان که از این رویداد سخت به هراس افتاده بود، دوباره به مذاکره حاضر گردید، و در نتیجه میانجی گری قاضی غلام حضرت قره باغی، احمد علی خان با حبیب الله و سید حسین در باغ عارق ملاقات کرد. در جریان مذاکره، حبیب الله صریحاً اعلام کرد که به حکومت مرکزی اعتماد ندارد. اما باز هم به مفاهمه حاضر شده و در ختم جلسه، عهدنامه یی را که در حاشیه قرآن نوشته شده بود، با امد علی خان امضا کرد. احمد علی خان از جانب شاه امان الله، حبیب الله، سید حسین و رفقا شان رامورد عفو قرار داد. همراه با حبیب الله حدود صدتن از هوادارانش خود را تسلیم حکومت کردند. احمد علی خان یکجا با سید حسین و حبیب الله به سرای خواجه آمد، در آنجا به حبیب الله و سید حسین نظر به پیشنهاد سردار احمد علی خان، رتبه بریگدی (جنرالی) از جانب شاه امان الله داده شد. علاوه بر این بر اساس سه فرمان شاه امان الله به حبیب الله هشتاد و دو میل تفنگ 303 بور با مقداری کافی کارتوس داده شد. بر طبق یکی از همین فرمان ها به حبیب الله و سید حسین معاش سالانه بالغ به سه هزار افغانی حواله گردید. پس از اعلام این فرمانها، حبیب الله و سید حسین بیشتر از پیش شهره شدند. حتا به اندازه آنها در میان مردم نفوذ حاصل کرده بودند که نمایندگان اهالی دسته دسته جهت تبریکی نزد حبیب الله و سید حسین می آمدند. بعد از دریافت رتبه های نایب سالاری (جنرالی) حبیب الله و سید حسین خواستند؛ "به کنه نیت امان الله شاه پی ببرند، بناء در چهاریکار تیلفونچی را تهدید کرده، ارگ کابل را دایل نمودند. حبیب الله خودش را رئیس بلدیة احمد علی خان معرفی کرده، گفت: اکنون که من با حبیب الله عهدنامه را

عقد کرده و او را محبوس ساخته ام، چه امر دیگری می فرمایید؟ امان الله خان امر کرد، که این رهن را زود از بین ببر، در آن وقت حبیب الله علاوه کرد، این که امکان ندارد، زیرا با او عهد امان جان شده است. شاه گفت: او با تو عهد و پیمان کرده نه بامن، او را زنده نگذار" (وداد بارش، 1387، 78)

با شنیدن این موضوع و درک اصل قضیه، حبیب الله بدون آن که گوشی را بگذارد، خودش را معرفی کرده به امان الله هشدار داد که در روزهای نزدیک بالای کابل حمله کرده و کار پادشاه را زار خواهد کرد. در این وقت سردار احمد علی خان به تصور این که مسایل چهاریکار و کوهدامن حل شده است، تصمیم گرفت به کوهستان برود. به تاریخ 9 دسامبر او با حواس آرام جانب کوهستان جهت جمع آوری مجلویها به راه افتاد. 11 دسامبر احمد علی خان دوباره جرگه یی را که د آن چندین هزار تن کوهستانی و تگابی اشتراک کرده بودند، دایر کرد. شاملان جرگه که از اعمال ضد دینی حکام محلی به ستوه آمده بودند، پیشنهادهای مختلفی را به احمد علی خان ارئه نمودند، که در آن جمله از همکاری خود جهت اعزام یک عده افراد واجد شرایط به خدمت عسکری به پایتخت و جلال آباد اطمینان داده بودند. اما اشتراک کنندگان جرگه اعلام نمودند، که حاضر نیستند علیه برادران شان بجنگند. احمد علی خان جهت جلب همکاری بیشتر مردم و آرامش آن ها با روحانی بر جسته منطقه آخندزاده تگاب ملا حمید الله ملاقات کرد. در جریان مذاکره پیر تگاب نیز عدم رضایت خود را از سیاست دولت امانی به احمد علی خان ابراز داشت. پس از این گفتگو، اهالی تگاب طور ناگهانی احمد علی خان را گروگان گرفتند. در همین روز (11 دسامبر مطابق 20 قوس 1307 خورشیدی) گروهی از خانها ملاها و یک عده تفنگ داران کوهدامنی در قلعه ویس الدین کلکان گردهم آمدند. در جلسه مذکور که افراد محوری آن حبیب الله و سید حسین بودند، تصمیم اتخاذ شد، قطعه ها نظامی در کوهدامن به کمک حبیب الله خلع سلاح شوند. شاملان مجلس همچنان اعلام کردند که امان الله خان کافر شده و بناءً باید علیه او به جهاد پرداخت. چون جهاد مطابق احکام شریعت بدون امیر روا نیست، زیرا اگر کسی کشته شود خون او بیهوده ریخته شده است، نظر به فیصله جلسه، حبیب الله به حیث امیر با لقب "خادم دین رسول الله" انتخاب و به تعقیب این نماز جمعه با خطبه یی به نام امیر حبیب الله خوانده شد. 13 دسامبر سال 1928 (22 قوس 1307 خورشیدی) حبیب الله به حکومت محلی سرای خواجه حمله کرده و آن را تار و مار کرد. هم زمان با این، سید حسین که بدون دشواری پیشتر چهاریکار را گرفته بود، رهسپار جبل السراج شد. (وداد بارش، 1387، 79)

در این وقت در ارگ جبل السراج، قطعه نظامی متشکل از نه صد تن مستقر بود، که همه در انتظار سردار احمد علی خان (که اکنون اسیر اهالی تگاب بود) بودند. بناءً به اصرار شخصی عبدالوهاب خان صافی (ماما شیر جان خان) احمد علی خان از اسارت مردم تگاب رها شده مستقیماً به ارگ جبل السراج آمد، که به زودی دوباره تحت محاصرهٔ سید حسین در آمد. زیر فشار و تهدیدها سید حسین، احمد علی خان با نامبرده بازهم عهد نامه یی را عقد کرد. نظر به این تعهد، احمد علی خان با یک صد هزار افغانی از خزانه جبل السراج همراه با سربازان و افسران ارگ جبل السراج را ترک گفته، و از راه کوهستان به کابل رفت. بناءً ارگ جبل السراج با مقداری بسیاری اسلحه و پول بدون کدام برخورد جنگی به دست شورشیان در رأس سید حسین قرار گرفت. با دیدن چنین پیروزی های حبیب الله و سید حسین، اهالی تگاب، غوربند، پنجشیر، سرخ پارسا و بامیان دسته دسته جهت تبریکی و ابراز بیعت به چاریکار و سرای خواجه می آمدند. در همین زمان، سید حسین یک عده کارمندان بر جسته دولتی، خانها افراد با نفوذ شماری را نزد خود جهت جلب همکاری شان احضار کرد، که در میان آنها حاکم سابق کوهستان و شمالی شیر جان خان و برادرش کریم صاحب زاده خسروی (نواسه های میر مسجدی خان غازی) نیز شامل بودند. شیر جان که سید حسین را نظر به سوابق بد و اخلاق زشتش به خوبی میشناخت، ترجیح داد، نزد حبیب الله به سرای خواجه برود تا به چهاریکار نزد سید حسین. در سرای خواجه به وساطت مولوی محمد یونس بالتوخیلی میان شیرجان خان و حبیب الله پیمان برادری عقد گردید، و شیر جان هم با برادرش محم کریم خان که از دولت امانی رنجیده خار بود، به حبیب الله به حیث امیر بیعت کرد. از همان لحظه الی آخر زندگی، شیرجان همیشه در پهلوی حبیب الله به حیث وزیر دربار قرار داشت. (وداد بارش، 1387، 80)

حبیب الله کلکانی که هم از لحاظ جغرافیایی در نزدیک ترین فاصله های شمال کابل آمادگی پیکار برضد پادشاه ناسونالیست شاه امان الله را می گرفت، وهم از حمایت روحانیون و حضرتها شوربازار و پیرها تگاب نجراب و قلعه بلند برخوردار بود، توانست پیش دستی نماید و سقوط دولت شاه امان الله را به زودی از قوه به فعل درآورد. حبیب الله کلکانی با آنکه شخص بی سواد بود، اما عیار و هوشیار، به سرکردگی مردم به نمایندگی روحانیون در مقابل پادشاه غرب گرا افغانستان ایستاد و انقلاب برپا کرد و به آسانی پایه های پادشاهی دودمانی را که از چندین نسل دوام داشت درهم کوبید و خود برخلاف اراده استعمار به اریکه قدرت افغانستان تکیه زد.

حبیب الله کلکانی با افراد خود در نتیجه جنگ های که صورت گرفت خود را به کوتل خیرخانه رساند. امان الله که اکنون سررشته کار از دستش رفته بود. در 13 جنوری 1929 م از تخت پادشاهی به نفع عنایت الله خان برادرش کناره گیری کرد و فردا بامداد با اعضای خانواده توسط موتر راهی کندهار شد حرکت امان الله خان به ساعت نه بامداد صورت گرفت و به ساعت ده بامداد همانروز طبق یک اعلان رسمی عده ای از کارکنان، افسران و بزرگان شهر کابل در قصر دلکشا جمع شدند و پس ورود سردار عنایت الله خان ورقی که در آن پیام امان الله خان نوشته شده بود خوانش گردید.

در پیام ذکر شده بود که: خیر مملکت در آن است که من از کار دست بکشم زیرا تمام خونریزی های که در کشور به میان آمده بخاطر مخالفت بامن است و هم از مردم خواسته بود تا به برادرش سردار عنایت الله خان بیعت نمایند. لذا حاضران به سردار موصوف بیعت نمودند و محمد صادق خان مجددی دستار پادشاهی را بر سر او گذاشت. سردار عنایت الله در روز دوم پادشاهی خود هیئتی مشتمل بر چند نفر مانند محمد عثمان خان و محمد صادق خان مجددی و غیره را به نزد حبیب الله کلکانی فرستاد تا کناره گیری امان الله خان و به پادشاهی رسیدن خودش به او اطلاع دهند و در ضمن از او خواهش نمایند تا از جنگ دست بکشد و به پادشاهی جدید بیعت نماید.

این هیئت حبیب الله کلکانی را در باغ بالا دیدار نمود و به عوض عنایت الله خان در این نشست حبیب الله کلکانی بحیث پادشاه افغانستان شناخته شد و از هیئت نیز به او بیعت گرفته شد. به این ترتیب پادشاهی عنایت الله خان از همان قدم نخست به بن بست مواجه شد، چون خود او هم از جاه طلبی سیاسی فارغ آسوده بود پس از بازگشت، هیئت موافقت کرد تا از پادشاهی دست بکشد به شرط آنکه برای او اعضای خانواده اش اجازه بیرون شدن از افغانستان توسط هواپیما داده شود البته این کار نیز به وسیله میانجی گری محمد صادق خان مجددی که با وزیر مختار انگلیس دیدار نمود رو براه شد و شاه جدید پس از سه روز پادشاهی با خانواده خود بوسیله هواپیما عازم پشاور و از آنجا به کندهار نزد امان الله خان رفت.

فصل سوم

زمانمداری جوانمرد روستایی شاه حبیب الله کلکانی

پادشاهی حبیب الله کلکانی (جنوری 1929 الی اکتوبر 1929)

حبیب الله کلکانی در سال 1890 م در تاکستان های کوهدامن دیده به جهان گشود. حبیب الله در میان دوستانش به عنوان حرمت گذاری بنام «لالا» شهرت داشت او جوان سرکش، دلیر، با تصمیم وفاداری، قاطع، در برابر زورگویان و ستمکاران ستیزنده و تسلیم ناپذیر، و در مقابل ناتوانان و مظلومان مطیع و فرمان بردار که از خصایل ستوده عیارانست، بوده است. او علی رغم اندام بزرگ و تنومند خوراک کم داشت. بهترین مصروفیتش شکار بود. پیش از دسیابی به قدرت لباس معمول تاجیکان کوهدامنی را می پوشید در زمان سلطنت به هنگام کاردولتی لباس رسمی سپه سالاری به تن می کرد، و پس از کار رسمی باز همان لباس محلی را می پوشید، که بیشتر کرباس سفید می بود و دستار می بست همیشه لباس پاک تمیز می پوشید.

حبیب الله در جنگ سوم مردم افغانستان با انگلیس ها که به «جنگ استقلال» مشهور است شامل ارتش افغانستان شد، و در سرپرستی محمد نادرخان در سال 1919 عازم جبهه پکتیا گردید و با نیرو رزمی افغانستان خط دیورند را عبور کرده موضع «تل» را هدف گرفتند، و فرمانده محمد نادر خان عده ای از سربازان خود را درپاره چنار به خاطر امنیت راه ها جابه جا نمود، که حبیب الله کلکانی جزوی آنان بود. این سربازان در پایان جنگ که منجر به شکست انگلیس ها و آزادی کشور گردید، به کابل برگشتند.

استاد خلیل الله خلیلی که منشی شاه حبیب الله کلکانی بود در باره شخصیت او می نگارد: من به شاه حبیب الله کلکانی دو علاقه داشتم: علاقه نخست من این بود که او درباغ پدر من در حسین کوت باغبان بود و علاقه دوم من این بود که امان الله خان را از تاج و تخت انداخته بود و به مجردی که او آمد بر سر تخت نشست. او آدم بی سواد اما باوفا، او آدم بی سواد با ایمان، او آدم بی سواد اما شجاع، مرا به دربار خود خواست و به حیث سرمنشی خود مقرر کرد. من چند وقت با شاه حبیب الله کلکانی بودم در کابل و پس از آن رفتم مزار شریف و تا آخر به مزار شریف بودم.

شاه حبیب الله کلکانی پس از کناره گیری سردار عنایت الله اداره کشور را بدست گرفت در قصر مهمانخانه ارگ پر از مردم کابل و کوهدامن بود بیانیه تاریخی خود را بنام مردم افغانستان ایراد نمود و چنین گفت «من اوضاع کفری و بی دینی و لاتی گری حکومت سابقه را دیدم و بخاطر خدمت دین رسول الله (ص) کمر جهاد بستم تا شما بردران را از کفر ولاتی گری نجات دهم...» وی در ضمن این بیانیه اسیران پاسبان شاه پیشین را که بیشترشان باشندده کندهار بودند و در برابر او سرسختانه مقاومت کرده بودند نیز مورد خطاب قرار داده و گفت: من شمارا دوست دارم که بامن مردانه جنگ کردید وظیفه عسکری خود را صادقانه انجام دادید، در جنگ نان و حلوا بخش نمی شود رفقای مرا شما کشته اید خون شانرا برایتان بخشیدم و رفقای شما را که همراهان من کشته اند شما ببخشید، کار جوان مردان است اگر وظیفه خود را ادامه میدهید معاش تان دوچند داده میشود و اگر به خانه های خود برمیگردید مصارف سفر خود را بگیریید و سلام مرا به خانواده های تان در کندهار برسانید (این بخش بیانیه رفتار با اسران جنگی بی سابقه در تاریخ است نهایت جوان مردی را نشان میدهد) به این ترتیب خوش بینی مردم کندهار را که اکنون پایگاه مهم امان الله است به سوی خود جلب کرد. همچنان با افراد خانواده شاه حبیب الله پدر امان الله با احترام و نرمش رفتار کرد و به ایشان اختیار داد که یا در زیر حمایت او زندگی کنند و یا نزد خویشاوندان شان بروند.

لازم به یاد آوری است که مطبوعها و منابع دولتی افغانستان پس سقوط دولت شاه حبیب الله کلکانی در باره حبیب الله کلکانی به دروغ گویی های مفرطی ضرورت داشته اند. تا قرآن شکنی و بد عهدی نادرخان را در برابر اعدام شاه حبیب الله کلکانی و رفیقهایش از محضر تاریخ افغانستان بپوشانند.

قیام علی احمد خان در مشرقی

سردار علی احمدخان فرزند بوی ناب(لوی نایب) خوشدل خان، نواسه ایشیک آقاسی شیردل خان بارکزیایی بود. او برادر زاده علیاحضرت سراج الخواتین مادر شاه امان الله و شوهر خواهر او موسوم به سراج البنات بود، او در هند برتانوی تحصیل کرده، زبان های انگلیسی و اردو را علاوه بر دری و پشتو می دانست(ودادبارش، 1387، 163)

هنگام امارت امیرحبیب الله خان(سراج المله و الدین) علی احمد خان به کمک علیا حضرت بابادر و برادرزاده اش به کابل آمده و به سمت ایشیک آقاسی ملکی تعیین گردید. پس از قتل امیر حبیب الله خان، علی احمد خان اولین

کسی بود که به سردار نصرالله خان به حیث امیر بیعت نمود. اما به زودی به کابل آمده از طرف امان الله خان به حیث وزیر داخله تعیین شد. در موقع عقد قرار داد صلح با انگلیس ها، در رأس سرهامیلتون، سردار علی احمد خان ریاست هیئت افغانستانی را به عهده داشت. او در این مذاکره ها خلاف دستورالعملی که از جانب دولت افغانستان دریافت کرده بود، عمل کرد، در نتیجه قرار داد عقد شده و به نفع انگلیس ها تمام شد. (ودادبارش، 1387، 164)

پس از این علی احمد خان مورد مجازات امیر امان الله خان قرار گرفته و در خانه خودش تحت نظارت قرار گرفته شد. بعدها (در سال 1921) او از طرف امیر عفو شده و خواهر شاه را به زنی گرفت. از همان موقع او به پست های مهم ارتقا کرده بعد از سرکوب اغتشاش جنوبی (در سال 1924) که وی نیز در اطفای آن نقش داشت. موصوف به حیث والی کابل تعیین شد. او بعداً در سفر رسمی امان الله خان عضو هیئتها رسمی بود. در اخیر سال 1928 به حیث رئیس تنظیمیه مشرقی تعیین شده به جلال آباد رفت. علی احمد خان شخص پرمعلومات، فوق العاده خودخواه و مغرور، فعال و جدی، باشهامت و جسور، بسیار ماهر، لایق و متمول بود. او معروف به رشوه ستانی بود و در افغانستان آن زمان دارای زندگی مجلل بود در مناسبتها بین المللی علی احمد خان با انگلیس ها دوستی محکم داشت و طرفدار ایران بود. (همان اثر، 164)

مسأله سمت مشرقی برای دولت جدید از همه عاجلتر بود، زیرا به محض شنیدن خبر کناره گیری امان الله ، والی علی احمد خان که از جانب او برای فرو نشاندن آتش اغتشاش به آن سمت فرستاده شده بود، اعلان پادشاهی کرد و در 20 جنوری 1929 دستار پادشاهی توسط نقیب صاحب و حضرت چهار باغ از روحانیون با نفوذ به سر او بسته شد. در دنبال آن، والی بالشکری که اکثر افراد آن را شورشیان علیه امان الله شاه تشکیل می داد برای گرفتن پایتخت به سوی کابل حرکت کرد. اما حبیب الله هم بیکار نبود، وی یک تعداد از سران قبایل مشرقی را که در کابل به سر می بردند، با برخی دیگر که برای دیدن او به مرکز آمدند با دادن بخشش و انعام به سوی خود جلب نموده برای تبلیغ علیه علی احمد خان به مشرقی فرستاد. تبلیغها اینان که بیشتر به شهرت علی احمد خان به صرف مشروبها الکلی استوار بود، همراه با پایان یافتن دارای نقدی او افکار عامه و لشکریان را علیه امیر جدید برانگیخت، تا به حدی که عده او را حضوراً به صرف الکل متهم ساختند و چئن وی در مقام دفاع بر آمد، غفلتاً به خیمه او داخل شده و بوتلهای ویسکی را از زیر متکای او بیرون کردند و او را از پادشاهی غزل نموده و اردوگاه را غارت کردند. علی احمد خان بر اثر مداخله حضرت چهارباغ نجات یافته، به هزار زحمت موفق شد از مرز عبور نموده در پشاور به انگلیسها پناه ببرد (فرهنگ ، 580)

پس از بیرون شدن او از افغانستان قبایل شهر جلال آباد را غارت کردند و ساختمانهای زیبای دوره امیرحبیب الله خان را آتش زدند. در این ضمن، انبار مهمات شهر آتش گرفت و در نتیجه آن بخش بزرگی از شهر ویران شد و در حدود هشتصد نفر از غارتگران با عده بسیاری از ساکنان شهر کشته شدند. (همان، 580)

قیام امان الله در برابر شاه حبیب الله کلکانی

هنگامیکه سردار عنایت الله پس از برکناری به کندهار رسید امان الله بفکر بازگشت به تخت کابل شد. امان الله در ساختمان خرقة مبارک رفته خرقة مبارک را بر سر گذاشته و به صدای بلند فریاد زد من مسلمان هستم و عزم دارم افغانستان را از شر حبیب الله نجات دهم.

باید گفت که امان الله برای بازگشت به کابل احتیاج به تأیید قبایل کشور و تأیید کشورهای خارجی داشت. به ویژه کشور انگلیس و روسیه. امان الله برای کسب تأیید روسیه غلام نبی خان چرخى را به مسکو فرستاد. و همچنان با حکومت هندوستان داخل مذاکره گردید. دولت انگلیستان در پاسخ امان الله خان نوشت که دولت انگلستان قصد ندارد در شؤن داخلی افغانستان مداخله کند و همچنان قصد ندارد با یکی از اطراف داخل جنگ مساعدت کند و در قضیه داخلی افغانستان بیطرف خواهد ماند. دولت روسیه همکاری خود را با امان الله خان اعلان کرد و برای غلام نبی خان اجازه فعالیت را از داخل روسیه داد.

حکومت شاه حبیب الله خان کلکانی مستحکم شده و توسعه می یافت بارسیدن عنایت الله به کندهار ، امان الله خان به تاریخ 18 جنوری 1929 جرگه وسیع خانها و بزرگان کندهار را در قصر «سلام خانه» آن ولایت دایر اعلام کرد که بخاطر مبارزه علیه شاه حبیب الله کلکانی او در نظر دارد، در کندهار مادرش علیاحضرت و برادرش عنایت الله را گذاشت و خود به مزار شریف برود تا از آنجا به کابل حمله کند. در جرگه یادشده، او از کندهاریان خواست ارتش قومی دواطلب تشکیل دهند تا با غاصبین حکومت حمله کاری انجام شود. از سوی دیگر سران قومها و بزرگان کندهار از امان الله خواستند، شخص شما از کندهار بیرون نشده و مبارزه علیه شاه حبیب الله کلکانی را از همین جا آغاز کند. (دادبارش، 155، 1387)

در جرگه تصمیم اتخاذ شد، ظرف ده روز افراد دواطلب جهت جنگ با حکومت کابل جمع آوری شوند. در همین جلسه امان الله رسماً خود را دوباره شاه افغانستان اعلام کرد. او حتا حکومت موقتش را نیز تشکیل داد. چنانچه وزیر جنگ پیشین عبدالزیز خان به حیث والی کندهار تعیین گردید.

شاه مخلوع امان الله خان کار بسیج ارتش دواطلب را آغاز کرده و توانست در قدم نخست چهارهزاره و پستر هشت هزارتن را برای مبارزه با شاه حبیب الله کلکانی تنظیم کند. در این ارتش دواطلب به شمار 150 تن از فارغ تحصیلان موسسه ها تحصیلی نظامی ترکیه نیز پیوستند. 24 مارچ سال 1929 امان الله خان در رانس ارتش چهارده هزار نفری به سوی کابل رهسپار شدند. فرنده این ارتش عبدالاحد خان مایار (وزیر داخله حمومت امان الله) بود. ارتش یادشده در روزیستم پس از حرکت کندهار به غزنی رسید، گرچه ارتش امان الله از نگاه کمیت بیشتر از افراد شاه حبیب الله کلکانی بود. اما از نگاه مورال، روحیه افراد امان الله خان در سطح پایین تر قرار داشت. در مسیر راه شماری بیش از مردم هزاره که به علت لغو بردگی به امان الله علاقه داشتند با او یکجا شده و نخستین برخورد ها بین طرفداران امان الله خان و شاه حبیب الله کلکانی در غزنی شروع شد به دنبال آن حضرت فضل احمد مجددی حریف پیشین امان الله بالشکری از مردمان سلیمان خیل به غزنی رسید و پس از برخورد های شدید بین هردو سو عسکرها هوادار امان الله به کدام موفقیتی دست نیافتند لذا امان الله خان تصمیم به بازگشت گرفت و مدت یک هفته با ارتش شکست خورده اش در قلات توقف نمود. در همین وقت رهبری ارتش را به علی احمد خان سپرد و خودش کشور را ترک و به ایتالیا رفت، اما علی احمد خان که ذوق تاج و تخت را هنوز ازدست نداده بود پس از بازگشت به کندهار یکبار دیگر اعلان پادشاهی کرد. لشکر شاه حبیب الله کلکانی که به دنبال امان الله خان سوی کندهار در حرکت بود به او مجال نداد و پس از رسیدن به کندهار مقاومت او را درهم شکسته و خودش دستگیر و با ذولانه به کابل فرستاده شد و دستور شاه حبیب الله اعدام گردید. (ودادبارش، 1387، 156،)

قیام غلام نبی خان چرخ با طرفداری روسها

با اینکه انگلیسها با فراخواندن هیئت دیپلوماتیک خود از طریق سفارت انگلستان در کابل و اغوا سایر سفارت های خارجی مبنی بر تشدید اوضاع امنیتی در کشور برخلاف واقعیت ادامه داشت. برای تحقق اهداف خود محمد نادر خان را به صحنه سیاست افغانستان کشیده بودند. روسیه نیز با کارزار فزینگی و جنگی به نام موجودیت باسمچی ها پاردریا چون

دسته های رزمنده ملا ابراهیم بیک لقی در خاک افغانستان و به مخاطره انداختن امنیت دولت شوروی به مداخله خود در افغانستان آغاز نمود. هجوم سیل آسای مهاجران و بیجاشده گان بخارایی به محلها شمال کشور از بدخشان تا بلخ توام با روابط قبلی شاه حبیب الله کلکانی با مجاهدان ماورالنهر و روابط فعلی آن با امیر مخلوع بخارا سیدعالم خان که در کابل بسر می برد. همچنان بلند نمودن شعار آزادی بخارا به حیث مرکز دینی فرهنگی و علمی سرزمین های اسلامی در شرق در روحیه روس ها گوارا نمی افتاد. قاطعیت شاه حبیب الله کلکانی پادشاه بی سواد افغانستان در برابر ارزش های دینی و ملی روس ها را از نفوذ و تسلط سیاسی بر روحیه اونومید ساخته بود. (مرادی، 162، 1394)

یکی از خامی ها و اشتباه دولت شاه حبیب الله کلکانی نیز در مطرح نمودن و جدی گرفتن آزادی بخارا و دروازه صندل پذیرفتن حضور امیرعالم خان و ملا ابراهیم بیک لقی بحیث مخالفان دولت شوروی، پیش از موقع و بی توجه به آسیب پذیری دولت او از سوی دو ابر قدرت یعنی، انگلیس شکست خورده در جنگها 1919 و روسهای مشوش از افغانستان بحیث پایگاه نفوذ مخالفان دولت شوروی (پاسمچی ها) در کشور بود، که گزینش همچو سیاستی از سوی رهبران افغانستان در همچو شرایطی، که همواره بخاطر جلوگیری از تحقق اهداف خارجیان در افغانستان قربانی داده اند، سابقه طولانی دارد. (همان، 162)

رهبری شوروی در رانس استالین که از تغییر قدرت در کابل ناراضی بودند، جهت احیاء پادشاهی مخلوع (امان الله خان) تصمیم اتخاذ کرده و دسته مجهز و مسلح را به افغانستان بخاطر مبارزه با شاه حبیب الله کلکانی اعزام نمودند. رهبری ظاهری این دسته غلام نبی خان چرخ (سفیر دولت امان الله در شوروی) بود. ولی فرمانده اصلی این گروه فرمانده ارتش سرخ ویتالی پریماکوف (آتشه نظامی پشین شوروی در کابل) بود که به نام راغب بی (راغب بیگ) افسر ترکی خود را جازده بود.

به تاریخ هفتم جوزا 1308 خورشیدی لشکر روس در پیشگامی غلام نبی چرخ از دریای آمو (بندر کلفت) گذشته و با لباس مردم افغانستان و اسلحه پیشرفته و بدرقه هواپیما نظامی شوروی به مزار شریف حمله نمودند. پیش از اینکه کندک مستقر در سیاه گرد مزار شریف به دستور شاه حبیب الله کلکانی تحت فرماندهی جنرال شیرعلی خان غرض مقابل با روسها آماده شوند، این سربازان خارجی خود به سیاه گرد رسیدند. سربازان مستقر در سیاه گرد تا آخرین رمق

در قلعه خود، در برابر سلاح مدرن و بمباردمان هوایی روسها جنگیدند تا همگی به شهادت رسیدند. پس از آن جلسه ای در شهر مزارشریف به اشتراک علما، روحانیون قضات و کارکنان ملکی و نظامی دعوت گردید تا با توجه به اعلامیه روسها که توسط غلام نبی خان چرخي و افراد استخبارها شوروی در شهر مزارشریف پخش گردیده بودند، تدابیری اتخاذ نمایند. در این جلسه مولوی غلام حیدر مزاری اعلام جهاد نمود، که از طرف مجلس پذیرفته شد و این اعلامیه در نشریه "بیدار" مزار شریف به نشر رسید. (مرادی، 164، 1394)

با نشر این اعلامیه هزاران تن به عزم جهاد از بدخشان و قطغن و از فاریاب و جوزجان به مزار شریف آمدند و در چهارسو روضه تجمع کردند. خلیفه قزیل ایاق، مولوی غلام سرور تخاری، مولوی علا الدین فاریابی، مولوی عبدالصمد استالفی از فعالان مجاهدان بودند. نیرو متجاوز توانست بر اثر بمباردمان های پیهم و فعالیت توپچی زمینی مزار شریف را به تصرف خود در آورد. درین اثناء جمع عفیری از شخصیت های ملی و دولتی و مجاهدان در قلعه بالاحصار دهادی و شیرآباد تجمع نموده بودند، که بر اثر امر غلام نبی خان چرخي هواپیما روسها این قلعه را به سختی بمباردمان نمودند و مجاهدان تا آخرین رمق رزمیدند و کشته شدند و قلعه جنگی به دست روسها افتاد. (همان، 164)

با این تحول غلام نبی خان چرخي به جنرال شیرعلی خان تماس گرفته و گفت که شاه امان الله پایتخت را به دست آورده ماهم شهر مزار شریف را تحت کنترل خود داریم، بنان تلاش شما بیهوده است ، بهتر است تسلیم شوید و از ما بیعت نمائید. جنرال شیرعلی خان فوری جلسه افسران جنگی را دعوت نموده و اعلامیه غلام نبی چرخي را به اطلاع آنان رسانید. اما صاحب منصبان دریافتند که فتنه ای در کار است و اگر امان الله خان کابل را می گرفت ، چرا غلام نبی خان چرخي درپا لشکر بیگانه به شهر مزار شریف تجاوز نموده است. بنان ترجیح دادند تا همگی در صف مخالفت با غلام نبی خان چرخي بایستند، و از میهن و ناموس شان در برابر حمله روسها دفاع کنند. پس از این فیصله ده ها هزار مردم سوار از تاشقرغان و شادیان علیه روسها به مزار شریف حمله کردند. درحالیکه مجاهدان شماری از توپ 9پونده و 6پونده در اختیار داشتند، اما به احترام آرمگاه خلیفه اسلام نخواستند سوی شهر مزار شریف شلیک نمایند، و خود در برابر آتش توپچی و ماشیندارهای صقیل ی خفیف روسها کشته می شدند.

در همین احوال به شماری 3 هزار تن مجاهدان ترکمن به رهبری برادر قزل ایاق به مزار شریف حمله نمودند، وبا سایر مجاهدان شهر مزار شریف را به محاصره کشیدند و تا باغ حضوری پیش رفتند، اما بر اثر بمباردمان هوایی روسها که تایان دوز ادامه یافت شماری 7 هزار تن مجاهدان به شهادت رسیدند و هزاران تن دیگر زخمی شدند. به دنبال آن روسها به پشتیبانی بمباردمان هوایی سوی خلم (تاشقرغان) رهسپار شدند، که با مقاومت شدید مردم آنجا برخوردند. اما روسها شماری جوانان را که اسیر گرفته بودند همه را یکجا کشتند به سوی سمنگان پیش رفتند. (مرادی، 1394، 165)

سید حسین وزیر دفاع با سی هزار تن سرباز از فرقه نهرین به قصد مدافعه راه مزار شریف را در پیش گرفت. نیروهای او در ایبک با نیرو روسها برخورد و جنگ شدید در گرفت که مدت 2 شبانه روز با مقاومت مردم سمنگان و نیرو دولتی ادامه یافت، که برتری در این جنگ به نفع مجاهدان بود، اما بمباردمان های هوایی تشدید یافت و ماشیندارهای زمینی هم بیشتر فعالیت می کردند، که این برتری تخنیک جنگی تلفها باشندگان سمنگان و سربازان را سنگین نمود و سید حسین امر بازگشت داده و راه قطغن را در پیش گرفت.

نیرو روسها به دنبال نیروهای وزیر دفاع پرداختند، و از راه ایرگنک و آبدان وارد کندز شدند و مرکز نایب الحکومتی قطغن (تخارستان) را در خان آباد اشغال نمودند، واضح است که این موفقیت های دشمن به اثر رهنمایی غلام نبی خان چرخ می گرفت. موصوف منشی عبدالرسول خان آبادی را بحیث نایب الحکومه تخارستان و بدخشان مقرر نموده، و آمادگی حمله به بالای نیرو نهرین را گرفت که سید حسین در آنجا بسر می برد.

شاه حبیب الله کلکانی در کابل از عقب نشینی های پیهم سید حسین و هجوم سریع روسها سخت ملال گردیده بود، ناگزیر فرمانده رهبر جنگ را خود بدست گرفت. او ابتدا، استاد خلیل الله خلیلی را که از بلخ آمده بود با اسناد ضروری و اعلامیه های غلام نبی خان در مزار شریف نزد خود خواست، و به تعقیب آن به وزیر خارجه امرکرد تا تمام سفراء و هیئت دیپلماتیک کشورهای خارجی منجمله روسیه را به قصر ارگ حاضر نماید.

استاد خلیل الله خلیلی اسناد و اعلامیه های حکومت شوروی را برای شاه حبیب الله کلکانی به خوانش گرفت و از عقب نشینی های سید حسین و چگونگی وضعیت مجاهدان پادریا و ملا ابراهیم بیک "لقی" پرسید، و از تشریحا استاد خلیل الله خلیلی و اعلامیه روسها چون مار بخود می پیچید. آنگاه غرورش به او مشوره داد تا بگوید که امان الله را از کندهار

و نادرخان را از جنوبی می خواهم و تاج تخت را به آنها می سپارم و خود به میدان جنگ می روم، عهد به خداست تا پادشاه بخارا را بر تختش ننشانم برنمیگردم. (همان، 165)

ساعت دوازده چاشت همان روز سفراء و نمایندگان کشورهای خارجی در قصر دلکشا حاضر شدند. در چهار سو اتاق افسران و خودمختاران پادشاه با بروت های شیخ جغه ها بالا رفته و با پیشانی های ترش ، و با سینه بازوهای پر از قطار مرمی در انتظار ورود پادشاه صف کشیده بودند. این وضع به خارجیان چنان وانمود کرد که پادشاه حبیب الله کلکانی آنها را اعدام خواهد کرد، یا به دار خواهد آویخت. در میان این همه حدس گمان ها دروازه سالن باز شد و شاه حبیب الله کلکانی داخل مجلس گردید، و در حالیکه دانسته میشد قامتش از خشم می لرزد چین بر چین دارد در جایگایش قرار گرفت، و به ترجمان گفت که به سفیر روسیه بگوید: غلابی خان چرخ قدرت جنگ با ما را ندارد ، در جنگها عموماً هواپیما و سربازان روسی دیده می شود، این کار غلام نبی نه، بلکه کار شما روسها هست، در این فکر نباشید افغانستان دچار جنگهای داخلی است ، مردم افغانستان هر وقت حین جنگ با کافران خارجی متحد هستند، مگر از شکست انگلیسها خبر ندارید؟ به امرانت در روسیه اطلاع بده که اگر در ظرف 24 ساعت دونایب الحکومه گی ما (قطغن و بلخ) را رها نکرده و غلام نبی از خاک افغانستان خارج نشود، جنگ داخلی را قطع می کنم و فردا ساعت 12 چاشت ترا با خانواده ات به توپ می پرانم و ساعت یک بجه با شوروی از طرف ما اعلان جنگ است. سخنان شاه حبیب الله کلکانی به سفیر روسیه ترجمه گردید، و همه اعضای مجلس از شنیدن این گپها به وحشت افتادند و شاه حبیب الله کلکانی پس از آن خود رو به جانب سفیر روسیه نموده گفت: فهمیدی؟ آنگاه خود از اتاق خارج شد. در تاریخ مداخله خارجی ها و جنگ های پیهم با انگلیس شاید هیچ امیر و شهزاده افغانستان همچون گپها قاطع و صریح را در برابر مداخله گران نگفته باشد. متعاقباً وزیر خارجه اعتراضیه دولت افغانستان را کف دست سفیر روسیه گذاشت، و یک یک کاپی آن را به سایر سفرای کشورهای متحابه توزیع نمود. (مرادی، 1394، 166)

شاه حبیب الله کلکانی به وزارت در بار هدایت داد تا به تمام والی ها امر آماده باش صادر نماید، و در کابل شایعه پخش شد که فردا شاه حبیب الله شخص به جنگ روسها می رود. در کابل اعلام گردید که در صورتی که روسها ی متجاوز تا فردا خاک کشور را ترک نگویند هر مسلمان که آرزوی جهاد را داشته باشد به دروازه شمالی ارگ آمده و با مجاهدان روانه قطغن و بلخ شوند. مردم مسلمان افغانستان که از تصرف جابرانه بخارا نیز متاثر بودند و مردمان تخار ، بدخشان، و

کندز به صورت منفردانه و دواطلبانه به صفوف جهاد بخارا کمک می کردند، از شنیدن پیام شاه حبیب الله کلکانی به وجد آمده و با سردادن نعر تکبیر(الله اکبر) به دعوت شاه حبیب الله لبیک گفتند.(همان، 166)

اخطاریه شاه حبیب الله کلکانی در حالیکه سفیر روس را به سختی تکان داده و به حرکت در آورده بود، اما بی محابا سفیر فکر می کرد که در برابر دولت شاه حبیب الله کلکانی نباید موضوع را سهل گرفت و غافل شد، که شاه حبیب الله کلکانی او و خانواده اش را با توپ می پراند. زمانی که سفیر به خانه اش رفت دید که به عوض چهار تن پولیس امنیتی اینک چهارتن سیاه پوش امنیت خانه او را گرفته اند، و ضمنن مردم در چهار سوی خانه او (الله اکبر) را نعره می کشیدند. سفیر همه این رویدادها را با اضافه چند تلگرافی به مسکو خبر داد، و ساعت به ساعت آن را تعقیب می کرد. این موضوع را ضمن تقبیح تجاوز روسیه دولت های ایران و ترکیه نیز به مشکو ابلاغ نمود(مجددی، 1381، 125-126)

شاه حبیب الله کلکانی درحالیکه لباس جنگ به تن کرده بود و حمیدالله را به حیث کفیل مقام پادشاهی فرمان داده بود، ناآگاه از مزار شریف برایش تلگرافی اطلاع دادند که غلام نبی خان چرخي با لشکر روسها مزار شریف را ترک نموده و از دریا آمو گذشته اند، و با این ثابت گردید که اراده و قاطعیت یکی از شرایط مهم رسیدن به هدف می باشد، و سیاست عوامانه شاه حبیب الله کلکانی بی سواد توانست بار گران هزینه دفاعی(بشری ومالی) این تجاوز را که با خون ملیون ها هم میهنش پاسخ می یافت به حد اقل برساند. بدین وسیله پلان دستیابی روسها به آبهای گرم در جنوب برای مدت چهل سال به تعویق افتاد.

قیام محمد نادر خان با پشتیبانی انگلیسها

مساعی و تلاش انگلیسها برای سرنگونی پادشاهی شاه حبیب الله کلکانی از همان روزها نخست حاکمیتش آغاز گردید. با اینکه تمام مردم افغانستان از بدخشان تا هرات، از میمنه تا جلال آباد و کندهار به شاه حبیب الله کلکانی بحیث یگانه پادشاهی برخاسته از صف خودشان بیعت نموده بودند، و مردم زرمات کتواز، سلیمان خیل و اقوام احمدزایی پشتیبانی شان را از سلطنت نامبرده نیز اعلام داشتند، اما استعمار انگلسها با توظیف مهره های وابسته به خود آرام ننشست و این بار حملها خود را در چهره نادرخان از جنوب به افغانستان یعنی از همان مجرای نفوذی خودش آغاز نمود.(مرادی، 1394،

169)

در همان هنگامی که هنوز دسته های عیاران شمالی مشغول تدارک حمله بر کابل بودند، وزارت خارجه انگلیس در دسامبر 1928م به قونسل گری خود "نیس فرانسه" دستور داد تا با سفیر افغانستان در پاریس محمد نادر خان در تماس شده و او را غرض حرکت به افغانستان آماده سازند.

مسایل مربوط به چگونگی برانداختن شاه حبیب الله کلکانی پیش از این، توافق شده بود. وایسرا انگلیس در هند به تاریخ 13 فبروری 1929 به نخست وزیر انگلیس نوشت که برخلاف تبلیغهایی که از سوی حکومت افغانستان شاه حبیب الله کلکانی بر ضد ما به راه انداخته شده واقعه ها به نفع ما پیش میرود. امیدواریم نادر خان را بدون بلند شدن سر و صدای ضد انگلیسی در این جا دریابیم . این گفته وایسرای دلیل دیگریست که اتهام سیاسی معاندین شاه حبیب الله کلکانی را گویا با انگلیس ها ارتباط داشت، قوی رد می نماید با این زمینه سازی ها مقدمه ها سفر نادر خان و برادرانش شاولی خان و هاشم خان به تاریخ 21 دلو 1307 خورشیدی برابر به 23 فبروری 1929م به هند بریتانوی رسیدند، و از طرف کارمندان انگلیس بدرقه شدند. در بمبئی نادرخان در یک گفتگو که با نماینده حکومت هند بریتانوی اظهار نمود که طرفدار دولت بریتانیا می باشد، و آرزو دارد این سیاست را به شکل که با استقلال افغانستان موافق باشد تطبیق نماید و علاوه کرد که در برابر هیچ شخص دیگر تعهدی ندارد.(فرهنگ، 1385،)

درین خصوص میرمحمد صدیق فرهنگ می نویسد که: در اواخر ماه فبروری سال 1929 سه شخص که هریک بگونه ای به جریان حوادث در افغانستان موثر بودند در پشاور یک جاشدند. محمد نادر خان توسط قطار از بمبئی، همفریز وزیر مختار انگلیس توسط هواپیما از کابل و علی احمد خان با پای پیاده از مشرقی(جلال آباد) به شهر پشاور رسیدند. شکی نیست که والی علی احمد خان که قهرن و به شکل گریز از افغانستان خارج شده بود آمدنش در عین وقت در پشاور تصادفی بود.... اما دوی دیگر برنامه سفرشان از قبل در اختیار دولت هند بود.(همان اثر)

نادرخان مدت 11 روز در پشاور ماند و با سران قبایل مرزی تصامیمش را در میان گذاشت و به تاریخ 17 حوت سال 1308 وارد کرم ایجینسی گردید، و با نماینده انگلیس در پاره چنار دیدار کرد. متعاقب به تاریخ 19 حوت وارد کتواز گردید و برادرش هاشم خان را غرض ایجاد شورش به مشرقی فرستاد نادر هم زمان خواست تا مرغ هوا را به فروش

برساند وبا امان الله خان تماس گرفته و خود را از روی تفنن شریک درد رنج او در برابر دشمن واحد شان شاه حبیب الله کلکانی وانمود کرد، اما امان الله خان برنامه انگلیس ها را می دانست و از پیشنهاد نادرخان استقبال نکرد.

در 19 حوت سال 1307 نادر خان به ولایت خوست آمد، در همان جا او پیامی از امان الله دریافت نمود که شاه مخلوع از وی خواسته بود، به خاطر سقوط حکومت کابل مشترکن مبارزه را از کندهار آغاز کنند. اما نادر خان طی نامه پاسخ داد دعوت امان الله را جهت رفتن به کندهار رد کرده اظهار نمود که چون هردو یک هدف (سقوط حکومت شاه حبیب الله کلکانی) را تعقیب می کنند بنان جایی نادر فعلن در جنوبی است.

دلیل انتخاب ناحیه خوست توسط نادر آن بود که وی در میان قبایل جنوبی به ویژه منگل و جاجی از شهرت خوبی بر خوردار بود، تا در میان قبایل کندهار که بر عکس از هواخواهان شاه امان الله بودند، (برعلاوه از ماه می 1929 شاه حبیب الله به کندهار مسلط شد) . همچنان نادر خان و برادرانش در میان قبایل مشرقی نیز نفوذ داشتند. ولی اکنون در برابر نادرخان مسایل و دشواری های فروان قرار داشت، او مجبور بود در گام نخست خصومت های موجود میان قبایل وطوایف را مرفوع ساخته و آنها را در مبارزه اش علیه پادشاهی حبیب الله کلکانی بسیج و متحد کند (به ویژه که سلیمان خیل هاء طوطا خیل ها و احمدزایی ها از هواداران شاه حبیب الله کلکانی بودند). (وداد بارش، 1387، 173)

در عین حال باشندگان خوست که از پیش ضد حکومت مرکزی و کارمندان محلی دولتی بودند، شروع به چپاول و غارت اسلحه و دارایی های دولتی کردند. در حالی که شهریان گردیز حالت بی طرفی داشتند و حکومت محلی در ولایت مشرقی، جایی که سردار محمد هاشم خان رفته بوده نیز آرام نبود، زیرا بیشتر قبایل به شاه حبیب الله کلکانی بیعت کرده بودند. بنابراین هم ولایت مشرقی و هم در جنوبی کار نادر و برادران از اتحاد قبایل و تدویر جرگه های عنعنوی آغاز شد. (هان اثر، 173)

به برکت تدویر جرگه ها، نادر خان توانست قبایل بزرگ جنوبی چون منگل، جدران و جاجی را بسیج کند. محمد نادر در نخستین بیانیه اش پس از بازگشت به میهن در مارچ سال 1929 در برابر نمایندگان قبایل جنوبی اعلام کرد که او اقدامها اولیه را به خاطر دعوت لویه جرگه در پیش گرفته است. او در بیانیه اش، «شاه حبیب الله کلکانی» را مسؤول وضع موجود دانسته، اعلام کرد که او بدون انتخاب مردم، خود را پادشاه خوانده است. نادر تاکید کرد که او را باید از راه

اتفاق و تشریک مساعی ملت، از پادشاهی دور کرده بجایش شخص مناسبی را که منتخب همه مردم باشد، تعیین کرد. (ودادبارش، 1387، 174)

در جنوبی نادر خان از قبیله احمدزایی در رئیس میر غوث الدین (که از طرفداران شاه حبیب الله کلکانی، و از مخالفان امان الله خان بود) دعوت به همکاری نمود.

با اتکاء و توسیل به عنعنه ها قبایل پشتون (و در قدم دوم تکیه به اصول شریعت) نادر خان توانست به تاریخ 22 مارچ 1929 (2 حمل 1308) جرگه وسیع قبایل جنوبی را دایر کند. در این جرگه فیصله شد که نادر خان به حیث قاید ملی (مشر) بیعت همه نمایندگان موجود را پذیرفته و تعهد نماید، که تخت پادشاهی را به هیچ کس غیر از خودش تصاحب نخواهد کرد. در همین جرگه فیصله شد، به گردیز باید رفت و در آنجا جرگه گسترده تر در جهت اخذ تصامیم مشخص برای تشدید مبارزه علیه حکومت مرکزی دایر نمود. (همان اثر، 174)

ولی پیش از رفتن بجانب گردیز، هنگام توزیع اسلحه میان قبایل اختلاف شدید بروز کرد، در نتیجه نادر نتوانست بدون دسته ها دواطلب قبایل به گردیز برود. علاوه براین به تاریخ 24 مارچ 1929 برخوردهایی مسلحانه میان قبیله صبری و منگل رخ داد. پس از این حوادث میان طایفه ببرک و دری خیل قبیله جدران نیز حادثه یی روی داد. شاولی خان پس از این رویدادها با بخشی از افراد قبیله تور از طریق ناحیه منگل به طرف گردیز رهسپار شد. همچنان شاه محمود خان نیز به خاطر آماده ساختن جاجی ها در مبارزه علیه حکومت کابل عازم منطقه جاجی شد. (وداد بارش، 1387، 175)

نادر خان هنوز قادر نشده بود جانب گردیز حرکت کند، که برایش خبر رسید، شهر خوست توسط قبایلی ها به کلی غارت شده است. رویداد به میان آمده، نادر خان را مدتی معطل نگهداشت. باوجود مشکلات پیش آمده، نادر به تاریخ دوم اپریل سال 1929 (13 حمل 1308 خورشیدی) یکجا با خانها و بزرگان قبایل در رئیس یک نیروی ناهمگون و غیر منظم جانب گردیز حرکت کرد. پس از چند روز به تاریخ 13 اپریل نادر به دسته های قبایل به محل بالا ده در نزدیکی گردیز رسید و در آنجا متوقف شد. در این زمان در شهر گردیز جنرال محمد صدیق خان (از مخالفان سرسخت نادر و یکی از افسران مشهور آن وقت) به حیث فرمانده در رئیس نیرو دولتی قرار داشت. علاوه براین بیشتر سربازان فرقه مستقر در گردیز از باشندگان شمالی بودند، که از هواخواهان سرسخت حکومت مرکزی محسوب می شدند. (همان اثر، 175)

همچنان خزانه و انبار های اسلحه گردیز و دلیل موجودیت مقدار کافی سلاح، نادرخان می خواست به هروسيله
یى شود شهر یادشده را بگیرد.

13 اپریل 1929 نادر خان محمد صدیق خان را یکجا با بزرگان حاکم گردیز به مذاکره در بالاده دعوت کرد، تا
وضعیت سیاسی کشور و راه های بیرون رفت از بحران را بررسی کنند.

15 اپریل 1929 شاه ولی خان نیز به بالاده آمد، در همین وقت سردار عبدالحکیم خان و جنرال محمدصدیق
خان با خانها و بزرگان شهرگردیز با یک قطعه سواره نظام کوهدامنی ها نیز به آنجا آمدند. در گفتگو خانها و بزرگان گردیز
موافقت خود را قسمن به نادر خان ابراز داشته و به او اظهار آمادگی در مبارزه اش علیه حکومت مرکزی کردند.

در جریان مذاکره به دلایل نامعلوم انداخت و فیرهای از اسلحه آغاز شده که در نتیجه چندین کشته و زخمی به
جا گذاشت. به بهانه حادثه روی داده، نادرخان، محمد صدیق خان و عبدالحکیم خان(حاکم گردیز) را منحیث گروگان گرفته
و به رود احمدزایی انتقال داد، پس از این زد و خورد، اختلافها میان قبایل منگل، احمدزایی و جدران بیشت تر از پیش
تشدید یافت.

به تاریخ 12 اپریل 1929 (اول ثور) هیئت های از ولایت مشرقی متشکل از 130 تن رسیده که در رأس آن
محمد گل خان مومند بود، پس از مذاکره طولانیء میان نمایندگان ولایتها مشرقی و جنوبی، قطعنامه یی را به تصویب
رساندند که طبق آن اشتراک کنندگان جرگه تعهد کرده بودند، متفقانه علیه حکومت کابل در رأس شاه حبیب الله کلکانی
برزمند. ولی این هم هنوز به معنای موافقه و پشتیبانی کامل همه قبایل از نادر خان نبود، چنانچه باشندگان زرمتم کتواز و
به ویژه سلیمان خیل در این اتحاد هنوز شامل نبوده و درکار جرگه هاهم سهم نگرفته بودند. نکته مهم در تصامیم این
جرگه این بود، که قبایل جنوبی تعهد کرده بودند، از راه لوگر و قبایل مشرقی از طریق بتخاک بالای کابل حمله
کنند.(ودادبارش، 1387، 176)

بهراس از اختلافها سابقه دار میان قبایل و طوایف، نادر خان دایمن آنها را به اتفاق و پشتونوالی دعوت می کرد،
تا ب هتعهد خویش وفادار باقی بمانند.

به هراندازه ای نادر به اتحاد و همبستگی قبایل، تدویر جرگه و پشتونوالی تاکید می کرد. شاه حبیب الله کلکانی نیز به خاطر دفاع از خود بر اسلام و شریعت متوسل می شد.

15 اپریل 1929 جمعی از روحانیون به نام شاه حبیب الله کلکانی، فتوایی عنوانی اقوام و قبایل مشرقی و جنوبی صادر کرده، طی آن نادر خان و برادرانش را به تعصب جهالت قومی گرایی خارج از دایره اسلام، سازماندهی توطئه و شورش علیه حکومت مرکزی متهم کرده بودند. در فتوا، ملاها اعلام کرده بودند که بر اساس قوانین شریعت، قتل نادر خان و برادرانش روا است. در فتوا تأکید شده بود که هرکسی که نادر را زنده تسلیم حکومت کند، مبلغ چهل هزار روپیه و هرکس که مرده او را تحویل می داد، سی هزار روپیه و یک میل تفنگ پاداش می گرفت. (همان اثر، 176)

در همین زمان به تاریخ 22 اپریل شاه حبیب الله کلکانی نیرو مسلحی را علیه نادر از کابل سوق کرد، که به زودی این نیرو به التیمور رسید. نادرخان جهت مقابله با این نیرو در رأس دسته یی از قبایل جانب منطقه تیره رفت. همزمان شاه ولی خان دستور یافت بالای گردیز حمله کند. اما دسته های نادر خان در این وقت فاقد اسلحه عصری و کافی بودند. در حالی که نیرو شاه حبیب الله کلکانی سلاح مدرن و تجهیزها مکمل را در اختیار داشت که به واسطه آنها کار بمباردمان و کشف را علیه نادر انجام می داد. (ودادبارش، 1387، 177)

دسته نادرخان از تیره جانب چرخ حرکت کرده و از آنجا به تاریخ 25 اپریل اخطاریه ای را عنوانی فرمانده نیرو دولتی جنرال پنین بیگ خان فرستاد، ضمن آن از وی خواست بدون جنگ تسلیم گردد. در مقابل پنین بیگ دست به حمله بالای نادر خان زد. نادرخان شکست خورده به مشکل توانست خود را از حلقه محاصره نجات دهد. همزمان در منطقه دیره میان نیرو شاه حبیب الله کلکانی و دسته غوث الدین احمدزی که اکنون به طرفداری نادر می جنگید، برخورد مسلحانه روی داد که این جنگ نیز به نفع نیرو دولتی خاتمه یافت. نادر خان پس از شکست با افراد باقی مانده اش به سرعت جانب دکه به حرکت افتاد. پس از دو شبانه روز به نادر اطلاع رسید که قبیله احمدزی از نادرخان روی گردان شده و از اتحاد خارج شده است. بنان او به التیمور رفت و در سنجک مستقر گردید. هم زمان با این محمد صدیق خان صاحب زاده توانست از اسیری نادرخان فرار کرده و به کابل برود، چون گردیز در دست شاه ولی خان افتاده بود. از جانب دیگر شاه محمود خان که پیشتر در جاجی بود به تاریخ 28 اپریل بالای خوشی حمله کرد و آن را متصرف گردید. به تعقیب این شاه محمودخان

بالای زرغون شهر حمله کرده، و آن را نیز زیر کنترل خویش در آورد. اما در نتیجه عقب نشینی بخشی از افرادش او نیز متحمل شکست شد. شاه محمود خان نیز ه تاریخ 29 اپریل از لوگر فرار کرده با مشکلهای بسیار خود را سنجک نزد برادرش نادر رسانید. گرچه شاولی خان به نیرنگ گردیز را در دست داشت ولی به صورت کل، تلاش اولیه نادرخان برای پیشروی جانب کابل به شکست انجامید. اکنون نادر بازهم درباره اتحاد قبایل می اندیشید و در فکر تدویر جرگه جهت اتفاق قبایل پشتون بود. (همان اثر، 177)

همزمان ، شاه حبیب الله کلکانی یک هیئت ها دیگری را نزد نادر خان و شاولی خان فرستاد، که در ترکیب آن سردار علی شاه خان و مولوی عبداللطیف کوهاتی (هندی الاصل) شامل بودند، آنها به نادر پیام شاه حبیب الله کلکانی را دادند، که طی آن نامبرده در صورت نیامدن نادر به کابل تهدید می کرد، خانواده او را مورد شکنجه و تعذیب قرار دهد. اما نادر و برادرانش این بارهم به خواهش شاه حبیب الله کلکانی وقعی نگذاشتند. (ودادبارش، 1387، 178)

نادر خان برای اتحاد تلاش جدید را بخرچ داده جهت تدویر جرگه به نام خانها و سران قبایل، دعوت نامه ها را فرستاد. 12 می 1929 او توانست جرگه دیگری از قبایل جنوبی را دایر کند. در این جرگه نمایندگان قبایل اظهار کردند، هنوز آمادگی تنظیم و بسیج ارتش دواطلب را جهت حمله به کابل ندارند. علاوه بر این نادرخان از نورالمشایخ «حضرت شوربازار» که در این وقت در ناحیه زرمت بود، خواهش همکاری کرد. حضرت مجددی طی گفتگو خصوصی که در نزدیکی گردیز دایر شد، به شاولی و نادرخان پیشنهاد کرد، موقتاً از کشور بیرون شده به هند برتانوی بروند، تا شاه حبیب الله کلکانی خانواده آنان را مورد شکنجه قرار ندهند. او همچنان وعده داد، در صورت رفتن آنها از کشور، خانواده های شان را پس از آن با پول کافی اعزام کند اما محمد نادر و شاه ولی پیشنهاد حضرت مجددی را رد کردند، زیرا دانستند که هدف نهایی نورالمشایخ دور نمودن مدعیان از پادشاهی کابل و علاقمندی خودش برای گرفتن پادشاهی است. (همان اثر، 178)

15 می 1929 شاه حبیب الله کلکانی بازهم هیئت های را نزد نادر خان فرستاد که مولوی عبداللطیف نامبرده و سردار علی شاه خان در رأس آن قرار داشتند. نامبرده پیام شاه حبیب الله را به نادرخان رساند، که طی آن پادشاه او را به کابل جهت اخذ مقام مهم دولتی دعوت کرده بود. این نامه حبیب الله کلکانی تذکر داده شده بود که باوجود آن که او (نادر)

به کابل نیامده و در مقابل پیشنهاد کرده بود، بخاطر جلوگیری از خونریزی و قتل کشتار مسلمانان ، جنگ را خاتمه داده و به تعقیب پیشنهاد اولیه به کابل بیاید. (ودادبارش، 1387، 179)

محمد نادرخان به مشوره با بزرگان و همکارانش به شاه حبیب الله کلکانی پاسخ نامه یی فرستاد، که در آن منجمله از او خواسته بود از تخت شاهی کناره گیری کرده، جایش را به شخص شریف و مناسب آن مقام بدهد. او همچنان پافشاری کرده بود، در آینده نیز علیه حکومت کابل مقاومت کرده و در مقابل شاه حبیب الله کلکانی خواهدرزمید. نادر خان به کار خود در میان قبایل بخاطر تحکیم اتحاد میان آنان ادامه داد. به تاریخ 18 می او توانست پشتیبانی یک عده بیشتر اقوام جنوبی را کسب کند. اما هنوز هم از اتحاد مستحکم خبری نبود. زیرا امکانش مادی نادر کم بود، و بدون پول و بخشش نقدی ، حصول پشتیبانی قبایل پشتون کاری غیر ممکن به نظر می رسید.

شاه حبیب الله کلکانی با به دست آوردن پاسخ نادر به تاریخ 26 می 1929 بازهم هیئت های را که در رأس آن همان مولوی عبداللطیف بود، به پیام تهدید آمیز فرستاد. نادر خان این بار نیز پیشنهاد شاه حبیب الله کلکانی را رد کرد و کار خود جهت اتفاق قبایل جنوبی و مشرقی ادامه داد. نادر به کار تبلیغهایی آغاز کرده و همزمان مصروف امور اطلاعیایی و استخبارهایی علیه حکومت کابل بود، او از بسیار جریانهها در دربار شاه حبیب الله کلکانی آگاهی داشت. باوجود امتناع نادر از آمدن و همکاری با حکومت کابل شاه حبیب الله کلکانی در بیانیه عید فطر در مسجد عیدگاه بار دیگر پافشاری، اگر نادر حالا هم بیاید، هنوزهم دیر نشده که کشتار مسلمانان وشورش جلوگیری شود. (همان اثر، 179)

از سوی دیگر حکومت مرکزی علیه نادر خان دست به آرایش نظامی و تهیه نیرو زد. گروه های منظم و مجهز تحت فرماندهی جنرال محمد صدیق خان آماده حرکت به گردیز شده و کاریز درویش رسیدند. محمد صدیق خان با وعده دادن پول و تعهد مقام های بلند دولتی بخشی از خانها قبایل را به سوی خود جلب کرد. او که به هرگوشه و کنار این سمت و روحیه همه باشندگان آنجا آشنایی داشت، به تاریخ 13 جون با یک خیزش ناگهانی از کوتل تیره گذشته و بامداد روز پس با ارتش به قلعه سفید رسید. این پیشروی غیر کترقبه باعث سراسیمگی در میان افراد دسته های نادر و شاولی شد. محمد صدیق خان که نزدیکی های گردیز اخذ موقع کرده بود، ازطریق حضرت مجددی به نادر و شاه ولی اخطار داد، خواستار تسلیم بدون قید و شرط او برادرانش شد. محمد صدیق خان تهدید کرد که در رأسنیروهای منظم هفت هزار نفری

ارتش به دستور شاه حبیب الله کلکانی آمده و اگر در ظرف دوساعت باشندگان گردیز شاولی خان را به او ندهند، او با لشکرش به شهر حمله کرده و در آن صورت مقصر ریختن خون بی گناهان شاولی خان خواهد بود. (ودادبارش، 1387، 180)

همزمان در میان طرفداران نادرشاه و شاولی در گردیز انشعاب رخ داد. بخشی از آنان در رأس عبدالغنی خان طرفدار مقابله با محمد صدیق خان بودند، اما یک عده شامل حضرت مجددی آماده بودند، شهر را بدون جنگ به او تسلیم کنند. بخش بزرگ باشندگان گردیز را ترک گفتند، در داخل گردیز فقط شاه ولی خان با یک عده ملیشه های قبایلی باقی ماندند. جنگ شدید آغاز شد، هردو طرف از توپ خانه، و اسلحه ثقیل استفاده می کردند. 23 جون نیرو زیر فرماندهی محمد صدیق خان میدان هوایی را متصرف شدند. انداخت های توپخانه از هردو طرف ادامه داشت، تلفات در میان باشندگان ملکی بسیار بود، در نیمه روز دوم 23 جون محمد صدیق خان که در خط اول جبهه می جنگید شدید زخمی شد. این امر باعث تضعیف روحیه سربازان موصوف شد. محمد صدیق خان زخمی به قلعه عصمت الله خان در سهاگ انتقال یافت. اما عملیها جنگی از سو نیرو دولتی و ملیشه ها سلیمان خیل علیه شاه ولی خان ادامه داشت. (ودادبارش، 1387، 181)

چنین معلوم می شد که موضع گردیزی ها مستحکم است و پیروزی از آن شاه ولی خان می باشد. اما ذخایر مهمات جنگی در گردیز ته کشید، در نتیجه پس از حمله وسیع نیرو دولتی گردیز سقوط کرد. شاه ولی خان به مشکل توانست از شهر متصرف شده توسط محمد صدیق خان خود را نجات داده به سنجک نزد نادر خان برود. حضرت مجددی نیز با یک عده از مریدانش از گردیز فرار کرد. باوجود شکست و تصرف گردیز، نادر خان به کار پیگیری جهت اتحاد قبایل جاجی، طوطاخیل، احمدزی و گردیزی ها ادامه داد. فعالترین افراد همکار به نادرخان در این وقت حاجی نواب و الله نواز خان هندی بودند در این زمان نادر توانست ساحه فعالیت خئد را گسترده سازد. درست در همین وقت (ماه اسد سال 1308 خورشیدی) نادرخان به نشر جریده اصلاح آغاز کرد. و همچنان متوجه قبایل پشتون آن طرف خط دیورند شده و حتا خواستار همکاری و پشتیبانی مادی انگلیس ها شد. (همان اثر، 181)

نادر خان در 18 سپتامبر سال 1929 عنوانی سکرتر امور خارجی (فارن سکرتر) هند دینیس بارون نوشته بو: اگر حکومت هند به قبایل آن سوی مرز اجازه ندهد، برایم کمک کنند، من به پیروزی نرسیده و در افغانستان هرج و مرج ادامه

می یابد، طوری که در این مورد مفصلن حاجی محمد اکبر توضیح خواهد داد، ایجاد دولت مستحکم و با ثبات در افغانستان موافق منافع انگلستان بوده، و برای شما امتیازها معین زیر را دارد.

- 1- باعث بهبود روابط میان افغانستان و برتانیه خواهد شد.
- 2- نفوذ روسیه را در افغانستان تضعیف می کند
- 3- از تبلیغها خصمانه در هندوستان جلوگیری می کند.
- 4- به برتانیه امکان تمدید خط آهن چمن - کندهار و هرات - کابل را می دهد.
- 5- مناسبها با قبایل مرزی شکل مطلوب برای انگلستان را به خود می گیرد.
- 6- افغانستان باوجود استقلال، مانند گذشته پشتیبانی انگلستان را می پذیرد.

گرچه دولت هند رسمی به پیشنهادها نادر پاسخ نداد، اما عمل از فعالیت طرفداران نادر هریک الله نواز خان و حاجی نواب نیز جلوگیری ننمود، و آن هارا آزاد گذاشت تا پشتیبانی سران قبایل وزیری را جهت تهیه ارتش ملیشه حاصل کنند. در همین زمان نادر و انگلیس ها تعهدی کرده بودند که مطابق به آن استخبارها انگلیس به نادر در مورد حرکتها و عملیها امان الله خان و غلام نبی چرخي اطلاعات می دادند. (ودادبارش، 1387، 182)

از طرف دیگر شاه محمود خان بادسته های قبایلی زیر فرمانده اش چند بار به نواحی خوشی (18 جولای) میرزک (18 اگست) و سیدکرم (15 اگست) حمله کرد، که در نتیجه در بعضی موضع نیرو دولتی عقب زده شدند. باوجود همکاری مخفیانه یک عده افسران عالیرتبه مانند سورجرنیل و غیره موفقیت شاه محمود خان محسوس نبود. زیرا به علت عدم پول و نبود مهمات، او هنوز نمی توانست پشتیبانی پیگری قبایل را در مقابل نیرو منظم شاه حبیب الله کلکانی حاصل کند. از سوی دیگر در همین وقت نیرو تازه دم به فرماندهی پردل سپه سالار رسید. ودر چهار سوی کابل نیرو های بسیاری دولتی جابجا شد. (همان اثر، 182)

درماه سپتامبر سال 1929 به اجازه حکام هندی، نیرو بسیاری از قبیله وزیری نزد نادرخان رسید. همچنان اسحه خریداری شده توسط امان الله خان که در بندرکراچی توسط انگلیس ها توقیف شده بود، با مقداری

کافی پول از جانب انگلیس ها در اختیار نادر خان قرار گرفت. بارسیدن نیروها کافی قبایل آنسوی مرز، نادر خان تاکتیک نظامی اش را تغییرداد. او برخلاف دفعه ها گذشته برادرش شاه محمود خان را با یک دسته افراد به میرز که فرستاد، که پستر از آنجا بالای گردیز حمله کرده نیروهای حکومت را سرگرم نگهدارد. اما شاه ولی خان در رأس نیرو و وزیر و قسمن جاجی وغیره باید از راه ثشوار گذر دوبندی به لوگر آمده و از آن طریق مستقیم بالای کابل حمله کند. (همان اثر، 182)

تاوقتی که یک بخش نیرو شاه حبیب الله کلکانی مصروف جنگ در گردیز بود، قسمت دیگر تحت فرماندهی سورجرنیل در ناحیه درویش لوگر نیز سرگرم جنگ مدافعه یی بود. شاه ولی خان در رأس نیرو ملیشه وزیری و جنوبی و مشرقی(زیر فرماندهی محمد گل خان مومند که به تاریخ 29 سپتامبر آمده بودند) به پیشروی آغاز کرده و خوشی را متصرف شد.

به تاریخ 30 سپتامبر(10میزان 1308) شاه ولی خان به تنگی واغجان رسید، سپس او به تاریخ 12 اکتوبر محمد آغه را متصرف شد. نیرو حبیب الله کلکانی شکست خورده و نیروهای شاه ولی خان به نزدیکی چهار آسیاب رسیدند. یکی از دلایل پیشروی شاه ولی خان علاوه بر غیر مترقبه بودن و شدت حمله های موصوف ، این هم بود که فرمانده نیرو حبیب الله کلکانی در لوگر محمد عمر خان سورجرنیل شخص هوادار نادرخان بوده و علیه شاه ولی خان مقاومت نمی کرد.

به تاریخ 11 اکتوبر سال 1929 لشکر هوادار نادرخان زیر فرماندهی شاه ولی خان به چهارآسیاب رسید. در آن جاه شاه ولی خان مجلس را تدویر کرد، که طی آن تصمیم گرفته شد نیرو زیر فرماندهی اش را به دو بخش تقسیم کند: بخش اول نیرو ها زیر فرماندهی الله نواز خان ومحمد گل خان مومند از راه سنگ نوشته و بینی حصار و بخش دوم نیرو زیر فرماندهی خودش از راه چهلستون باید بالای کابل حمله کنند. شاه ولی خان با لشکر قبایل وزیری، جاجی، منگل و جدران بدون مشکل معین به چهلستون رسید. در اینجا او به تحکیم مواضعش پرداخته و کوه زنبورک را گرفت که در اینجا به او ملیشه های دیگر قبایل جنوبی در رأس زلمی خان منگل، زمرك خان جدران، ملک جان جاجی و یک عده خانها مشرقی پیوستند، دسته های هوادار نادرخان از دو جناح

از کوه زنبورک و تپه مرنجان و بالا حصار به انداخت بالای شهر آغاز نمودند. در همین زمان محمد عمر خان سورجرنیل که به شاولی خان تسلیم شده بود، از حمله بزرگ نیرو شاه حبیب الله زیر فرماندهی پردل سپه سالار از گردیز اطلاع داد. او همچنان به موصوف خبر داد که شاه حبیب الله کلکانی نیرو بسیاری را از کندهار و مزار شریف جهت مدافعه و ضد حمله به کابل خواسته است. شاه ولی خان بادرک این مسأله که با رسیدن نیرو تازه دم، حمله به شهر کابل خیلی دشوار خواهد شد، بنان به شدت وحدت حمله اش پرداخت. او به تاریخ 8 اکتوبر توانست حلقه مدافعه بی کاب را بشکند، همچنان ملیشه های قبایل به تاریخ 8 اکتوبر به نزدیکی ارگ در منطقه چمن حضوری و زنده بنان رسیدند. ارگ در محاصره مهاجمان قرار گرفته، و بسیاری از افراد گارد شاه حبیب الله کلکانی (که بیشتر باشندگان کوهدامن و کوهستان بودند) از ارگ فرار کردند. در ارگ فقط خود شاه حبیب الله کلکانی و جمعی در حدود یک صد بیست تن باقی مانده بودند، که از جمله هشتاد تن از جنگجویان و هوادار شاه حبیب الله کلکانی و بقیه عمله و کارمندان آنجا بودند. ارگ در محاصره قرار گرفته بود. (ودادبارش، 1387، 184)

12 اکتوبر سال 1929 (در روز دوم محاصره ارگ) یکی از مخالفان شاه حبیب الله کلکانی به نام اکرم پغمانی به ارگ نزدیک شده با دادن دشنام و فحش شاه حبیب الله کلکانی را به رویا رویی دعوت کرد. طرف عصر همان روز شاه حبیب الله کلکانی با چالاکی خود را به نزدیکی اکرم رسانده در یک چشم به هم زدن او را با تفنگش از بین برد. (همان اثر، 184)

در همان روز (12 اکتوبر) پردل سپه سالار با نیرو کافی از طریق پغمان وارد کابل شده و جانب ارگ محاصره شده در حرکت افتاد. اما هنگام دخول به ارگ توسط یکی از فرمانده هانش به نام آدم خان از عقب سرکشته شد. پس از کشته شدن پردل خان نیرو زیرفرمانده اش نیز ازهم پاشید. از ارگ و چهار سوی آن نزدیک همه سربازان و جنگجویان شاه حبیب الله کلکانی فرار کرده بودند. به قول خسروی در قلعه بالا حصار (در آخر اکتوبر یازده نفره باقی مانده بود). هواداران و ارتش شاه حبیب الله کلکانی گروه گروه به شمالی فرار میکردند. اول از همه ملک محسن و برادرانش با خودمختارها و حاضر باش ها شان فرار می کردند. در این وقت در ارگ همکاران نزدیک شاه حبیب الله کلکانی فقط شیر جان و برادرانش (عطاوالحق خان و محمد کریم خان خسروی) باقی مانده بودند. برادر شاه زخمی بود نیز از حرکت باز مانده بود. (ودادبارش، 1387، 185)

همزمان با محاصره ارگ و انداخت توپخانه بالای آن. شاه حبیب الله کلکانی (گرچه تهدید میکرد خانواده نادرخان را مورد شکنجه و تعذیب و حتا نابودی قرار دهد) در ارگ از زندانیان محمد زایی بازدید کرده و آنان را تسلی می داد. ارگ کماکان زیر آتش توپخانه شاه ولی خان از تپه مرنجان و مواضع دیگر قرارداشت. یکی از گلوله های توپ به گدام غله و مهمات اصابت کرده باعث آتش هولناکی شد. آتش به سرعت پخش شده و بخش بسیار اسلحه ارگ را طعمه خویش ساخت. شاه حبیب الله کلکانی پی از مشوره با کاکا و دونفر کلکانی دیگر تصمیم گرفت به گونه قطعی از ارگ فرار کند. بنان خواستار ترک جنگ شده نزد شاه ولی خان هیئت های را با خواهش تدویر جرگه فرستاد. شاه ولی خان پیشنهاد شاه حبیب الله را پذیرفته مدت چند ساعت آتش بس را اعلام نمود، با استفاده از فرصت. شاه حبیب الله کلکانی امر داد خانواده اش (شامل ملکه بی نظیر، کاکا، بی بی سنگری وغیره) و خانواده های افراد عالی رتبه دیگر را از ارگ بیرون کنند و او شخص به قصر گلخانه جایی که جواهر و خزانه دولتی حفظ می شده رفته و دو کیسه طلا برداشت. و آن را در بین دستارش در کمرپیچاند و از راه دروازه شمال ارگ فرار کرد. (همان اثر، 186)

به این ترتیب کابل به دست شاه ولی خان و نیروهای قبایلی سقوط کرد. و همیشه ها وارد پایتخت گردیدند، در شهرکابل به ویژه ارگ، بی نظمی، انارشی و چورچاپاول آغاز شد. کیسه های جواهر طلا، پول، قالین ها و آثار باستانی دست به دست می گشتند. برای جلوگیری و از بین بردن بی نظمی شاه ولی خان کمیسیونیی را که در ترکیب آن الله نواز خان محمد گل خان مومند، عبدالجمیل خان و عبدالغنی خان شامل بودند. موظف ساخت. ارگ بکلی سوخته و تخریب شده بود و به مثابه مقرر دولت و اداره قابل استفاده نبود بیشتر ساختمان ها ارگ سوخته، فرش، موبل، و ثاثیه آن غارت شده بود. پس از فرار شاه حبیب الله کلکانی و افرادش ودخول قبایلی ها به ارگ مبلغی در حدود دو صد پنجاه هزار افغانی در آنجا باقی مانده بود و بس. (همان اثر، 186)

شاه حبیب الله کلکانی به چهاریکار رفت و در آنجا مجلس بزرگی را از گروه های گوناگون شمالی دایر کرد، که در آن علل تسلیم پایتخت و سقوط رژیمش را توضیح داده از حاضرین خواستار تمرکز نیرو و مقابله با نادر شد. در این جلسه بردران صاحبزاده (عطاءالحق خان، محمد صدیق خان، شیرجان خان و محمد کریم خان خسروی)، سید حسین و محمد ابراهیم بیگ لقه یی و غیره اشتراک داشتند. در شهرهای جبل السراج و چهاریکار

در این وقت نیرو کافی هوادار شاه حبیب الله کلکانیاز مزار شریف، قطغن و تاشقرغان حاضر بودند. سید حسین از شاه حبیب الله کلکانی انتقاد می کرد، که او عملن بدون مقاومت پایتخت را تسلیم کرده است. هدف سید حسین از این اظهارها آن بود که از جانب حضار به امارت برگزیده شود. (همان اثر، 186)

14 اکتوبر سال 1929 (1 عقرب سال 1308 خورشیدی) نادر خان از جاجی به سمت کابل حرکت کرده و به روز 15 اکتوبر به کابل رسیده به قصر سلامخانه ارگ رفت. در آنجا از جانب هزاران ملیشه قبایل وزیری و جنوبی، خانها و ملک های کابل و اطراف آن استقبال شد. نادر خان طی بیانیه یی از تمام اقشار ملت به خاطر پشتیبانی از او در امر مبارزه دشوار و طولانی اش به خاطر سقوط حکومت شاه حبیب الله کلکانی سپاسگزاری کرد. نادر خان در مورد مشکلها مبارزه اش علیه شاه حبیب الله کلکانی توضیحا داده و از حضار خواست برای سرکوب نهایی شاه حبیب الله کلکانی و هوادارانش متحد شده و برای احیاء اقتصاد ملی آماده شوند. محمد نادرخان اضافه کرد، که اقدامها او همه خالی از غرض بوده و او خواستار تاج پادشاهی نیست. او اعلام کرد که امارت امر انتخابی است که برای این مقصد باید نظر تمام طبقات امت گرفته شود. اما او اظهار آمادگی کرد که تا تدویر لویه جرگه (جهت تعیین پادشاه) به حیث قاید ملی عهده دار وظیفه خطیر امارت خواهد شد. نادر همچنان گفت که باید نمایندگان تمام اقشار ملت افغانستان گرد هم آیند و مسئله انتخابات پادشاه را با بیشتر آراء و تعیین یک شخص مناسب در این مقام بررسی کنند. نمایندگان قبایل حاضر در این گردهمایی اعلام کردند که به تدویر لویه جرگه لزومی نیست زیرا نادر مناسب ترین شخص در مقام امارت افغانستان بوده و همه به این امر اتفاق نظر دارند. سردار فیض محمد خان ذکریا بیعت خود را (به نمایندگی از وزرای امان الله خان) به نادر خان ابراز داشته از حضار خواستار تائید این گپ شد. در گردهمایی ناگهان فریاد مبارک باد از هر سمت بلند شد. در همین لحظه حکمت بایو (حکمت بی) سفیر ترکیه در کابل به نام سفرای خارجی بیانیه یی ایراد کرده و خطاب به نادر خان و حضار گفت: اگر نادر خان به صدای ملت گوش ندهد، ارتش قبایلی از هم پاشیده و در آن صورت مسئولیت ریختن خون بی گناهان و غیره به گردن نادرخان خواهد بود. (یک صحنه سازی بود) پس از این نادر خان به خود اجازه داد، زمام پادشاهی کشور را به دست گرفته و بدون تدویر جرگه ویا کدام مجلس بزرگ ملی و یا بر مبنای اصول شرعی به حیث پادشاه افغانستان بر چوکی پادشاهی افغانستان تکیه زند. (ودادبارش، 1387، 187)

ولی قبایل جنوبی و وزیری با این پندار که در حقیقت تاج پادشاهی نادر مرهون آنانست، آزادانه به غارت و چپاول دارایی های مردم و ملکیت های دولتی مصروف بودند. طوری که یاد شد ارگ به کلی تخریب و چپاول شده و قابل استفاده نبود. بنان نادرشاه جهت اقامت، خانه سردار فتح محمد خان را و به خاطر کار و دولتمداری، خانه جنرال محمد هاشم خان را انتخاب کرد. پس از کابل کندهار نیز توسط دواطلبان درانی و به کمک نیروی منظم از دست هواداران شاه حبیب الله کلکانی آزاد شد. پس از آمدن مهردل خان یک تن از خانها پرنفوس کندهار به کابل، محمد هاشم خان (برادر نادر) توانست بیشتر نواحی کندهار را زیر تابعیت حکومت مرکزی در آورد. اما هرات زیر اداره عبدالرحیم خان نایب سالار کوهستانی کماکان باقی ماند، که از اوایل پیروزی نادر به او بیعت کرده بود، ولایت مشرقی که از متحدان نادر و اشتراک کنندگان جنگهای موصوف بود، به یکی از نقطه ها اتکاء رژیم جدید مبدل شد. اما ولایت ها مزار شریف، میمنه، قطعن و بدخشان هنوز پادشاهی نادر خان را به رسمیت نمی شناختند، همچنان هزاره ها نیز به اظهار پشتیبانی نکرده بود، گرچه پستر سران و بزرگان هزاره مانند غلام نبی خان دره صوف و فتح محمد خان بهسودی به پایتخت آمده و به نادر خان بیعت اقوام خویش را ابراز نمودند. (ودادبارش، 1387، 188)

واضح است که در شمالی اوضاع هنوز ناآرام بود، زیرا شاه حبیب الله کلکانی و سید حسین با نیروی بیشتر در آنجا مستقر بودند. نادرخان در جستجوی فرصت و راه های گرفتاری و در نهایت امر نابودی حریفش شاه حبیب الله کلکانی بود. با درک و آگاهی از اعتقاد عمیق شاه حبیب الله کلکانی و یارانش به عنعنه ها مردم و عقاید مذهبی، شاه جدید تصمیم گرفت، عفو آنها را اعلام نماید. بدین منظور نادر خان عهدنامه «امان جان» را که در چندین جلد قرآنکریم درج و مهر شده بود، عنوانی حبیب الله کلکانی، سید حسین و برادران صاحب زاده فرستاد. خواجه بابو (وزیر داخله در اواخر رژیم حبیب الله)، حضرت مجددی، زلمی خان نایب سالار، منگل و یک عده دیگر واسطه انتقال پیام های نادر به حبیب الله و دیگران شدند. همچنان سید محمد قلعه بیگی محمد صدیق را به آمدن کابل ترغیب کرد. سید حسین شخص حبیب الله را در آمدن و تسلیم شدن به نادر تشویق کرد. حبیب الله با تعهد قرآن نادر و گپ های سید حسین باور کرده با سید حسین به کابل آمد. به این ترتیب نادر برای دستگیری رقبایش قرآن را «دام تزویر» ساخت. به قول غلام رسول، حبیب الله که با سوظن این دعوت را پذیرفته بود، نه

از سرنوشت خود بلکه از سرنوشت یاران و همکارانش تشویش داشت. جمعی از رژیم پشین پس از تضمین جان 17 تن تسلیم نادر خان شدند. که در آنجمله حبیب الله، حمیدالله، سید حسین، سیرجان، محمد صدیق خان، محفوظ خان، سید محمد قلعه بیگی، ملک محسن، عطاءالحق خان، اسلم ملقب به سرلج، غیاث الدین، «مارکی» و غیره شامل بودند. (ودادبارش، 1387، 189)

نادر خان به خاطر رهایی از قبایل و ملیشه های آنان و همزمان به خاطر شکنجه باشندگان شمالی (به ویژه کوهدامنی ها و کوهستانی ها) به افراد وزیری و جنوبی اجازه داد به شمالی جهت سرکوب و چورچاپول بروند. همچنان در این وقت یک لشکر نظامی زیر فرماندهی عبدالوکیل خان نایب سالار نیز به کوهدامن مستقر شده بود. به قول ظفر کاکاخیل، نادرخان از حبیب الله و سید حسین در خانه حضرت شیرآغای مجددی پذیرایی کرد، در این گفتگو حبیب الله به نادر خان گفت: «من نزد تو مانند بهادر نزد بهادر آمده ام. خدای تعالی به من چند روزی امکان داده حکومت کنم، و من در جریان نه ماه پادشاه این کشور بودم، امروز تاج پادشاهی به تو تعلق دارد. و تو به شوق خود پادشاهی کن. این کشور را تو به زور شمشیر گرفته ای و حق داری پادشاه آن باشی». پس از این حبیب الله و سید حسین مهرهای خود (مهر امارت، وزارت حربیه و ریاست تنظیمیه شمالی) را به نادر تسلیم کردند. (همان اثر، 189)

روز پس حبیب الله و یارانش به ارگ آورده شده و در یک قطعه مضبوط زیر نظارت گرفته شدند. پس از چندی به تاریخ اول نوامبر، نادر به تعهدهایش پشت پا کرده و آنان را تسلیم ملیشه های قبایلی کرد. ملیشه های وزیری و جنوبی جمعی 17 تن (نخست 9 تن سپس 8 تن) را شکل فجیع باشندگان، چوب و اسلحه عذاب کش کردند. به امر نادر اجساد کشته شدگان پس از روی تیرهایی در چمن حضوری جهت تخویف مردم آویخته شدند. پس از این نادر امر سرکوب شدید هواداران شاه پشین حبیب الله و چپاول غارت شمالی را داد. در کوهدامن و کوهستان مدت مدیدی زد و خورد و نا آرامی ها جریان داشت. فعالیت هواداران شاه پشین در اخیر ماه نوامبر سال 1929 دوباره اوج گرفت. به تاریخ 30 نوامبر ملیشه های وزیری و جنوبی نزدیک تمام شمالی را تصفیه نموده به جبل السراج حمله کردند. به قول حاجی غلام رسول، شمالی دوبار مورد حمله غارتگرانه ملیشه های نادر قرار گرفت. بار اول به تاریخ 14 اکتوبر سال 1929 و بار دوم در آگست سال 1930 به قول موصوف سرکوب

یادشده با غارت وحشیانه همراه بود، که مهاجمان عمومین جوانان و مردان را کشته، مال و دارایی و حتا حیوانها خانگی مانند گاو، گوسفند، خر و حتا مرغ مردم را با خود می بردند. بدین ترتیب حکومت نادر با یک ترور توام با تبعیض قومی و ستمی آغاز شد. (ودادبارش، 1387، 190)

برعلاوه شاه جدید با روشنفکران (به ویژه هواداران امان الله خان که او را به جاسوسی انگلیس متهم می کردند) با خشونت برخورد کرده، شماری را شامل غلانی چرخ، غلام جیلانی چرخ، محمود ولی خان، محمود سامی، عبدالرحیم لودین و تاج محمد پغمانی را (در واقع مختلف) اعدام کرد. بعضی از روشنفکران دیگر و مشروطه خواهان نیز قربانی اختناق نادری شده و مدت های مدیدی را به زندان افکنده شدند، که در آن جمله میر غلام محمد غبار، محمد ابراهیم صفا، سرور جويا و غلام محی الدین انیس (مولف کتاب بحران و نجات و موسس روزنامه انیس) شامل بودند. (همان اثر، 191)

فصل چهارم

بررسی قیامها مردمی علیه حکومت نادر خان و پسرش ظاهر شاه

شاهی محمد نادر خان پیمان شکن (1929 – 1933م)

محمد نادر فرزند محمد یوسف خان نواسه سردار محمد یحیی خان بود. هنگامیکه عبدالرحمن خان بر کابل مسلط شد، سردار یحیی خان پدر کلان محمد نادر خان نزد انگلیس ها در دیره دون هندوستان پناه برد و با معاش ناچیزی که از طرف انگلیس ها پرداخته میشد از 1879-1901م مدت 23 سال را در آن دیار زندگی

کرد. سردار محمد نادر خان فرزند محمد یوسف خان در سال 1883م در همانجا چشم به جهان گشود و پنج برادر داشت که عبارت اند از: محمد عزیز خان، محمد هاشم خان، شاولی خان، شاه محمود خان و محمد علی خان که هر کدام آنها در مکاتب انجا تحصیل کرده بودن. این خانواده پس از مرگ عبدالرحمن در سالی که شاه حبیب الله فرزند عبدالرحمن تبعید شدگان را دوباره به کشور فرا خواند یعنی در اخیر سال 1901 م به کابل آمدند.

محمد نادر خان در دوره شاه حبیب الله به مقام سپه سالاری رسید و در دوره شاه امان الله خان فرمانده جبهه جنگ استقلال در پکتیا بود و پس از آن بحیث وزیر دفاع ایفای وظیفه می نمود اما در سال 1923م میان امان الله خان و محمد نادر اختلاف نظر پیدا شد و محمد نادر خان از وظیفه کناره گیری کرد و امان الله خان هم پذیرفت و او را بحیث وزیر مختار در پاریس مقرر نمود. پس از چندی محمد نادر خان از آن مقام نیز کنار رفت و در شهر نیس فرانسه زندگی میکرد تا اینکه دولت شاه امان الله سقوط نمود و دولت حبیب الله کلکانی بمیان آمد. سپس نادر خان راهی افغانستان شد و طوریکه پشتتر مطالعه شد کابل را متصرف گردید.

محمد نادر خان در 16 اکتوبر 1929م وارد قصر سلام خانه ارگ در حالیکه پر از ملیشه های وزیری و جنوبی بود استقبال گردید و در جای معین قرار گرفت و یضمن بیانیه که ایراد نمود اظهار داشت که به پادشاهی افغانستان دلچسپی ندارد و فقط برای نجات میهن وظیفه خود را انجام داده است و به حاضرین گفت که آنها باید خودشان شخص مورد نظر خود را به پادشاهی برگزینند. حاضرین تالار همه صدا کردند که شخص مناسب تر از محمد نادر خان را سراغ ندارند و باید این مسئولیت را خودش قبول کند محمد نادر خان هم این پیشنهاد را پذیرفت و از آن تاریخ بحیث پادشاه افغانستان شناخته شد. پس از چهار سال پادشاهی توسط عبدالخالق هزاره های باشنده کابل و در لیسه نجات تحصیل میکرد، کشته شد. مورخان درباره انگیزه او در انجام این کار نظریه های گوناگون نوشته اند. برخی این اقدام او را یک حرکت انتقامی وانمود کرده اند چون عبدالخالق در خانواده غلام نبی خان چرخى بزرگ شده بود. و از کودکی با جوانان آن خانواده هم سال، هم مکتب بوده با آنها دوستی و رفاقت داشت و تصادف کشتن محمد نادر خان در محلی صورت گرفت که سال پیش غلام نبی خان چرخى توسط محمد نادر خان در همانجا کشته شده بود.

قیام قوم ترکی و شنوار

در آغاز تشکیل دولت، غلجاییان واقع بین غزنی و کندهار به رهبری یک تن از خانان به نام عبدالرحمن از قوم تره کی از اطاعت دولت سرباز زدند. اما این حادثه که عامل عمده آن رقابت دو عشیره بزرگ غلجایی و درانی بود با کمک حضرت شوربازار به مصالحه حل شد. در عین حال سرکشی هم در شنوار سمت مشرقی رخ داد که آن هم از همین راه پایان یافت. فرهنگ،

قیام استاد خلیل الله خلیلی در بلخ

مقارن با آغاز پاییز 1929، روشن گردید، که هواداران شاه حبیب الله کلکانی در افغانستان به زودی شکست خواهند خورد. تنش ها هم در کابل و هم در استان ها به شمول استان های در ظاهر متمایل به رژیم نو، رو به فزونی داشت. یکی از رهبران هزاره به نام اکلیل خان، برای گفتگو با سیئ حسین- وزیر دفاع «کابلستان» به شهر مزار شریف آمد، عبدالقیوم نایب الحکومه مزار، یکی از هواداران پنهانی نادر خان که برجسته ترین مدعی بالاترین مقام دولتی در اواخر 1929 به شمار می رفت، نتوانست جلو سید حسین را که شهر را با خزانه محلی (که نزدیک به نیم میلیون افغانی دارای داشت)، ترک می گفت، بگیرد. در 27 اکتوبر، حکومت مزار به دست مستوفی- خلیل الله خلیلی افتاد، که در برابر عبدالقیوم مستقلانه قیام نموده، نیروهای هزاره ها را سرکوب، و پس از آن، خود را نائب الحکومه ترکستان افغانستان اعلام کرد. (بویکو، 2009، 204)

خلیل الله که پس ترها در کشور و فرتر از مرزهای آن، به نام خلیل الله خلیلی (استاد خلیلی) نامور شد، در سپهرسیاسی زمان جنگ داخلی 1929 تصادفی ندرخشید. پدرش محمد حسین خان از عشیره صافی، از رجال پرقدرت عصر شاه حبیب الله و مستوفی الممالک وی بود که به فرمان شاه امان الله خان، متهم به فساد و دیگر تبهکاری ها گردیده و در سال 1919 محکوم به اعدام شد و خانه، وی در کابل مصادره و به عنوان اقامتگاه به دسترس نماینده سیاسی شوروی گذاشته شد، اما به استان چاریکار تبعید نمودند که با در آمد اندکی از مدرک جایزادهای محدود می زیستند. (همان اثر، 204)

خلیل الله در خانه به گونه بایسته آموزش های سنتی دید و پرورش یافت. به گونه یی که آ.جیویت- مهندس امریکایی که از سوی شاه حبیب الله خان برای ساختن نیروگاه برق در افغانستان (دره جبل السراج) گمارده شده بود، و باری هم مهمان مستوفی الممالک بود؛ به خاطر می آورد: پسر بچه از همان کودکی روحیه جنگاوری داشت و حتا هنگام بازی با دیگر کودکان اروپایی کافر خیالی را با تپانچه تهدید می کرد. به گونه که عبدالغنی می نویسد: محمد حسین خان در آستانه اعدام، از امان الله خواهش کرد تا به فرزندانش امکان ادامه آموزش بدهد که در پاسخ {به مصداق «عاقبت گرگ زاده گرگ شود»} شنید: «آموزش دادن به آن ها به معنای پرورش گرگ ها درنده است. هرچه کنی، آنها آدم نمی شوند». خلیل الله با آن که پدر و مادر (مادرش دختر یکی از خان های روستای کوهستان پروان، بود که پیش از رویداد های 1919 در گذشته بود) را از آوان کودکی از دست داده بود، آموزش دیی: به روایتی وی دبستان روستایی را به پایان رسانید و بنا به روایت دیگر، در لیسه با پرستیز حبیبیه کابل دانش فراگرفت و سپس، چندی هم در آنجا به آموزگاری پرداخت. در بیست و اند سالگی، او، که در میان شمالی ها (تاجیک ها و پشتون های تاجیک شده شمال منطقه کابل) نمو یافته بود، به جنبش حبیب الله کلکانی گروید و یکی از بی آرایش ترین و تحصیل یافته ترین هواداران این جنبش شد. در زمستان سال 1929 جزء بلند پایگان حکومت شاه حبیب الله کلکانی گردید و به کرسی مستوفی ترکستان افغانستان گماشته شد. (بویکو، 2009، 205)

سقوط کابلستان، نه تنها او را سرخورده و نومید ساخت، بل (انگیزه آن گردید) که بر عکس، سرسختی، صلابت و شگردهای شگفتی بر انگیزی را به نمایش بگذارد. او نادر خان را دست نشانده انگلیسی ها خواند و طرح ایجاد دولت نوی را در شمال با پیشگامی باشندگان ازبیک، تاجیک و ترکمن پیش کشید. این طرح، نه تنها برای مخالفان وی، بل نیز برای محافل معین سیاسی و نظامی- دیپلماتیک شوروی غیر منتظره بود. جدایی از آن که به پندار خلیل الله، عامل مهم توانایی زیستن این «دولت» می بایستی در حمایت همسایه شمالی- شوروی و دوستی با جمهوری های شوروی نهفته باشد.

خلیلی که در گذشته به عنوان یکی از سرسخت ترین دشمنان شوروی بنام بود، برای اثبات حسن نیت خود، دستور داد تا پناهجویان آسیای میانه آزادانه، به میهن شان بازگردند، در این سند، که در نامه های

دیپلماتیک شوروی به «فراخوان خلیلی- معاون گورنر جنرال ترکستان» نام داده شده است (مستوفی مزار نزدیک به سه هفته یعنی از آخر اکتبر تا 19 نوامبر 1929، در منطقه فرمانروایی کرد. با آن که در اسناد یا از نام نائب الحکومه ویا معاون وی امضا می کرد- ولادیمیر بویکو آمده است: « به تاسی از مناسبتها نهایت دوستانه موجود میان حکومت اسلامی حبیب الله کلکانی با حکومت معظم شوروی، مهاجران مقیم در سرزمین افغانستان ، هرگاه خواسته باشند به وطن اصلی شان برگردند، بهتر است خود در این باره تصمیم بگیرند، که کجا برای بود باش آینده شان بهتر است. از جانب حکومت اسلامی حبیب الله کلکانی در مزار شریف، برای بهبود رفاه این مردم، هیچ ممانعتی در زمینه نیست. دولت معظم اتحاد شوروی طبق اطلاعیه رسمی موجود در نزد ما، آماده است تا این مهاجران را پذیرفته و زمینه بازگشت و اسکان با عافیت آنها را در میهن شان فراهم نماید» (بویکو، 2009، 206)

فرمانروای «خودگماشته» وعده سپیر تا در آینده نزدیک کنگره نمایندگان باشندگان محلی را برگزار نماید که در آن در نظر بود حکومت دایمی شمال افغانستان را برگزیند. او و هوادارنش، مطمئن بودند که ولایتها قطغن- بدخشان و میمنه نیز به هسته دولت آینده شمال خواهند پیوست. با فرارسیدن هفته دوم ماه نوامبر، هیئتهای از بدخشان، آقچه، شبرغان، و سراسر منطقه مزار، آغاز به آمدن به «مجلس نمایندگان با صلاحیت» به مزار شریف، نمودند. از دیدگاه بافتار تباری، در میان نمایندگان، ازبیکها، ترکمن ها و تاجیکها از نگاه شمار، بیشتر از دیگران بودند، این در حالی بود که در جمع آنان، نمایندگان هزاره ها و افغان ها (پشتونها) هرگز به چشم نمی خوردند. دسته های بالادست تر، جنگاوران مسلح ترکمن ها به رهبری ایشان خلیفه بودند. مگر رهبری سیاسی را خلیل الله پیش می برد. (بویکو، 2009، 207)

با این همه جانب شوروی، با پیدایی یک چنین متحد ناخوانده و ناخواسته، به ویژه طرح های وی، با دلواپسی فوق العاده برخورد نمود. به پنداشت نمایندگان دیپلماتیک شوروی در آسیامیانه (ازجمله زنامینسکی)، «پیاده شدن چنین طرح، پیش از همه به معنای تقسیم افغانستان به دو بخش خواهد بود: یکی جنوبی خاوری به رهبری نادر خان با نفوذ بیشتر انگلیسی ها و دیگر شمال باختری به رهبری خلیل الله، با عمدتاً تاثیر شوروی. مگر چنین کاری را باید برای ما ناپذیرا پنداشت. تقسیم افغانستان در اوضاع کنونی بیشتر به سود انگلیسی ها است. ما به افغانستان واحد، غیر قابل تجزیه و دارای تمامیت ارضی نیاز داریم. (تکیه از نویسنده-بویکو است)...

و به همین دلیل، اندیشه‌هایی که در سر پرشور و گرم خلیل الله پدید آمده اند، ناگزیر کنار گذاشته شوند. چون که هنوز کار شوروی‌ها علیه انگلیس در افغانستان بد پیش نمی‌رود».

مگر، بسیار به زودی روشن شد که طراح ایجاد دولت شمال افغانستان، خود به اندیشه‌هایش باور ندارد. چون او و پیرامونیانش در عین زمان گفتگوها را با اس. وایتز اگر قونسل شوروی در مزار شریف برای گرفتن روایت یا ویزا شوروی (که عملن به معنای دادن در خواست پناهندگی بود) و گسیل اشیای گرانبها (پول و پوست قره قل) به آن سوی مرز (که در نظر بود پول‌ها در یکی از بانک‌های شوروی واریز و پوست‌ها در گدام‌های آن انبار‌های شود)، پیش می‌بردند. با همه شک و گمان‌ها درباره طرح‌های راهبردی خلیل الله، محافل سیاسی و نظامی - دیپلماتیک شوروی نمی‌توانستند همکاری یکی از هواداران چند پیش‌شاه حبیب الله کلکانی و آن هم سر سخت‌ترین و دو آتشه‌ترین آن‌ها را، با سنجش به پشتیبانی از او و کسان همانند او که از توانایی حفظ توازن در برابر انگلیسی‌گرایی نادر خان - شاه نو، بر خوردار بودند؛ «به سان ابزار در بازی افغانستان، که انجام و فرجام آن تا هنوز روشن نبود»، چونان نیرو ذخیره؛ که توانایی متوازن ساختن گرایش‌های شاه تازه بر تخت نشسته‌ها وادار انگلیس را داشت؛ نادیده بگیرند. در تاشکند، اعضای گروه خلیل الله «که آخرین بقایای رژیم شاه حبیب الله کلکانی پنداشته می‌شدند» و پیش از همه، خود او، چونان شخصیت‌های هر چند هم متباین، مگر با آن هم بی‌تردید سیاسی، ارزیابی می‌شدند. آ. زنامینسکی نماینده فوق‌العاده کمیساریای خلق در امور خارجی در ازبیکستان، ضمن گزارشدهی درباره این مسأله به رهبری دفتر آسیا میانه یی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) سراسری شوروی، می‌پنداشت که: «سودمند است تا آن‌ها را در بازی افغانستان، که آغاز و انجام آن کاملن پیدانیست، به سان ابزار با خود داشته باشیم» (بویکو، 2009، 208).

در 12 نوامبر، گروه خلیل الله یک محموله 19 هزار جلدی پوست قره قل را از مزار شریف به ترمز، برای فروش به شوروی فرستاد. محموله کالا را خلیفه عبدالله - کارمند گمرک‌ها و معتمد خلیل الله همراهی می‌کرد. یک روز پس، بیشترین اعضای گروه رجال‌های مزاری 46 تن، با گذرنامه‌های تجاری در قونسولگری شوروی روایت (ویزا) گرفته و در هر لحظه آماده گذر از مرز بودند. در شهر، در واپسین لحظه‌ها، هواداران بازمانده نادرشاه تیرباران گردیدند. خلیل الله خود، با نگارش نامه دوستانه و هشدار دهنده یی درباره تغییر محتمل اوضاع و بهتر

بودن بیرون رفتن پرسونل دیپلماتیک شوروی از مزار، رو آورد: «با توجه به این که ممکن است من و دیگر اشخاص به اطلاع شما برسایم، که با توجه به این که امکان به قدرت رسیدن هرکسانی از قماش و گروه- آدم های هرجایی و دشمنان دوستی افغانستان و شوروی، هست، شاید آن ها با بهره گیری از فرصت، به شما آسیب برسانند».(همان اثر، 208)

درآستانه رفتن، او چند روز پیپی و با پافشاری از ما می خواست تا هواپیمایی را برای گسیل هیئتها مزار به کابل به دسترس وی بگذاریم. بایسته بود تا روشن نمایند که در پایتخت چه می گذرد. چه کسی بر اریکه قدرت نشسته است و مانند آن. برای مصوونیت هیئتها، فرستادگان نادر را گروگان نگه داشتند. پس از کاغذ پرانی ها و «راندمان» های بسیار جانب شوروی، سر انجام، هیئتها مزاری که تصمیم گرفته بود تا با اسپ راهی کابل گردد، موفق گردید یک فروند هواپیما را برای پرواز به کابل به کرایه بگیرند. هیئتها متشکل بود از: محمد رفیق- نماینده نظامی، فقیر محمد حاکم مزار، عطاء محمد نماینده روحانیون و خواجه عثمان نماینده تاجران. آن ها را در کابل با گرمجوشی پذیرایی نمودند. نادر که دیگر اعلام پادشاهی کرده بود، خود آنان را بار داد. نمایندگان به شما بیعت کردند و از وفا داری شان اطمینان دادند. اما یک روز پس از برگشت از کابل، یعنی به تاریخ 18 نوامبر، به مردمی که بی صبرانه در فرودگاه چشم به راه آنان بودند، گفتند که: «شاه حبیب الله زنده است و در کابل فرمان می راند». در همان روز، به یاری گروه خلیل الله، برونبری کارکنان قونسلگری شوروی از مزار شریف آغاز گردید. پس از چندی، افراد وی نیز شهر را که بلافاصله از سوی دسته های کوهستانی به رهبری محمد عظیم خان اشغال گردید، ترک گفتند. حاکمان نو فرمان دادند که هیچ کسی را نگذارند از شهر بیرون برود. مگر قنسل- وایزاگر و همکاران باقی مانده نمایندگی شوروی توانستند با دادن رشوه به فرمانده «کوتوالی» (اداره پولیس) با دو فروند هواپیما، زیر رگبار مرمی کسانی که آنان را تعقیب می کردند به شکل معجزه آسایی از مزار بپرند. خلیل الله همراهان را درست مانند هم میهنان امانی شان که چند ماه پیش آمده بودند، به تاشکنت فرستادند که در که در شرایط بس ناگوار دربندیان، روزگار به سر می بردند. خلیل الله که بی روزگار و بی سرپناه بود، با بود و باش در جای سرد، تنها با حمایت هم میهنانش توانست زنده بماند که به وی- به عنوان فرزند برخاسته از یک خاندان

سرشناس، هرچند هم بینوا که طی سالیان دراز مورد بی مهری قرار گرفته- با کمال میل کمک می کردند، زیرا به سپاسگزاری و توانمندی با زپرداخت وی اطمینان داشتند.

شایان یاد آوری است یاد آوری است که این هوادار برجسته شاه حبیب الله کلکانی، هیچگاه نتوانست با بلشویک ها زبان مشترک بیابد. حتا در تبعید هم برخورد انتقادی خود را در برابر متحدان موقت خویش پنهان نمی کرد. هرچه بود، جانب مقابل نیز باوی برخورد همانندی داشت. افزون بر آن، خلیل الله، میزبان خود رابه غصب اموال متعلق به او یعنی محموله های پوست قره قل و اسپ ها متهم ساخت. به گونه یی که در بالا هم یاد آوری گردید، به راستی که گروه یاد شده در آستانه گریز به آسیای میانه، در نوامبر 1929، محموله های پوست قره قل را به شوروی فرستاده بودند.(بویکو، 2009، 210)

با این هم، کسان دیگری، از جمله برخی از بازرگانان افغانستانی نیز ادعای حق مالکیت بر آن ها را داشتند. اما به وضع، نه مسأله قره قل متنازع فیها، بل این امر که دولت شوروی رژیم نادرخان را به رسمیت شناخته بود و پناهجوی سیاسی با چهره مشکوک در چشم میزبانش- خلیل الله، به هیچ رو در برپایی روابط با نادر شاه، مساعدت نمی کرد، به ویژه رنگ و بوی هنگامه بر انگیز می داد. (همان اثر، 210)

تسوکرمن- مسوول بخش خاورمیانه کمیساریای خلق در امور خارجی درباره مهاجران مزار چنین مشوره داد: «شما حق به جانب هستید. ما نمی بایست در این موضوع مداخله می نمودیم». مسکو و تاشکند با گذشت هر روز، و از حضوری خلیل الله در خاک شوروی بیشتر پریشان می شدند و آماده بودند از هربهانه یی برای بازگشت او به افغانستان، بهره گیری کنند. فرمان نادرخان، مبنی بر بخشایش خلیل الله و دعوت شخص شاه از وی برای برگشت به میهن، بن بست پدید آمده را شکست. مگر کوهستانی شورشگر و شوریده، چندی در بی آلاشی رژیم نو کابل شک و تردید داشت: «نادر شاه مرا بخشوده است، مگر من تا کنون نه او را بخشوده ام و نه از او پوزش خواسته ام. او را در افغانستان، خوب می شناسند: او حرف خود را می زند؛ قرآن را می بوسد؛ مگر با آن هم فریب می دهد». اما، ناگزیری ها نیرومندتر از کار بر آمدند. بی مهری های توانفرسای غربت، خلیل الله را واداشت تا پیشنهاد شاه را بپذیرد. در 17 فبروی 1930، «قهرمان رویداد های مزار» (کودتای دوم کلکانی پاییزی

1929) به آگاهی نادرشاه رساند که رای برگشت به میهن آماده است مگر به شرط این که به وی تضمین مصوونیت، هزینه راه و اجازه بود و باش در هرات- جایی که عبدالرحیم خان- مامایش کار می کرد- داده شود. چنین اجازه یی به وی ارزانی گردید و گریزی مزاری به گستره زیر فرمان مامایش برگشت.(بویکو، 2009، 211)

خلیل الله، بی آن که کرسی رسمی یی در اداره هرات گرفته باشد، تاثیر چشمگیر بر زندگی اجتماعی و سیاسی آن سرزمین برجا گذاشت. او با روحانیون- تکیه گاه اصلی (نایب سالار) عبدالرحیم خان (صافی) نزدیک شد و مبارزه شدید را در برابر گروه ترقیخواه سرور جویان به راه انداخت. این گروه که در گیر و دار رویداد های 1929 ریخت یافته بود و بیشتر متشکل از جوانان بود، تا مدتی برای عبدالرحیم خان درد سر ساز نبود. چون پیکان اصلی نكوهش آن بیشتر متوجه ناسخته ترین مظاهر محافظه کاری(کنسرواتیسیم) بود. مگر هنگامی که برخی از مهره های رسوخمند هرات، از جمله فرمانده ستاد پادگان هرات، فرمانده تأمینها یگان های نظامی و بخش از فرماندهی دسته های رزمی هزاره ها به گروه پرنفوذتر اداری- سیاسی مبدل گردید. شاید، عبدالرحیم خان به یاری خواهر زاده اش- خلیل الله، که هنوز از پیکاری های سال 1929 خسته نشده بود، تصمیم گرفت، پویایی های ترقیخواهان را متوازن گرداند. نقطه اوج این کشاکش ها- سو قصد بر سرور جویان در دسامبر 1930 بود. جویای خبرنگار به شدت زخم برداشت که در پشت پرده این حادثه، دست خلیل الله را دخیل می دانستند. جویا، در آستانه حادثه، پس از تهدید های پیهم، ناگزیر شده بود تا از والی خواستار کمک گردد. مگر عبدالرحیم خان در پاسخ، یک قبضه تفنگچه نا کارآمد را برای دفاع از خود به وی داد. چندی پس از حادثه سو قصد، شبنامه یی در شهر پخش گردید و در آن هدف ماجرا چنین توضیح شده بود: «چند روز پیش، مسلمانان مومن و صادق گرد آمده در یک دسته، با گروهی از افراد بی خدا و مفسدان فی الارض تسویه(تصفیه) حساب نمودند». بر پایه اطلاعاتها قونسلگری شوروی در هرات، نویسنده شبنامه، کسی جز خلیل الله با همدستی حاجی محمد عظیم خان- دوست والی رییس پولیس، نبود.(همان اثر، 211)

هرچه بود، هنگامه (هراتی) خلیل الله، تا مرز توطئه ها و دسیسه ها و اقدام ها دهشت افگانه در برابر نیرو های ترقیخواه پیش نرفت. خلیل الله که در آن هنگام، هنوز بسیار جوان بود، با داشتن قریحه عالی، در وقفه های پدید آمده میان کشاکش های سیاسی، به پژوهش ها و کاوش های تاریخی فرهنگی می پرداخت و کتابی را

زیر نام «آثار هرات» (تاریخ سیاسی و جغرافیایی و شرح احوال سخنوران و دانشمندان و هنرمندان هرات، چاپ 1308) به رشته نگارش در آورد و با شیوه سنگی (الیتوگرافی) به چاپ رسانید. در سال 1931، نویسنده تازه به پختگی و نام و نشان رسیده، که مصرانه به کابل دعوت می شد، تا سمیاتی اش را به رژیم نو به نمایش بگذارد، اثرش را به نادر شاه اهدا کرد. اما این گونه ژست، به معنای آشتی او با نادریه (نادری ها) نبود: خلیل الله در پایان ماه می 1931، در آستانه رفتن به کابل، از آپلیاک- قنسول شوروی در هرات خواهش دیدار محرمانه نمود که در جریان آن، عزم خویش را مبنی بر رهبری «جنبش گسترده مخالف نادریه» در کابل اعلام نمود. خلیل الله حتا از قونسل خواهش کرد تا در تأمین ارتباط وی با امانیه (هواداران امان الله خان) برایش یاری رساند. آن هم، می خواست، این گونه تماس ها را از طریق کارمندان نمایندگی سیاسی شوروی در کابل بر قرار نماید! (بویکو، 2009، 212)

آپلیاک که با اندیشه های خلیل الله و زندگی سیاسی وی به خوبی آشنایی داشت و او را «دشمن سوگند خورده ما» (یعنی شوروی-بویکو) می پنداشت، به خواهش ها و پندارهای مهمان ناخوانده خویش، بس به دیده شک و تردید می نگریست و حتا در پشت پرده آن، ترفند را نفی نمی کرد. و به راستی، شوروی ستیزی خلیل الله، آزرده گی وی و دشواری هایی که در هنگام پاییدن (تبعید) در تاشکند با آنها سردچار گردیده بود، حال چه رسد به نقشی که او در دوران جنبش (شاه حبیب الله کلکانی) بازی می نمود، صداقت برنامه های وی مبنی بر راه اندازی کودتا «به سود امان الله» را زیر سوال می برد. (همان اثر، 212)

«حواریون» نادر و پیش از همه صدراعظم -هاشم خان، تا آن هنگام چندین بار به خلیل الله پیشنهاد نموده بودند تا به پایتخت برگشته و گو این که در «روشنگری بر برخی از زوایای تاریخ عصر شاه حبیب الله کلکانی» یاری رساند. شاید پایوران دولتی به راستی به توانایی های علمی- ادبی او ارج می گذاشتند (بسنده است از کتاب سه جلدی) «آثار هرات» یاد آوری نماییم، که در بهار سال 1931، چاپ و به نادر شاه اهدا گردیده بود). مگر دلیل اصلی تلاش آنها برای برگشت خلیل الله به کابل، در گام نخست، آرزومندی مرکز برای پایان بخشیدن به نیمه خودگردانی عبدالرحیم خان- والی هرات بود که می خواستند خلیل الله را (به خاطر دستیابی به همین مقصد) به عنوان هرچند هم عالی قدر، مگر به هر رو، گروگان، نگه دارند.

خلیل الله، مقارن تاریخ 12 جون 1931 به کابل رسید و از سوی صدراعظم و دیگر مهره های کلیدی حکومت و سرانجام، نادرشاه پذیرفته شد. او، با نادر خان سه دیدار آزرگار داشت. به درخواست خلیل الله، دو برادر و کاکایش- محمد یوسف خان، یکی از سازماندهندگان اصلی خیزش 1930 کوهدامن، که نزدیک بود به بهای تخت و تاج نادرخان بینجامد، از بازداشت رها شدند. ژست سخاوورزانه و آشتی جویانه در برابر خلیل الله و دیگر اقدامها همانند حکومت، به آن امکان داد تا گلیم «آخرین بازماندگان عصر شاه حبیب الله کلکانی» را برچیده و خلیل الله را از راه های صلح آمیز گرویده ساختارهای قدرت رژیم ساخته و با آن آمیزش دهد. خلیل الله، پسانتر در زمان ظاهرشاه و داود خان به کرسی های برین (به شمول وزارت و سفارت) و (نیز به کرسی استادی ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل) رسید مگر شهرت بزرگی را به عنوان سخنور با قریحه و بی همتای شعر دری به دست آورد. (همان اثر، 214)

قیام مردم کوهدامن

تابستان سال 1930 سر از نو، اوضاع بس پرتنش پدید آمد، بخش بیشتر کارمندان دولتی، تاجران، افسران جوان، اقلیت های ملی و حتا برخی از قبایل افغان (پشتون) در اپوزیسیون دولت قرار گرفتند. نیرو های تشکیل دهنده این ائتلاف اجتماعی-سیاسی پاشیده، تنها با یک تمایل مبنی بر سرنگونی نادر باهم پیوند می خوردند. آن هم در حالی که گروهی می خواستند تا دو باره امان الله را بر تخت بنشانند و گروه دیگری در باره به قدرت رسیدن خود می اندیشیدند. این گونه، درست در جریان چند ماه پس از برتخت نشستن نادر، افغانستان بار دیگر در آستانه خانه جنگی قرار گرفت. (بویکو، 2009، 221)

دلیل اصلی و در عین حال بهانه برای کشاکش های جدید، تمایل حکومت مبنی بر ضبط بخشی از زمین های خان نشین کوهدامن برای اسکان برخی از قبایل افغان (پشتون) و همچنان خلع سلاح باشندگان بومی- اقلیت های تباری یی که در 1929 فعالانه به هواداری از شاه حبیب الله کلکانی و بر خاسته بودند، گردید. برنامه پشتونی سازی منطقه کابل، در گام نخست کوهدامن و کوهستان، نشانگری بود برای روشن ساختن سیاست های اجتماعی و قومی عصر نادریه اول. این مشی دارای بار معین نظامی-سیاسی هم بود. مگر ناروا خواهد بود هرگاه

بپنداریم که این طرح بس خطرناک هم برای شمالی ها و هم برای حکومت، تنها شگرد اداره سیاسی دولت و شخص نادر بوده باشد. عمده ترین عامل در این جا، اوضاع اقتصادی بود که باشندگان جنوب افغانستان با آن روبرو شده بودند: کمبود زمین، نبود تولیدها صنعتی و مانند آن....منبع اصلی گزاره پشتون های منطقه ها جنوب چوپانی بود و سپس هم تجارت. آن هم در حالی که توسعه چوپانی به دلیل کمبود چراگاه ها به گونه چشمگیری کند بود که ناگزیر می گردیدند در روند کوچروی های توانفرسا به نواحی مرکزی و شمالی افغانستان به جستجو چراگاه بپردازند. این در حالی بود که هم در جریان جنگ داخلی و هم به ویژه در آستانه آن، حل بنیادی تر جنبه های اقتصادی مسأله پشتون در دستور کار روز، مطرح گردیده بود.(بویکو، 2009، 222)

اسکان پشتون ها در منطقه کابل و سپس در افغانستان مرکزی و در آتیه در دیگر مناطق(در ادامه سیاست عبدالرحمان خان و تغییر ساختار تباری ترکستان افغانستان)زمینه ساز کشیدگی ها بود. این گونه، قربانیان واقعی و بالقوه مستعمره ساختن(کالونیزاسیون) آغاز به مقاومت نمودند. فعالیت های آن ها با پوتنسیال اعتراضی دیگر گروه های اپوزیسیون گره خورده و دارای ویژگی های یک دسیسه سراسری ملی گردید.(همان اثر، 222)

در میان های جولای 1930 نشست پنهانی رهبران گروه های امانی و سرشناسان روستاهای حومه کابل در باره مسأله قیام در برابر نادر، در کابل برگزار گردید.«براندازیان» درباره اهداف قیام (احیای حکومت امان الله خا) به همسویی ظاهری دست یافتند. اما درباره موعود قیام، همنگری نداشتند. امانی ها با سنجش برکمایی نمودن وقت، پیشنهاد کردند اقدامها فعال را تا پاییز کنار بگذارند تا بتوانند در زمان باقی مانده به جذب متحدان تازه- در گام نخست، قبایل پشتون مومند و غلزایی ها بپردازند، کوهدامنی ها، می بایست پیوندها با مهاجران بخارایی را که بیشتر در شمال افغانستان متمرکز شده بودند، احیا نمایند- قرار بود رهبر آنان- ابراهیم بیک لقی پس از پیروزی های نخستین توطیه گران در مرکز، در قطغن شورش برپا نماید. پلان خیزش «اصلی» یورش همزمان کوهدامنی ها(و همچنان کوهستانی ها) را در نظر داشت و امانی ها باید دژ پایتخت را اشغال نموده و هواداران شاه حبیب الله کلکانی در بند و همچنان هواداران خود را به رهبری محمد ولی خان دروازی که می بایستی تا بازگشت امان الله خان ریس موقت دولت می بود، رها سازند. آماده سازی شورشبا این آسانتر می گردید

که در آستانه برپایی آن، محمد یوسف خان یکی از بزرگترین خانها زمیندار- برادر مستوفی الممالک محمد حسین خان(اعدام شده در 1919 بنا به فرمان امان الله) به عنوان حاکم کوهدامن گماشته شد. حاکم نو یکی از جنبش حبیب الله کلکانی برجسته بود(زمانی منشی خاص شاه حبیب الله کلکانی و سپس حاکم لوگر و رئیس تنظیمیه ولایت مشرقی بود). با تقرر وی، حکومت در نظر داشت با یک تیر چند نشان بزند: یک کرسی خالی نه چندان جذاب برای چوکی طلبان را «پر» کنند، دیگر این که کوهدامن به گونه سنتی نا آرام را «آرام» سازند و سر انجام، عملن با دستان یک نفر از منتقدان خود، انبوهی از مسایل نه کمتر حساسیت بر انگیز را، حل نمایند(تثبیت زمین های مشمول مصادره) و واگذاری آن ها به پشتونها، ضبط اسلحه و مانند آن، مگر سنجش دولت لغزش آمیز از کار برآمد، همو محمد یوسف عمده ترین مهره قیام کوهدامن گردید.(بویکو، 2009، 223)

به قیام اپوزیسیون، همچنان عوامل پیشینه دار و ریشه دار دیگر، در گام نخست، تضادهای قومی- قبیله بی میان غلزایی ها و هزاره ها، غلزایی ها و وزیریه ها... نیز دامن زدند. برای مثال، غلزایی ها بیشتر با هزاره ها، پس از پایان کوچروی های شان به هند بریتانیایی، در گیر می شدند و کشاکش های آنان با وزیریه ها بر سر زمین ها واگذار شده به آنان از سوی عبدالرحمان خان، در ازای کمک هنگام سرکوب قیام غلزایی ها بروز کرده بود، موزاییک تضاد های تباری- قبیله بی در افغانستان را درگیری های مزمن قبایل غلزایی - درانی که در بالا در باره آن گفتیم، کامل کرد. وضعیت بس پیچیده در نواحی غلزایی نشین در شمال، حکومت را ناگزیر گردانید تا بخش چشمگیری نیروهای دست داشته خویش را به آن جا گسیل دارد- چیزی را که توطیه گران بی درنگ از آن بهره گرفتند.(همان اثر، 223)

کلیه کارهای آماده گیری قیام در برابر حکومت، از طریق محمد یوسف خان پیش برده می شد. هسته رهبری شورشیان مشتمل بود بر: عمرخان- معاون وی از کوهدامن، میر بابای چاریکاری- که در هنگام فرمانروایی حبیب الله کلکانی، نائب الحکومه(گورنر جنرال) استان قطغن و بدخشان بود، عبدالقادر خان- که ساده لوحانه خواهر خود را به زنی امیر داده بود و نیز چندی نائب الحکومه(گورنر جنرال) کندهار بود، عبدالقیوم- که چندی پیش مستوفی کابلستان بود، برخی از کارمندان پیشین دولت حبیب الله کلکانی- و روی هم رفته، بیشتر زمینداران بزرگ کوهدامن.

روشن است کارمندان سفارت انگلیس در کابل، در روشنی قیام آماده شده بودند. همچنان به تاریخ 20 جولای 1930 شماری از کارمندان دولتی که از کوهدامن می گذشتند، به گونه تصادفی دیدند که اوضاع روال غیر عادی دارد و در باره سوظن خود به وزیر دفاع گزارش دادند. وزیر بی درنگ درباره وضعیت، از حاکم- محمد یوسف خان جویای اطلاعاتها شد و پاسخ آرامش بخشی دریافت نمود و حتا خواهش وی را مبنی بر گسیل دو، سه گردان پیاده برای «جلوگیری از نا آرامی ها» پذیرفت. (بویکو، 2009، 224)

توطیه گران آغاز به کارروایی های عاجل کردند: 21 جولای عمرخان با قبیله داوود زی بر یک گارنیزون کوچک دولتی یورش برد و آن را سرکوب کرد و جنگ افزارهای به دست آورده را در میان هواداران خود و باشندگان روستاهای کوهدامن پخش کرد. در پایتخت در این حال ، به گونه یی که وعده داده شده بود، دسته یی را متشکل از 400 تن به فرماندهی جنرال عبدالوکیل خان- فرمانده سپاه دوم، آراسته و با موترها به کوهدامن گسیل نمودند. وزیر جنگ درباره زمان رسیدن نیرو به حاکم کوهدامن خبر داد و حاکم به همین سان برای زیر دستان خود، محمد یوسف نیرنگ باز، با به دست آوردن این اطلاعات، به کابل گزارش داد که «همه چیز برای پذیرایی سپاهیان آماده است». (همان اثر، 224)

در نتیجه بخش بزرگی از سپاهیان مرکز، به محض رسیدن، درهم کوبیده شدند و فرمانده آن، به شدت زخمی شد و شورشیان مناطق نشیمنی کلکان و (قلعه) مراد بیک را به تصرف خود درآوردند و آهنگ پغمان (که نادر در آن هنگام در آن جا بسر می برد)، کردند. هدف بعدی آن می بایستی کابل می بود. دولت تنها مقارن با بامداد 22 جولای، درباره وضعیت راستین امر در کوهدامن آگاهی یافت. نادر به کابل رسید و بسیج قبایل پشتون اعلام گردید و گردیز و میدان فراخوانی فرستاده شد که در آن آمده بود: «حکومت آرزمند است تنها سرهای شورشیان را به دست بیاورد. همه دارایی های شان از آن پیروزمندان می باشد» فراخوانی آشکار به کشتار و تراج، بیرون از توجه نماند: هنوز بامداد روز دیگر، گردید که به دستیابی به «غنایم» در مناطق شورش زده سنجش داشتند. چون خود کابل نیز زیر تهدید تاراج قرار گرفته بود، بی درنگ دستور صدر اعظم هاشم خان از آوردن افراد قبایل از استان مشرقی لغو گردید- چون این کار خود می توانست به بهای تخت و تاج نادر بینجامد. (همان اثر، 224)

در خود پایتخت نزدیک سپاهی بی‌نمانده نبود. در این جا تنها هزار تن از وزیری ها و وردکی ها استقرار داشتند که چندی پیش به خدمت نظام در آمده بودند. دولتی ها، ناگزیر گردیدند در کوتل خیرخانه و در راه های منتهی به شمال، دسته های سنگر کنی را بگمارند. مادامی که حومت چشم به راه رسیدن نیروهای تقویتی بود، شورشیان، در میان باشندگان نواحی شمال منطقه کابل آوازه هایی را پخش کردند مبنی بر این که موفق شده اند بخشی از روستاهای کوهدامن و چاریکار را به قیام بکشانند. با این که، بسیاری از باشندگان کوهستان، ریز کوهستان، پنجشیر، گلبهار، و تگاب، ترجیح دادند خود را از درگیری ها کنار بکشند. به رغم همه این ها، شمار کل شورشیان به 25000 تن رسید. با آن که کمتر از یک سوم آنان مسلح بودند. بنا به برخی از مدارک، محمد یوسف در روزهای قیام، تماس های تنگاتنگی با عبدالرحیم خان - گورنر جنرال هرات، خویشاوند و یکی از سرسخت ترین مخالفان نادر داشت. شاه و رژیم وی در وضعیت سختی قرار گرفتند. مگر در این لحظه بسیار تعیین کننده، میان رهبران قیام بر سر تقسیم قدرت اختلاف نظر پیدا شد: دستاویز عمرخان پویایی ویژه دسته های غلزاری زیر فرمان او بود و خود را فرمانروای جدید می پنداشت. (بویکو، 2009، 225)

اعظم خان - رهبر جنگجویان تاجیک که افراد وی در این منطقه از نگاه شمار برتری داشتند، همان خواب را می دید. این در حالی بود که در نیایش مسجد چاریکار به تاریخ 25 جولای خطبه به نام پادشاهی خوانده شد که هنوز نامش روشن نبود. پیشنهاد، این را که چه کسی پادشاه خواهد شد، به زمان پس از تصرف کابل موکول نمود. در این حال، نیروهای تقویتی بی از وردک، گردیز، تگاب، ریزه کوهستان و دیگر جا ها به پایتخت سرازیر می شدند. مقارن با 26 جولای، شمار آنان به 4000 تن رسید. در همین روز، سپاهیان دولتی همراه با جنگاوران قبیله بی در برابر شورشیان دست به ضد حمله زدند. با آن که در صف حکومتی ها، اوضاع هیجانی بی فرمانفرمان بود. برای مثال، به خاطر فراخوان تحریک آمیز بسته ساختن بازار، عبدالرحمان خان - رئیس شهرداری کابل تیرباران شد و شماری از اعضای شورای ملی بازداشت شدند. ولی هرچه بود، پله ترازو به سود نادری ها پایین آمد. (همان اثر، 225)

در روزهای اخیر جولای، شورشیان در نبردهای در حومه کلکان، شکست سنگینی خوردند و سپس بقایای نیروهای آنان در چندین دسته به سوی کوه ها عقب نشینی نمودند: محمد اعظم خان و آدم هایش به

قظغن عمرخان به ولايت مشرقى- با آن كه دسته هاى وى در كوهستان پراگنده شده بودند. خود او به تاريخ دوم آگوست كشته شد. دولت فرمان داد كه هزاره ها همه كتل ها را ببندند- اين گونه گريزيان به دام افتادند. يارى، نادر سرگور عبدالرحمان خان آمد و پس از ترك آرامگاه گفت: «كسى كه اين جا آرميده است، يگانه پادشاهى بود كه مى دانست و مى توانست (چگونه) سياست داخلى افغانستان را پيش ببرد». اين گونه، طى يك هفته، نادر به توانست كانون خطرناك اپوزيسيون كوهدامن را سر كوب نمايد. قبائل افغان (پشتون) كه در آن لحظه خدمت بس ارزشمندی را به رژيم انجام داده بودند، بى باكانه به تاراج روستاها و دهكده هاى حومه كابل پرداختند. حكومت از ترس گسترش بيشتر تاراج. قيام سراسرى در استان ها شمالى، دسته ويژه منگل ها را متشكل از 2000 تن مجهز و مسلح ساخت. مگر طرفه اين كه خود منتظمان دست به يغما بردند. (بويكو، 2009، 226)

حكومت نيز بر مخالفان خود رحم نكرد. نه به مخالفان راستين خود و نه به كسانى كه تنها نام شان قلمداد شده بود، در پايتخت نزديك به 60 ات بازداشت شدند كه بخشى از آنان با توپ پرانده شدند و 16 تن هم به اتهام همكارى با جنبش حبيب الله كلكانى و ديگر گناهان دار زده شدند. بر پايه فهرست ويژه، كسانى كه حسن اعتماد شان زير سوال بود، محكوم به تبعيد به شهر دير دون هند- جايى كه خود نادر خان زمانى در تبعيد به سر مى برد، شدند آنها مى بايستى كابل را در طى دوساعت پس از اعلام فهرست، ترك مى گفتند و مى توانستند با خود تنها چيزهاى بسيار ضرورى را بگيرند و با پولخودشان تا ديره دون بروند، راستش براى آن ها سه موتر براى ارخوانواده براى بردن دارايى ها شان، به آن مقدارى كه موفق شوند تا ساعت چهار عصر- بار نمايند، به مصرف خود شان، به كرايه گرفته شده بود. افزون برآن، به آنان اجازه داده شده بود براى نگهدارى از جايدادها و داراى هاى شان، نگهبانان و نمايندگان مورد اعتماد شان را بگمارند تا پس از رفتن، مال و دارايى شان به تاراج نرود. (همان اثر، 227)

قيام فرمانده ابراهيم بيك لقى

ملا ابراهيم بيك لقى از همكاران انور پادشاه و مقاومتگران مشهور بر ضد اتحاد شوروى در منطقه مسلمان نشين آسيا ميانه (امارت بخارا) بود. او پس از سرنكونى امارت اميرعالم خان پادشاه بخارا مدتى بر ضد روسها رزميد

وسرانجام مقارن به سقوط پادشاهی حبیب الله کلکانی و جلوس محمد نادرشاه با عده ای از همکارانش به شمال افغانستان مهاجرت نمود. گویند ابراهیم بیک به نام دریافت کمک و بیعت از ترکان شمال کشور به قطعن فرستاده شده بود، و درین خطه به فعالیت های مرموز سیاسی و نظامی پرداخت و اندکی پس راه میمنه را درپیش گرفت و با خلیفه قزل ایاق پیشوای روحانی ترکان به صحت و مذاکره پرداخت. تفاهم این دو در شمال کشور به ویژه چپاولگری های ابراهیم بیک به مثابه یک باسمه چپ(اشرار) معروف از جون 1930 به پس حاکمیت شوروی را در بخارا متغیر ساخت. تا جائیکه به علاوه پروتست های ارتش شوروی به عبور از جیحون به غرض مقابله و درهم کوبیدن ابراهیم بیک پیش لقی آمدند، دراین زمان مناسبتها افغانستان با اتحاد شوروی بحیث دو کشور که پس از تحولها انقلابی(1917 و 1919) روابط صمیمانه ای داشتند به تیرگی زایدالوصفی انجامید. بر اثر این تیرگی میر هاشم جنرال قونسل افغانستان در تاشکند در هنگامی که از مشهد بر می گشت، در فاصله 20 میل از مرز توسط راننده روسی خویش با چکش آهنی کشته شد.(مرادی، 1394، 157)

ابراهیم بیک در مرزی 700 سوار جنگی با تفنگها پنج تیره و یازده تیره داشت. خودش یک مرد قوی پیکر، میانه قامت گندم گون و خوش سیما بود و تازه تارهای نقره ئین در ریش سیاه و غلو او افتاد بود، این آدم کم سخن ، در راه که اختیار کرده بودثبات و عناد داشت. هنگامی که حکومت افغانستان ظاهرن برای جلوگیری از سوء تفاهم با شوروی در صدد خاموش کردن ماجراجویی های ابراهیم بیک برآمد، ابراهیم نیز بر ضد دولت افغانستان بیرق مخالفت بلند نمود. او تقریبین بیست تن از کامندان شاه حبیب الله کلکانی را که پس از جلوس نادرشاه در میمنه زندانی بودند، باقوت از زندان رها کرد. از قبیل محمد عمرخان ، محمد سرورخان، پاینده محمد خان فرمانده وغیره. حاکم محلی میمنه محمد عمرخان چرخی با محسن و چند تن دیگر مقاومت نتوانسته به شهر مزار فرار کردند. میرزا محمد یعقوب خان ریس تنظیمیه بلخ، با وساطت میرزامحمد خان مزاری با خلیفه قزل ایاق که مخالف دولت شاه امان الله بود راه مذاکره را درپیش گرفت و از او خواست تا ابراهیم بیک را غرض مذاکره با حکومت باخود به بلخ بیاورد. این است که نامبرده با هفت صدتن سوار خود در شب اول حمل(نوروز)وارد شهر مزار شریف گردید. حکومت بلخ در محل تخته پل از ابراهیم توسط فرقه مشرفتح محمد خان و مهرباب علی خان هزاره و فرقه مشرف عطا محمد توخی و دیگر کارمندان رزمی استقبال نمود و این خود موجب بلند بردن

اتوریته ابراهیم بیک در نزد مردم بلخ گردید. در حوالی ساعت عصر ابراهیم بیک جانب شهر مزار حرکت نمود، در حالیکه 50 تن سوار مسلح از او حفاظت میکردند و سایر سواران به شمول سواران حکومتی از عقب او را بدرقه مینمودند، وارد شهر گردید، و بدون آنکه به شهر وارد شده به سمت شمال شرق شهر مسیر گرفت، زیرا باغ وسیعی برای مجلس و در گوشه صغه خیمه خوابی برای ابراهیم بیک تهیه شده بود و در سایر خیمه ها که در چهار سو صغه قرار داشت، برای محافظان تخصیص داده شده بودند. این باغ دارای یک دروازه و یک آشپزخانه بود. سواران ابراهیم بیک تمام باغ را پر نمودند. زمانی که نماز جماعت شروع شد، اتم بیک فرمانده محافظان بدون آنکه خودش داخل صف نماز گردد، ابراهیم بیک پاسداری می نمود و ابراهیم خود امامت نماز را بر عهده داشت. درین وقت فرقه مشر محمد کاظم خان جانب ریس تنظیمیه پیام خوش آمدی تقدیم کرد و وعده گفتگو را به فردا داد. ابراهیم بیک تشکر کرد و گفت «بین دوستان و برادران هم بعضن نزاع و اشتباهی رخ میدهد، اما در نتیجه دوستی را محکم تر می نماید» متعاقب طعام مکلفی چیده و چراغ های گیزی روشن گردید، هنوز این ها تازه به خوردن آغاز کرده بودند که ناگهان صدای آتش بازی شدیدی مثل میدان جنگ برخاست، و مقابلن صدای غریو سواران ترکی (ابیکی) در فضای باغ بهم پیچید، مهمانان بد گمان شدند. بین ابراهیم بیک و اتم بیک نگاه های معنا داری تبادل گردید. عطا محمد خان فرقه مشر به پا خاست و گفت: «امشب نوروز است، مراسم برافراشتن بیرق روضه شریف با فیرهای آتش بازی به عمل می آید و صدای تا اینجا میرسد، کاش که خسته نبودیم و درین جشن اشتراک میکردیم.» ابراهیم بیک گفت: «این شمار نزد ما نبود، خیر فردا ما و شما این جشن را تماشا خواهیم نمود. آنگاه افسران حکومت را مرخص کرد، و دوازه باغ بسته شد، در حالی که ابراهیم بیک اعتماد خود را بر حکومت از دست داده بود. (بگونه به دوست محبوب خودش شاه حبیب الله چنین فریبکاری کردند و او را کشتن این هم دیگر اعتماد نداشت). (مرادی، 1394، 159)

سحرگاهان که هنوز مردم و سپاه شهر سر از خواب دوشینه نه برداشته بودند، سواران ابراهیم بیک به رسم دیرینه سلجوقیان در هزار سال پیش، همه مجرد و مسلح و عاری از باروبنه بودند، دفعتن نه تنها از دروازه منحصر به فرد باغ، بلکه از پستی های دیوار باغ هم با جهانندن اسپان گذشته و مثل باد را فرار در پیش گرفتند. رئیس تنظیمیه بلخ غفلتن صدای زنگ تلفون بشنید و گوشی را برداشت. ظاهرین این صدا از تلفونخانه

سیاه گرد و گوینده آن ابراهیم بیک بود. ملا ابراهیم بیک به رئیس مختصرن تذکره داد که: «من نمی توانم به شما اعتماد و گفتگو و مذاکره نمایم، لذا بامان خد» میرزا محمد یعقوب خان سخت متأسف شد که چنین صیدی را به رایگان از دست رمانده است. در هر حال پس ازین که ساحه وسیعی از میمنه تا قطنن برای گشت و گذار ابراهیم و سوارانش گسترده ماند. ابراهیم مکررن از میمنه به قطنن و از آنجا به میمنه لشکر می کشید، ولی مرکز ثقلش همان قطنن (تخارستان) بود. (همان اثر، 159)

ابراهیم بیک از 1929 تا 1930 به زندگی متمرده خود در شمال افغانستان ادامه داد و مثل مرغی بین دام و قفس می تپید و به هیچ کس تسلیم نگردید. هرچند از جنگ مستقیم و منظم با نیروهای دولتی عاجز بود. او با سواران سبکتاز خود بصورت ناگهانی در ده ها و دهکده ها قطنن ظاهر می گردید و از خانه های مردم خوراک و علوفه می خواست و باز به سمت دیگری ادامه میداد. اگر مردمی در برابر خواسته هایش مقاومت می نمود، بی رحمانه سرکوب می شد. همین گونه اگر با نیرو دولتی و تعقب گران مواجه می گردید، دلیرانه می جنگید. البته نیرو منظم دولتی از محاصره کردن و دستگیر نمودن او عاجز بودند. (مرادی، 1394، 159)

برای همین دولت افغانستان شاه محمود وزیر جنگ را با یک هیئت عریض و طویلی به غرض خاتمه دادن به این ماجرا در قوس 1309 به شمال کشور سوق نمود. نیرو که زیر رهبری وزیر جنگ حرکت مینمود بر حسب اصول خاندان حکمران عبارت بود از دسته ها حشری (ملیشه های قبایلی) و آنهم ویژه از مردم پکتیا از قبیل وزیر، مسعودی، جدرانی و غیره. در پهلوی اینها عسکر منظم حرکت می کرد. تا این وقت دولت توانسته بود که یک ارتش مجهز چهل هزار نفری با یک نیرو کوچک اما موثر هوایی تشکیل نماید. البته پسترها این شمار بیشتر و نیرومندتر گردید. شاه محمود خان شهر خان آباد را مرکز گرفت و یک دستگاه مطلق العنان رزمی برقرار نمود. این دستگاه تمام ولایت قطنن را بحیث دشمن تلقی کرد عملن وحشت بی سابقه ای ایجاد نمود. درحالی که متمرده تنها ابراهیم بیک و نیرو کوچک و مهاجر هفت صد نفری او بود. بهر ترتیب، شاه محمود خان که از قوس 1309 تا اسد 1310 به مدت هشت ماه در قطنن اقامت داشت، به حیث برادرشاه و سپه سالار ارتش افغانستان در حالی که خود مثل برادر دیگرش شاولی خان حتا یک کورس فنونی نظامی راهم عبور نکرده بود، چنان دستگاهی برپا کرد که با پادشاهی مرکزی افغانستان فرقی نداشت. این دستگاه بدون محاکمه و محکمه ای

زندانه‌های نو ساختگی خان آباد را از صدها نفر مردم با گناه و بی گناه ولایت به شمول زنان و مردان پرنمود. شکنجه خانه پر از چوب و تازیانه و قین وفانه دایر گردیده، کشتار ها و اعدام ها دسته جمعی به عمل آمد. (نسل کشی). تمام مصارف حشری و سپاه و دربار بالای مردم حواله گردید. در عرایض استغاثه کنندگان عنوان "فدایت شوم..." اجبارن معمول شده زنان زندانی در سرای جمشیدخان مورد تعرض و هتک عصمت نگهبانان قرار میگرفت! زنجیر و زولانه که در عصر امانیه قانونن ازبین برده شده بود (تنها قاتب آنها از یک پای زولانه می شد و بس) دوباره در گردن و پا زندانی انداخته میشد. طرف این همه زجر و شکنجه مردم قطغن یعنی اتباع دولت بود که به گناه همدستی با ابراهیم بیک عاصی گرفته شده بودند، نه به گناهی که خود کرده باشند. زیرا ابراهیم بیک مثل صاعقه در دل شب به دهکده ای فرو می افتاد و با زور خوراکه و علوفه میگرفت، و پس از آن مختصر استراحتی به جای دیگر می کشید. مردم یک ده قادر نبودند که از چنین دستبردی با دست خالی جلوگیری کنند، و این خود در نزد شاه محمود خان گناه غیر قابل بخشایش بود. در حالی که در ابتداء حتا سپاه حشری وفوج منظم شاه محمودخان خود نیز از جلوگیری چنین حمله ها گوریلایی عاجز و ناتوان بودند. برای آن که نیرو حشری در جنگهای پیاده کوه و دره شبخون ها، و آنها بادشمن ثابت و پابرجا سرآمد و ممتاز بودند، نه در جنگ های سواره گوریلایی و آنها در دشت های فراخ با دشمن متحرک، همچنین پیاده نظام وسواره نظام دلت، در جنین جنگی به گرد سواران سریع الحركه و دشت پیمای متمردين نمی رسیدند. پس شاه محمود خان این عجز نیرو خویش را در بستن و کشتن و شکنجه و تعذیب مردم غیر مسلح و بی گناه تلافی می نمود. (غبار، 1343، ج دوم، 77)

ابراهیم بیک خود درک کرده بود که در جنگهای منظم با ارتش دولت قادر به دفاع از خود نیست ازین رو او به جنگها چریکی یعنی حمله و گریز می پرداخت، اما از نتایج آنها راضی نبود به ویژه زمانیکه در اثر این برخوردها از شماری سوارانش کاسته می شد. ازین رو مجبور بود تا همواره بصورت متحرک بسر برد و از محلی به محل دیگر تغییر وضع الجیش نماید تا اینکه سرزمین وسیع قطغن برایش تنگ گردید و برای تکمیل وتجديد سوارانش راه میمنه را در پیش گرفت، اما تدابیر دولت میمنه راهم به دامی تبدیل نموده بود. ابراهیم بیک مجبورن در شروع تابستان به مرز قطغن بازگشت و در 1931 با عبور از رودخانه آمو وارد قلمرو شوروی گردید، درحالیکه حرکتها او زیر تعقیب اداره (کیپاو-سازمان جاسوسی شوروی) قرار داشت به دام افتاد و آژانس خبر رسانی شوروی

اعلام نمود که در 22 ماه جون دسته باسملچی ابراهیم بیک محو گردید، معاونش اسیر و خودش در 23 جون دستگیر و به تاشکند زندانی شد. باینصورت شورش ابراهیم بیک لقی که از جون 1930 در خاک افغانستان آغاز گردیده بود، در جولای 1931 پس از چهارده ماه خاتمه یافت و شاه محمود خان در خان آباد جشنی به نام "فتوحها" برپا نمود. بهرترتیب مسئله باهمین سادگی پایان نیافت و تمرد این مخالف دولت شوروی اسباب پریشانی و سرکوب سکنه بدست ملیشه های قبایل ولایت پکتیا به نام "افغان و غیر افغان" انجام داد. این خود کشنده ترین هسته بدبینی و نفاق و تجزیه اقوام کشور بود که توسط شاه محمود خان و تالی او محمد گل خان مومند در کشور افشاند شد.(مرادی، 1394، 161)

شاه محمود خان مظنونها به حمایت از ابراهیم بیک را تحت شکنجه های قین وفانه و تیل داغ قرار میداد تا جرن به اعتراف واداشته شود. زنان محجب را در زندان سرای جمشید خان زیر نظر نگهبانان بیگانه نگه میداشت و از تجاوز به ناموس آنان باکی نداشت. اسیران را به مجرد رسیدن به نزدش گلوله باران مینمود. حتا روزی که در فضای آزاد روی جای نماز برای ادای نماز نشسته بود و 31 تن اسیر را به نزدش آوردند، بانگشت اشاره کرد که اسراء را ببرند (کشتارگاه) و آنها را ببرند وعلی الفور گلوله باران نمودند.(همان اثر)

میرزا محمد یوسف خان مدیر قلم ویژه شاه محمود خان که در معیت او بود گفت که شماری اعدام شوندگاه در خان آباد توسط شاه محمود خان از هفت صد نفر متجاوز بود. شاه محمود خان یک هزارخانوار ترکمنی زبانان را به شمول زنان و کودکان و پیران زندان وپیاده در زیر جلو یک قطعه سواران نگهبان و نیرو حشری جدرانی از خان آباد به کابل گسیل نمود. وامر کرد که هر روز دو منزل طی نمایند. چون هوا گرم و فاصله منزلگاه تا ده میل بود، زندانیان پیر و علیل در روز اول سفر فقط توانستند که یک منزل بپیمایند. افسران نگهبان از منزل نخستین(شوراب آباد) شبانه توسط سواری به شاه محمود خان گزارش داد که زندانیان نمی توانند پای پیاده روزی از یک منزل بیشتر بروند. شاه محمود خان امر فرستاد که طی کردن دو منزل در روز حتمی است و اگر زندانی از پای بماند کشته شود. روز دیگر افسر نگهبان این امر را به عموم زندانیان گوشزد نمود و امر حرکت داد. هنوز در منزل دوم "آق چشمه" نرسیده بودند که سه تن زندانی پیر و علیل از رفتار بماندند و سواران نگهبان قضیه را به افسر نگهبان گزارش دادند. افسر به ناچار امر شاه محمود خان را تکرار کرد، و سواران هرسه تن را به

گلوله تفنگ از زحمت زندگی نجات بخشیدند. چنین بود شمه ای از کارنامه خانواده حکمران که برادران شاه در حق مردم ستم دیده افغانستان روا می داشتند. (مرادی، 1394، 162)

قیام هواداران امان الله و کشتار آنها

امانیست ها (امانیه یا امانی ه - هواداران امان الله خان) پیروان اندیشه های جوانان افغانستان، به عنوان عمده ترین مخالفان نادرشاه تبارز کردند. نشست جوانان افغانستان در کابل، به خاطر مبارزه در برابر نادر در آستانه اعلام پادشاهی وی، برگزار گردید. یکی از اشتراک کنندگان نشست - غلام محی الدین آرتی اعلام نمود که «هر جمعیت یا فردی که با دولت جدید کمک و همراهی کند، به معنای آن است که شریک جنایت اس»، چون این همکاری در هر صورت به معنای همکاری با انگلیسی ها است که هرگز به یک افغانستان نیرومند ذینفع نیستند». (بویکو، 2009، 215)

غبار؛ نشست در خانه وی برگزار گردیده بود، ابراز نگرانی کرد که «در افغانستان می تواند نظامی همانند رژیم رضا شاه - «فرمانروا بسیار کم سواد و از دیدگاه سیاسی بی تجربه، مگر مستبد و خودکامه» در ایران، روی کار آید» مگر او بر آن بود که «عدم کمک و عدم همراهی با دولت به تنهایی کافی نیست، زیرا بیطرفی جمعیت را به یک دسته تماشاچی مبدل می کند. پس تصویب شود که بر ضد دولت مبارزه به عمل آید». عبدالرحمان لودین شاید به دلیل ضعف جوانان افغانستان، پیشنهاد کرد «...صبر و انتظار و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری و مملکت لازم است». سرانجام، نشست با بیشتر آرا فیصله کرد که مبارزه مخفی ضد دولت جدید به شدت تعقیب گردد ولی مبارزه علنی فعلن به صورت موقتی معطل گذاشته شود تا دیگ این بحران در افغانستان از غلیان بیستد و دستگاه حاکمه جدید به شکل ثابت خودش را به مردم نشان بدهد. آن گاه جمعیت تاکتیک مبارزه علنی خود را نیز به استقامت هدف غایی در داخل کشور تعیین خواهد نمود». (همان اثر، 215)

گروه نامنهاد «آشتی ناپذیران» که در آن کسانی مانند حفیظ الله ولی - مدیر بخش شوروی در وزارت خارجه افغانستان، عضویت داشتند، متمایل به قاطع ترین اقدامها بر ضد نادرشاه (به شمول ترور او) بودند. مگر در عمل فراتر از چاپ چند شبنامه انتقادی آمیز پیش نرفتند و تنها برخی از نشانه های پویایی را به نمایش گذاشتند.

هسته اصلی رهبری امانی هامشتمل بود بر چند تن از برجسته ترین هواداران پادشاه پشین و در گام نخست- نبی خان چرخى که از سوى نادر خان محتاط به عنوان سفیر به ترکیه گماشته شد. او در زمستان 1930 با ترک گفتن شوروى، یک بار دیگر پیگیرانه کوشید کارت شوروى را در (بازى) افغانستان، با جلوه دادن و نمایاندن خود و پیروان نزدیک خود، چونان نیرو سیاسى داراى اهمیت؛ به کار گیرد مگر دیگر با توجه به درس هاى تلخ عملیها باهمی شوروى- افغانستانى پاییز 1929 (به رهبرى پریماف-گ) و تلاش هاى بیهوده و نافرجام واپسین. (بویکو، 2009، 215)

چرخى بار دیگر ، کوشید جانب شوروى را متقاعد سازد که امانى ها- یگانه جریان سیاسى در افغانستان اند که به گونه پیگیرى به اتحاد شوروى گرایش دارند و این درحالى است که رژیم نادرخان مى تواند تنها انگلوفیل (متمايل به انگلیس) باشد و انگلوفیل خواهد بود. در مناسبتها چرخى با نادر، همچنان همچشمى هاى شخصى جای داشت: «در هنگام فرمانروایى حبیب الله، او همراهى نادر یکجا در ارتش خدمت میکردند و هر دو رتبه سرهنگى داشتند. برای چرخى ناگوار بود ببیند که سرهنگ همکرسى، همتا و همپایه او - نادرخان پادشاه شود و او سفیر او گردد». (بویکو، 2009، 216)

چرخى-کنون دیگر نماینده رسمى پشین امان الله خان در مسکو، سرشت مشى شوروى را در افغانستان بى باکانه به باد سرزنش و نکوهش مى گرفت: «... در مشى شوروى چیزى از سنت هاى گذشته بر جامانده است، هنگامى که نمایندگان روسیه قدیم وعده مى دادند و در واپسین لحظه ها بع آن وفا نمى کردند و افغانستان را در برابر انگلیس خشمگین و انتقامجو به دست سرنوشت مى سپردند.» غلام نبی در این حال، پا مى فشرده که نه خود شاه پشین که در اروپا بسر مى برد، و نه هواداران وی، به هیچ رو، پوتنسیال سیاسى خود را از دست داده اند و با مقیاس هاى سیاست به پختگى رسیده بین المللى و همچنان دورنمای توسعه اوضاع منطقه یی، دور اندیشانه نیست که آنان را به سادگى از گردونه بیرون انداخت. (همان اثر، 216)

امان الله خود زمستان 1930 رهسپار ترکیه گردید. شاید، با این سنجش که نظرها را به خود و به رخدادهاى روان در آن برهه در کشور (محاکمه ولى خان) جلب نماید. او و هوادارانش، برنامه دیگر مبارزه در برابر

نادریه را ریختند. مگر این گونه طرح ها، نیازمند پشتیبانی جدی نیروهای موثر خارجی بود- آنچه مربوط می‌گردد به دولت مردان ترکیه که به شاه پشین «برای تحقق کدامین کارروایی های پان ترکیستی یا پان آسیایی»، گوشه چشمی داشتند، تصمیم نگرفتند این گونه برنامه ها (برای امان الله خان) را بدون یاری شوروی راه بیندازند. مگر، بر دیپلماسی شوروی در آن برهه، این پندارها چیره بود: مسکو به هیچ رو نمی خواست نادر و حواریون وی را بیازارد و برنجاند و توازن شکننده یی را که به بسیار به دشواری با کشورهای سومی- پارتنرهایش به دست آورده بود، برهم بزند. (بویکو، 2009، 217)

قیام مردم دریخیل جدران و پشتیبانی مردم وزیرستان

معلوم است غلام نبی خان چرخي بمجرد ورود در کابل با جدرانیهای پکتیا داخل مذاکره و مفاهمه سری شده و انتظار داشت که ایشان علیه سلطنت قیام مسلح آغاز نمایند، و آنگاه مردم وزیرستان که از دشمنان جدی و سرسخت انگلیسها بودند، بقیام جدرانیها پیوندند. اینوقت است نادر بسوقیات نظامی در پکتیا میپردازد، و از سپاه کابل میکاهند، البته صدای این قیام در تمام افغانستان میپیچد و اکثریت ناراضی ملت مستعد انقلاب میگردد، در چنین لحظه ئی غلام نبی خان در پایتخت کودتاوئی ایجاد و سلطنت را معدوم مینماید، و بر روی خرابه آن دولت مجدد شاه امان الله خان را اعمار میکند. (غبار، 1388، 1017)

اینست که در قدم اول دری خیل جدران قد علم و ششصد نفر مردم مسلح آن بمقابل حکومت قیام نمود. سلطنت که پیشتر از تمام نقشه های مخالفین خود مطلع بود، شاه محمود خان وزیر حرب را بعجله با قوتی منظم در پکتیا سوق نمود. روزنامه دولتی اصلاح در شماره 85 مورخ 6 عقرب 1311 این خبر را باطلاع عمومی رساند. قاید این قیام دری خیلها در مرحله نخستین مردی بنام مستعار لوانی فقیر بود. شاه محمود قبل از آنکه بتعرض بپردازد، در گردیز مرکز گرفت و راه مذاکره را با صرف بیشماری پول با سایر مناطق و عشایر باز کرد و تا دو ماه توانست که عده از خانها مردمان بی باخیل، منگ زایی های جدران و گردیز، احمد زائیه، منگلی ها توتی خیلها و زرمته ها را بر ضد دریخیلها در صف دولت قرار دهد یعنی در بین مردم پکتیا تفرقه و دشمنی ایجاد نماید. آنگاه قوای ششگانه حشری با قوه نظامی دولت یکجا از چهار جهت شروع به تعرض نمودند. طوریکه جریده

رسمی اصلاح در جدی همین سال خبر داد. زنان و اطفال دریخیل مساکن خود را ترک کرده در جبال متواری شدند و شش صد تن مردان مسلح دریخیل دست بشمشیر بردند، اما یکصدوبیست تن (بشمول لوانی فقیر) اسیر دادند و بقیه در زیر بمباران قوی تباه گردیدند قوای دولت مساکن و مزارع دریخیلها را در طول دوازده میل بمباران و تباه نمود و در ظرف سه ساعت قیام کنندگان نابود شدند و خانها و حشریهایی پکتیایی انعام و مکافات حاصل نمودند شاه محمود خان اعلام کرد که دریخیلها همدست غلام نبی خان چرخي بودند، یکماه پس از این حادثه در حوت 1311 خورشیدی بقیه السیف دریخیلها جدرانی باقوه امدادی مردم وزیرستان یکجا قیام نموده و باستقامت خوست حرکت کردند، سلطنت پیش بین و مطلع بود و با تمام قوای خود و حامیان خود بدفاع پرداخت در جنگهای که بعمل آمد قوای توپخانه و هوایی دولت توانست که قیام کنندگان را از خوست بعقب کشی مجبور نماید. (غبار، 1388، 1018)

نتیجه ئی که از قیام دریخیلها جدران و وزیرستانی ها بدست آمد این بود که برای بار اول مردم هوشیار پکتیا درک کردند که با وجود آنهمه خدماتیکه عده از خانها پکتیا در راه انهدام حکومت حبیب الله کلکانی و بغرض استقرار سلطنت نادرشاه نموده، و برای تحکیم حکمرانی این خاندان در سرکوبی هموطنان پروانی و کاپیسایی و قطعنی خود سهم فعالی گرفته بودند، در نظر دولت بیشتر از آله بیجانی ارزش ندارند، و حکومت می خواهد آنان را در بین خود شان وهم در بین سایر مردم افغانستان دشمن دست بگریبان بسازد. این احساس تازه بود که در آینده مردم پکتیا را در برابر سلطنت محتاط و دقیق ساخت (غبار، 1388، 1018)

مبارزه روشنفکران و زندانی سازی آنها

از روز تاسیس سلطنت نادرشاه، قشر روشنفکر افغانستان از طرف دولت بنظر (دشمن دین و دولت) دیده شده و از پرو پاگند خصمانه و اتهام و افترا نسبت بایشان خود داری نمیشد اینان مورد تعقیب و توهین دولت قرار میگرفتند و خاندان حکمران علناً ایشان را مسبب ترویج کفر و زندقه و تخریب و اغتشاش بقلم میدادند، و قشرملا و طبقه ملاک را علیه شان بر می انگيختند. شخص نادر شاه میگفت: دربین ملیونها نفوس افغانستان موجودیت چند صد نفر جوان تحصیل کرده ارزشی ندارد) بهمین سبب او میخواست اینعهه قلیل را به

آلات بیروح اما خاین و قتال مبدل کند. برای حصول اینمقصد نخست جوانان را باطرد از ماموریت و مکتب تهدید، و بواسطه تبلیغ بد نام و بذریعه مراقبت جاسوسی از اجتماع تجرید مینمود، و آنگاه آنها را بعطای پول و رتبه تحریص و استخدام میکرد. هرکس زیر بار نمیرفت مورد سرکوبی قرار میگرفت، و اگر دم از مخالفت میزد، جایش زندان و پایه دار بود. بعلاوه حبس و شکنجه و مصادره و تبعید و اعدام اینان، اطفال و وابسته گان ایشان نیز از مدارس و ماموریت ها طرد و در وطنشان بصفت خائنین ملی تجرید اجباری میگرددیدند، تا از فقر و خوف و حزن در گوشه انزوا و گمنامی معدم گردند منورینیکه حبس یا اعدام میشدند بالای خانواده های شان دعوپهای گوناگونی براه انداخته میشدو حتا خانواده های اشخاص مشهور چون محمد ولیخان و غلام نبی خان وغیره، توسط زنان جاسوس دولت که خودشانرا بغلط منسوب به آن خاندانها مینمودند، متهم و بدنام ساخته میشدند. یکی از روشهای سیاست استعمار انگلیس و سلطنت خانواده حکمران افغانستان این بود که بغرض سلب افتخار از مردان مبارز و وطن پرست افغانستان سعی میشد که پس از تحمیل انواع شکنجه های مادی و معنوی برایشان، آنها را بنوعی از انواع در دام سیاست خویش گرفتار و توسط اشتراک ایشان در اداره، در انتظار مردم مشبوه و به طرفداری رژیم خود بدنام بسازند. اگر دولت درین مساعی ناکام میگرددید، فرد دیگری از خانواده چنین مردی را (برادر، فرزند، و خویشاوند حتا رفیقش) برای اینکار انتخاب مینمود و باینصورت میکوشید تا افتخاری برای فرد، خانواده، حلقه و جمعیتس نگذارد. (غبار، 1388، 1024)

زندان ها را پر از نسل جوان تحصیل کرده روشنفکر بود در زندان جای نبود سرای ها را بجای زندان استفاده میکرد با ذکر چند زندان بحث را به پایان مبرسانم 1 زندان سرای موتی 2 زندان ده مزنگ 3 زندانهای کوتوالی 4 زندان ارگ شاهی وغیره .

محمدگل مومندنابودساز فرهنگ و تمدن اقوام (غیرپشتون)

محمدگل مومندفرزند برگد خورشیدخان بامیزیی در رژیم امان الله خان سمت غند مشری داشت، وبا نمک حرامی در مخالفت با امان الله خان برخواست، جانب نادرخان هم اندیش خود و وابسته به انگلیس ها را گرفت. وی مناسب ترین شخصی بود برای پیشبرد هدفها و برآورده ساختن مقاصد شوم استعمار انگلیس در کشورما. (مرادی، 1394، 193)

به قول مولف "خراسان زیر سلطه تبار پرستان افغان، ص 175" وی "به حیث رئیس تنظیمیه شمالی بالشکری از جیره خواران انگلیس متشکل و اقوام و قبایل حاجی، منگل، وزیری، احمدزایی، کروخیل و طوطی خیل که شماری آن به 25 هزارتن بالغ می شد، علیه مردم بیچاره؛ بی گناه و بی دفاع شمالی سوق و محشری از بیدادگری، قتل عام، چورچپاول، غارت، تجاوز وحشیانه را به راه انداخت". موصوف تا سال 1948 به حیث نایب الحکومه شمال باقی ماند، و شهرتاریخی و قدیمی بلخ را به مثابه خاستگاه مدنی اقوام غیر قبیله خویش به وسیله بلدوزر به خاک یکسان کرد. زمین آن رابه اهل و تبار خود توزیع نمود. (همان اثر، 194)

هنوز موی سفیدان بلخ از یاد نبرده اند که بر اثر دستور محمدگل مومند در ساحه بلخ کهن صدها ساختمان قدیم مثل مقابر، خانقا، چله خانه ها، زیارت ها و ساختمان های دینی و آثار باستانی پیش از اسلام و دوره اسلامی با شماری بسیاری از لوحه ها و کتیبه های سنگی که هرکدام زبان رخدادها و حوادث معین تاریخی و فرهنگی کشور بوده اند، در زیر زنجیر بلدوزر از بین برده شدند؛ و باین بزرگ ترین فاجعه فرهنگی و تاریخی را به یکی از مراکز عمده فرهنگ و تمدن آریایی و بشری که به اعتبار آنها "ام البلاد"، "قبه الاسلام"، "رای الارض" و "خیرالتراب" می خواندند، تحمیل نمود.

بنابه روایت مولوی صاحب بلخی، حاجی عبدالخالق بلخی و عبدالرشید قریه دار مورد امحای آثار وابنيه تاریخی بلخ در حدود سه صدسنگ نبشته و کتیبه ها به خط سغدی، که در جمع آنها سنگ مزار زرتشت (پیامبر آریایی) و سنگ مزار رابعه بلخی نیز شامل بوده اند، بر اثر این قلدری تخریب و ازبین رفته اند. در حدود 1000 قطعه زیورها و آثار ظریفه طلایی، نقره ای، برنجی و کاشی ازابنيه های موجود در شهر بلخ به هندبرتانوی انتقال و به فروش رسانیده شد.¹⁰

در کتاب "سرگذشت ملت مظلوم افغانستان در مسیر سده بیست" چیزهای را در این خصوص می توانید مطالعه نمایید. وی برای تطبیق پروژه پشتونیزه کردن افغانستان و ستم ملی بر اقوام کشور به یک شماری عناصر فاسد و جنایت پیشه دیگر ضرورت داشت، از آن جمله اختر محمد (پدر داکتر نجیب الله رئیس جمهور پشین) که در قریه میلن پکتیا زندگی می کرد، آشنا شد، و او را به حیث علاقه دار در یکی از مناطق قطغن مقرر نمود، و به حیث همکار محمدگل در تطبیق برنامه ها شوینستانه شان مساعی مشترک انجام دادند. پس از آن اختر محمد توسط محمدگل مومند به محمد

یغمای دوم منگلی، به قلم عبدالطیف کریمی¹⁰

داوودخان صدراعظم معرفی گردید و به حیث وکیل تجار در پشاور مقرر شد، و در راستای بلند کردن شعارپشتونستان و استفاده از موقف حکومتی، مالک سرمایه هنگفتی گردید.

گفته می شود اشخاص دیگری هم چون مولانا عبیدالله صافی سرمدرس مدرسه اسدیه بلخ، عبدالغفور از ناقلین سرپل، حکیم بای از ناقلین بونی قره، عبدالجبار خان حکمران شبرغان، داد محمد خان حکمران بلخ، ضیا خان و مولانا حبیب الله معلمان کورس پشتو وغیره عناصر متعصب قبایلی نیز در سرکوب مردم بی گناه از ملیتهای تاجیک، ازبیک، هزاره، ترکمن و دیگر اقوام قتل و کشتار آنها و به بند و زنجیر کشیدن روشنفکران در سمت شمال دریغ نکردند. بعدها این برنامه های محمدگل مومند توسط حزب "افغان ملت" و شخص غلام محمدفرهاد مشهور به "پاپا" رئیس این حزب که بحیث شهردار کابل مقرر شده بود، در تخریبکاری محلها تاریخی شهر قدیم کابل و نام گذاری های جدید چون "جاده میوند" و "نادرپشتون" به جای نام های تاریخی کابل ادامه یافت. (مرادی، 1394، 194)

ترور در سفارت خانه انگلیس و ترور برادر و خود شاه

محمد عظیم جوان سی ساله او یک وطن پرست حساس و فکور، در عین حال نویسنده و ترجمان از زبان انگلیسی و جرمنی بشمار میرفت این شخص از مشاهده اوضاع داخلی و سیاست خارجی کشور سخت متحسس بود. و شک نیست که مصدر اینهمه اوضاع محزن و خوفناک داخلی، سیاست خصمانه دولت انگلیس را میدانست که در زیر نقاب یکدولت آله دست، بوجود آورده است. پس او مصمم شد که با کشتن سفیر مختار انگلیس در کابل، دنیا اعلام نماید که مردم افغانستان ازین پالیسی مخفی دولت انگلیس و ماهیت رژیم بر سر اقتدار افغانستان مستشعر است و مخالف آن میباشد. غبار، 1388، 1048)

روز پنج شنبه بود و پانزدهم سنبله 1312 که محمد عظیم خان بکسی در دست در دهن دروازه سفارت خانه انگلیس بایستاد. البته سپاهی محافظ دروازه او را اجازه داخل شدن بمحوطه سفارت نداد محمد عظیم بماموری از سفارتخانه گفت بغرض صحبت با شخص وزیر مختار برتانیه در موضوع مهم و محرمانه ئی آمده است آقای ستینجر از طرف سفیر پاسخ آورد که آنچه می خواهد باو بگوید تا بسفیر برساند، زیرا شخص سفیر وقتی برای ملاقات ندارد. چون محمد عظیم خان دانست که سفیر با شخص ناشناسی ملاقات نخواهد نمود، به آقای ستینجر گفت خوب چون سفیر نمیخواهد، من شما

را در عوض شان میگیرم این بگفت و بکس دستی را بگشاد، مستر ستینجر همینکه دید تفنگچه ئی از بکس بر آمد بعجله فرار نمود، البته محمد عظیم خان تعقیب نمود و او را با گلوله تفنگچه از پا در آورد. این تنها نبود، محمد عظیم خان دو نفر هندی و افغان را که وظیفه منشی گری و باغبانی در سفارت انگلیس داشتند نیز با آتش های تفنگچه خود بکشت، بگناه آنکه هندی باستیلا کننده کشورش، افغان بسفارت دشمن خدمت مینمایند. آنگاه تفنگچه را بینداخت و خودش را بسپاهیان محافظ سفارتخانه تسلیم نمود. اینوقت که آقای سفیر خود بیامد و سراپای دشمن را بدید و گفت (من قبول کردم که این گلوله ها بسینه من خورده است). (همان، 1048)

روز سه شنبه 16 جوزا 1311 برابر با جون 1932 سید کمال خان در (لیسنگ شتراسه) مقابل دروازه سفارت افغانستان پیاده شد و زنگ در وازه بصدا در آمد، قابوچی جرمنی (شولتس) کارت او را گرفت و او در دهلیز با انتظار ماند البته مدت انتظار بطول کشید زیرا بر عکس سفرای دولت امانیه که با دانشجویان افغانستان رویه پدر فرزندی داشتند، اینک سفرای نادرشاه با دانشجویان و جوانان کشور چنان رفتار جامد بیگانه گی و بی اعتنائی را معمول میداشتند که وایسراهای هندوستانی در مورد شهروندان هندی خود تطبیق مینمودند. (غبار، 1388، 1027).

سفیر در طبقه بالایی ساختمان با عتیق خان رفیق و انورعلی خان مشغول صحبت بود، و سید کمال خان در دهلیز تحتانی برابر زینه ساختمان قدم میزد پس از ساعتی سفیر با مصاحبین خود از اتاق خارج و در پله نخستین زینهه قدم نهاد. درحالیکه دریشی تیره رنگی در بر داشت و انگشتری الماسی در انگشت و نگین برلیانی در پن نکتائی او میدرخشید. در پشت سر سفیر، عتیق خان و در عقب عتیق خان انور علیخان قدم میبرد داشتند. سیدکمال خان در زینه آنقدر درنگ نمود تا سفیر در نیمه زینه فرود آمد، آنگاه سیدکمال خان تفنگچه خودش را با استقامت سینه او نشانه رفت، گلوله دوم صدرش را پاره کرده از شانه عبور لغزان نمود، و به شانه عتیق خان که در پله بالاتر داشت تماس کرد و گذشت، آنصورت نخستین فرد خاندان حکمران چشم از جاه و جلال و زندگی پوشید. (غبار، 1027، 1388).

16عقرب 1312 بود که در چمن قصر دلگشاه جائی که یکسال پیشتر غلام نبی خان چرخ در زیر قنداغ و میله تفنگ بشکل وحشیانه ئی کشته شده بود، محفل توزیع بخششی برای دانش آموزان معارف تشکیل گردید. درین محفل عده یی بسیار از کارکنان عالی رتبه ملکی و افسران نظامی شرکت کرده بودند، و قرار بود که شخص نادرشاه با دادن

بخششی بپردازد همینکه شاه در ساعت سه پس از چاشت وارد شد و شاملان باستقبال برخاستند، هنگام عبور شاه از برابر صف پذیرایی گران، از بین صف دوم جوانی بسن هفده سال، تفنگچه خودش را روی شانه رفیقش محمودخان که در صف اول استاده بود، گذاشته باستقامت قلب و سینه نادر شاه سه آتش پیهم نمود. شاه بیفتاد و چشم از سلطنتی که با زحمت بسیار بدست آورده بود، بپوشید. اضطراب و سراسیمگی محفل را در هم پیچیده و شهزاده محمد ظاهر خان پسر شاه 19 سال عمر داشت بالای مرده پدر بنشست، در حالیکه برادرش وزیر جنگ شاه محمود خان بعجله رو بحصار ارگ نهاده بود(غبار، 1050، 1388)

این کشتن های یاد شده اعتراض بود به شاه و انگلیسها که مخفی یانه شاه را رهنمایی میکردن در کشتن روشنفکران و دیگر افراد بیگناه جامعه .

پادشاهی محمد ظاهر شاه 1312 الی 1352

پس از کشتن محمد نادرشاه پسر 19 ساله اش محمد ظاهر (1933-1973) جانشین سلطنت پدرش گردید، با اینکه شاه نو هنوز 19 سال داشت و جوان بی تجربه بود، گرداندگی پادشاهی را کاکا هایش محمد هاشم خان(1933-1946) و شاه محمود خان(1946-1953) . پسر کاکایش محمد داوود(1953-1963) به عنوان نخست وزیر افغانستان و برادرش سردار نعیم خان پیش می بردند. چهل سال پادشاهی محمد ظاهر شاه سی سال آن کاکا و پسر کاکا نخست وزیر بودند ده سال پسین را بنام دهه قانون اساسی نخست وزیران بیرون از خاندان پادشاهی بودند.

کشتار دسته جمعی

پس از کشته شدن نادرشاه و زندانی عبدالخالق خان همینکه ارتش کابل به پشتیبانی خانواده شاه بایستاد، پادشاهی ظاهر شاه اعلام شد و شاه محمود وزیر جنگ(تارسیدن هاشم خان صدراعظم بکابل) زمام امور را در دست گرفت. هیئت رایزنان او اشخاص زیر بودند: الله نواز هندوستانی، فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالها پیشکار این هیئت عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ و طره باز فرمانده کوتوالی کابل بودند، حکومت نظامی پیش

اینک بیک حکومت جنگی و جلاد مبدل شده و تمام شهر کابل در تاریکی تهدید و ترغیب حکومت فرو برده شده بود. وقتی که محمد هاشم خان وارد کابل شد، شاه محمود خان از سایر امور اداری فارغ و بیشتر مصروف امور حکومت نظامی گردید، تا اینوقت او ده نفر روشنفکران را در زندان های متنوع انداخته و در ساختمانی بالایی دروازه شرقی ارگ پادشاهی، شکنجه خانه هولناک و فجیعی تشکیل کرده بود. هر شبی درین اتاق جوانان افغانستان در زیر ولچک و زنجیر احضار و بمثابه مرتدین اسپانیای قدیم زیر شکنجه های گوناگون قرار میگرفتند. ابزارها شکنجه در اتاق نخستین قرار داشت که متهم باید آنها را در ورود خود دیده و باز داخل اتاق دومین گردد. در اتاق شکنجه چوب بید، میخ و ریسمان و چکش، قین و فانه، ابزارها تیلداغ، گلوله های آهنین با دسته چوبی، منتقل آتش و امثال آن قرار داشت. جلاد های شکنجه کننده با عبدالغنی خان قلعه بیگی و طره باز خان کوتوالی و سپاهیان مسلح در اتاق استاده بودند. در اتاق دوم که با دروازه گشاده ئی با اتاق نخستین مربوط بود. میز بزرگ مستطیلی در وسط خانه گذاشته شده، و روی آن اقسام میوه و خوراکه چیده شده بود. در صدر شاه محمود خان با لباس نظامی سپه سالاری و در دو جناح او الله نواز خان هندوستانی، فیض محمد خان زکریا و میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالها قرار داشتند هنگام لزوم قاضی و شهودی نیز حضور بهم میرساندند، تا اعترافها اجباری متهمان را بشنوند و یا بخوانند و هم شهادت شهود ساختگی را گوش نمایند. زیرا حکومت اینبار مجبور شده بود که در سلاخی خود زیر چادر شریعت و فتوای قاضی قرار گیرد و محاکم و مجالس جعلی را در مسئولیت این کشتار شریک خود سازد، بجهتی که از انتقام روشنفکران به تنهایی سخت ترسیده بود. (غبار، 1055، 1388).

شماری از دوستان عبدالخالق در همان لحظه پس از کشتن نادرشاه کشته شدند اما روزنامه دولتی اصلاح در شماره 104 مورخ برج قوس یعنی یک ماه پس ازین ماجرا بصورت دروغی و برای تمثیل گویا قانونیت در نظام نادرشاهی نوشت: "پژوهشهای آغازین عبدالخالق و دوستان او را پولیس تکمیل کرده و عنقریب به دادگاه عدلیه می سپارد." برهان الدین خان کشکی در شماره 114 مورخ 26 قوس نوشت: میر عزیز خان، میر مسجدی، محمود، محمد زمان، امیر محمد و میرزا محمد در دادگاه وزارت عدلیه محکوم به اعدام شدند و مدعی اثبات جرم عبدالغنی خان فرقه مشر(قلعه بیگی ارگ) بود. و باز نوشت که "فیصله اعدام عبدالخالق و دیگر دوستانش" که پیشتر از سوی دادگاه آغازین و مرافعه و تمیز صادر شده بود به امضای شاه هم رسید و امروز در محفل اجرا گذاشته میشود. (مرادی، 203، 1394).

در محفل هزار نفری که به همین منظور دایر شده بود شاه محمود خان رئیس هیئت پژوهش کشتن شاه با گرفتن آرای ساختگی یک دسته از اجیران خویش درین مجلس اعلام نمود که بایست اشخاص زیر به اتهام دست داشتن در کشتن شاه کشته شوند: عبدالخالق هزاره کشنده نادرشاه، محمود دستیار عبدالخالق، محمد زمان خان کابلی، محمود خان کابلی، میرزا محمد خان کابلی، محمد اسحاق خان شیردل، محمد اسحاق خان هزاره، مولاداد خان هزاره، خداداد خان هزاره، قربان علی خان هزاره، مصطفی خان چرخی، عبداللطیف خان چرخی، ربانی خان چرخی، علی اکبر خان غندمشر، عزیز خان توخی، عبدالله خان کابلی، محمد ایوب خان معاون لیسه نجات، محمد زمان خان دوم، اعظم خواجه رئیس شرکت تنویرها، میر مسجدی خان، میر عزیز خان امیر محمد خان و میر سید قاسم خان معین وزارت معارف. با این اعلان ملا عبدالملک خان جلال آبادی بر خاست و گفت: بر طبق امر شریعت اسلام فقط قاتل و معاونش مستوجب اعدام اند و بس. عبدالله خان طوطا خیل فرقه مشر بر خاست و گفت: "وقتیکه مردم دری خیل شورش کردند، زن و مرد شان کشته شدند، حالا نیز باید تمام نفری پشین یاد شده همراه کلانتران شهر کابل یکجا کشته شوند، زیرا از توطئه ها خبر داشتند و به حکومت اطلاع نکردند. آنگاه شاه محمود خان گفت: ما در نتیجه پژوهشها بسیار شبانه به کمک دو نفر زندانی محمد عزیز توخی و محمد اسحاق هزاره معلوم کردیم که خانواده غلام نبی خان (چرخی) با خانواده عبدالخالق درین اقدام متحد و همکار بوده اند، لا همه اینها واجب به کشتن اند... باین بگو مگوهای بین حاضران بر سر کشتن میر سید قاسم و دیگران رد و بدل گردید و پس از آن فیصله اصلی حکومت در سه ورق در بین حاضران گشتانده میشد تا آنرا امضاء نمایند. این فیصله ها شانزده تن اعدام هشتن بخشیده شدن و نوشته بود حکومت فیصله کرده که در آینده احدی در افغانستان به جرم سیاسی کشته نشود. البته مجرمان سیاسی در زندان نگهداشته می شوند که بخشش ایشان از اختیارها شاه است. (مرادی، 1394، 204).

قیام محمد ابراهیم گاوسوار

محمد ابراهیم گاوسوار (۱۲۹۴ - ۱۳۶۱) قیام مسلحانه مردم هزاره به رهبری محمد ابراهیم مشهور به گاوسوار در اعتراض به مالیه های سنگین در حکومت ظاهرشاه. او که بچه گاوسوار نیز خوانده می شد؛ پس از فرمان هاشم خان؛ صدراعظم وقت برای گرفتن مالیه ها اضافی روغن و فشار فراوان به مردم هزاره؛ بارهبری قیام مردمی؛ حکومت ظاهرشاه را مجبور به عقب نشینی کرد. محم ابراهیم گاوسوار در ۱۲۹۴ خورشیدی در شهرستان ولایت دایکندی در مرکز

افغانستان زاده شده؛ پدر او محمدی موسی؛ از متنفذین منطقه بود. برخی درباره لقب گاوسوار می گویند که پدر بزرگ او امیرداد؛ بر گاو زین شده سوار می شد و بهین جهت گاوسوار نام گرفته است خود ابراهیم گاوسوار درباره این عنوان می گوید: «روزی حاکم دایزنگی پدرم را که مالک روستا بود؛ نزد خود فراخوانده بود. چون در همان ساعت خری و یا اسپی حاضر نبود؛ ناچار بر گاوی سوار شده و نزد حاکم رفت. همین یک بار سواری گاو کافی بود که او و اسلافش به گاوسوار معروف شد»

قیام گاوسوار در اعتراض به ادامه سیاست محرومیت و تبعیض حکومت کابل علیه هزاره ها رخ داد. یکی از این سیاست ها؛ گرفتن مالیه ها اضافی از هزاره ها بود. در زمان حکومت محمدهاشم؛ صدراعظم افغانستان (۱۳۰۸-۱۳۲۵) او دستور داد از تمامی حیوانات مناطق هزاره نشین؛ مالیه ها روغن گرفته شود این مالیه ها سنگین؛ چنان برای مردم دشوار بود که برخی از آنان مجبور به مهاجرت به کشورهای همسایه شدند.

محمد ابراهیم؛ در ۱۳۲۴ خورشیدی به حکومت دایزنگی که اداره دایکندی را نیز بعهده داشت؛ از فشار مالیه ها و فقر و نارضایتی مردم شکایت کرد. در پاسخ گاوسوار زندانی شد و پس از چند روز به در خواست برخی افراد بانفوذ محلی آزاد شد. او هم چنین به مسئولان محل زندگی خود اعتراض کرد که بی پاسخ ماند. سپس گاوسوار؛ با همراهی دهقانان خرد و مردم فقیر؛ روستای اولقان مرکز شهرستان را تسخیر کرد. سپس او با همراهی دهقانان شهرستان پنجاب که در حال کوچ بودند؛ این منطقه را محاصره کرده و تقاضای خود را مبنی بر لغو مالیه ها روغن از هزاره ها؛ به حاکم پنجاب دادند. حاکم پنجاب در خواست قیام کنندگان را به حکومت مرکزی منتقل کرد. یکی از پیامدهای قیام گاوسوار؛ برکناری محمدهاشم از سوی ظاهرشاه بود. در ۲۵ حمل ۱۳۲۵ خورشیدی محمد هاشم برکنار شد و برادرش محمود صدراعظم گردید. محمود بر خلاف هاشم؛ راه مصالحه با قیام گاوسوار را در پیش گرفت.

ظاهرشاه و نخست وزیر جدیدش؛ از روحانیان و سران هزاره دعوت کرد تا میان دولت و گاوسوار آشتی برقرار کنند. مدرس افغانی یکی از افراد گروه آشتی بود. محمد ابراهیم نظر روحانیت را پذیرفت و قرار شد همراه این گروه و افراد دیگر به کابل برود.

پس از مذاکره ها طولانی؛ یکسال بعد؛ مالیه ها روغن از مردم هزاره برداشته شد. گاوسوار به خواست حکومت در کابل ماندگار شد تا زمینه حرکت ها ضد دولتی از او سلب شود. برخی معتقدند که قیام گاوسوار؛ فضا را برای مقاومت شیعیان افغانستان در برابر رفتارهای تبعیض آمیز دولت کابل مهیا کرد. از جمله؛ سید اسماعیل بلخی تحت تاثیر این واقعه؛ به فعالیت های سیاسی روی آورد. محمد ابراهیم؛ در کنار سید اسماعیل بلخی و چند نفر دیگر؛ حزب اتحاد را تشکیل دادند. حزب اتحاد رویه اعتراضی و رویکردی مسلحانه داشت و در نوروز سال ۱۳۲۹ خورشیدی؛ طرحی برای براندازی دولت در نظر گرفت. در این برنامه قرار بود گاوسوار مسئولیت شلیک شروع را بر عهده بگیرد؛ اما این طرح پیش از اجرا افشاء شد و حلقه رهبری حزب اتحاد همگی دستگیر شدند و بدون محاکمه تا سال ۱۳۴۳ در زندان دهمزنگ کابل ماندند. محمد ابراهیم در ۱۳۴۳ خورشیدی در دوره صدارت دکتر یوسف با تصویب قانون اساسی جدید و آغاز دهه دموکراسی از زندان رها گردید. او پس از آزادی از زندان دهمزنگ؛ در شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان زندگی می کرد؛ چرا که پس از زندانی شدن او و اعضای حزب اتحاد؛ دولت وقت افغانستان؛ خانواده و خویشاوندان او را به شهر پلخمری در ولایت بغلان تبعید کرده بود. گاوسوار تا پایان عمر تحت مراقبت دولت زندگی می کرد. سرانجام ۱۴ عقرب ۱۳۶۱ خورشیدی در گذشت

ملی سازی زبان پشتو و واخواست مردم

بنابه روایت روزنامه حبل المتین، سنگ بنای "ایدئولوژی ملی" را توسعه زبان پشتو (که باوجود نا آشنایی مردم به آن) در سال 1936 موقعیت "زبان رسمی" را پیدا کرد- و فرهنگ و ارزش های قوم پشتو تشکیل می داد^{۱۱} پشتو تولنه که میراث دوره نادرشاه بود، ایدئولوژی ملی افغان (پشتون را تبیین و تدوین کرد، در حالیکه فقط در قانون اساسی 1964 بود که زبان فارسی باینکه زبان عام مردم در همه مسایل داد و ستد بازار، مدرسه ها و مکتبها، دانشگاه ها و اداره ها دولتی بود، از روی ناگزیری در عدم کارایی رسمیت زبان پشتو) در وضعیت سازگار و هم پایه با دیگر زبان رسمی افغانستان (پشتو)

¹¹ روز نامه حبل المتین، چاپ بمبئی به نقل از "مناسبات تباری در افغانستان"

قرار گرفت. برای گسترش و توسعه این ایدئولوژی ملی (پشتونوالی) بخشی از اجتماع افغانستان (پشتو، بلوچ، تاجیک، و نورستانی) پافشاری صورت می گرفت^{۱۲}

در سالهای 1930 یکی از مسایل جنجال بر انگیز در سیاست دولت در خصوص زبانهای ملی بودو تصمیم برای تعمیم زبان پشتو در عمل به ضرر هر دو زبان فارسی و پشتو تمام می شد. به عقیده دکتر عبدالاحمد جاوید: گونه که در فرمان سال 1315 خورشیدی. خوانده می شود مسئله طرد زبان (فارسی) دری یا سلب حقوق وحیثیت این زبان نیست. فقط در فرمان این گونه گفته شده و این گونه آورده شده که زبان پشتو باید تقویت شود، ولی در عمل کسانی که دست اندرکار تعمیم زبان پشتو بودند راه افراط را در پیش گرفتند. "به نظر دکتر محمد رحیم الهام" پشتو تولنه کارهای هم کرد که نباید میکرد. از ان جمله یکی این بود که "پشتو تولنه" پیشنهاد کرد و دولت هم قبول کرد که لوحه های مغازه ها و اداره ها رسمی و ملی همه پشتو شوند. خوب این یک کار خیلی نمایشی بود و برای انکشاف زبان پشتو خدمتی نکرد؛ ولی من به چشم یکی از لوحه ها رادیدم که در اول نوشته شده بود: سلمان نور محمد "وقتی منسوبها پشتو تولنه رفتند و او را وادرا ساختند که این لوحه را پشتو بسازد، پیش رویش یک "د" نوشته شد که "دنور محمد سلمانی" خوانده می شد و از همین کارها، واژه ها و دانشواژه ها پشتو در فارسی هم در آمد و بیشتر این دانشواژه ها در بیرون هیچ دانسته نمی شد. از سوی دیگر تدریس پشتو را برای اهل اداره و کارمندان دولت جبری ساختند. (مرادی، 208، 1394).

تبعیدگاه های سیاسی در روستا های دور دست کشور

در 18 میزان 1314 (1935) دروازه زندان مخوف سرای موتی باز و افسر با ورقه ئی داخل شد. تمام زندانیان در برنده ها بر آمدند و افسر فریاد کرد که نام شماری زندانیان خوانده میشود، آنها بستره های خود را در پشت گرفته برای حرکت حاضر شوند. پس از خوانش نامهای شماری بیست و دو تن، وداع زندانیان شروع شد، در حالیکه هر دو گروه از سرنوشت خودها خبرند نداشتند. عسکرها، زندانیان رفتنی را در گادیها انداخته و حرکت دادند، نگارنده با چهار نفر از خانواده خوب جزء ایندسته بودیم ما را در توقیفخانه کوتوالی کابل داخل و متعاقباً در دالان کوتوالی احضار نمودند. در صدر دالان میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالها افغانستان باطره باز فرمانده کوتوالی کابل استاده بودند. آقای رئیس لب به

¹² محمد نظیف شهرانی، افغانستان از 1919 تا امروز ص 180

نطق گشود و خطاب به زندانیان گفت^⑤ شما را هیچکس در افغانستان رها نکرده است، مگر شخص اعلیحضرت معظم همایونی، شما چند روزی اینجا میمانید تا و الا حضرت نخست وزیر صاحب فرصت یافته شما را یکبار ببینند و هدیاتی بدهند. آنوقت شما رها استید و بخانه های خود میرود. از قطار زندانیان هیچ صدائی بر نخاست. (غبار، 1388، 1070)

البته اینوعده رسمی رهائی زندانیان دروغ بود، زیرا حکومت برای شکستن روحیه مردم مجازات را در هر مرحله ئی تشدید مینمود تا مقاومت افراد را بکلی نابود نماید. اینست که پس از یک هفته پروپاگند رهائی زندانیان شبی طره باز فرمانده ما را احضار و فرمان صدر اعظم را راجع به تبعید مادر شهرهای کندهار و خان آباد با شرط دادن ضامن سرو عمل در کابل (یعنی در صورت فرار نودن محکوم از تبعید گاه و یا مخالفت کردن با حکومت، ضامنش در کابل تحت مجازات قرار میگیرد) ابلاغ نمود. او از جانب خود اضافه کرد که (شماها ادعای خدمت بملت داشتید، حکومت هم میخواهد شما چندی با ملت از نزدیک آشنا شوید.)) اما این سخن را نیز دروغ میگفت زیرا این تبعید شدگان را چخانسور و زمینداور، خوست وفرنګ، کندز و غیرهم، بشکل انفرادی بنام(خائنین دین و ملت) تبعید نمود و آنکھی آنان را در بین مردم با تهدیدها رسمی در حالت تجرید محکوم بزندگی اسیرانه نمود. هر یک از ما مجبور بودیم بامداد و شام در نزد علاقه دار و حاکم محلی (حاضری) بدهیم و از جای معین بهیچ دهکده و علاقه های دور و پیش رفت و آمد نه نماییم. (غبار، 1388، 1071)

مبارزه های سیاسی به وجود آمدن احزاب سیاسی (قیام مدنی)

حزب اتحاد(حزب ارشاد) یک حرکت سیاسیضد استبداد پادشاهی ظاهرشاه بوده که توسط علامه سید اسماعیل بلخی (رح) در زمان حکومت سردار هاشم خان آغاز گردیده و در دوران حکومت به اصطلاح دموکراسی پرور شاه محمود خان سرکوب گردیده است. (مرادی، 1388، 231).

حزب ویش زلمیان، نخستین گروهی بود که در سال 1326 به شکل یک جنبش سیاسی و پیش از همه با گرایش ناسیونالیستی قومی به وجود آمد، و در سال 1327 به یک حزب سیاسی تبدیل گردید. به گفته شاه محمود حصین " اندیشه های ضد فیودالی و ضد استعماری ویش زلمیان در دامن "انجمن ادبی کابل" و مطبوعها دولتی جوانه زد. به

وسیله 50 تن از روشنفکران، شاعران و نویسندگان در رساله معروف "ویش زلمیان" (جوانان بیدار) بازتاب یافت، رساله مزبور توسط عبدالرووف بینوا مدیر مجله کابل گرد آوری و چاپ شد^{۱۳}

حزب وطن پس از برگزاری انتخابات دوره هفتم شورای ملی در سال 1328 / 1950 توسط نیر غلام محمد غبار تاسیس گردید. حزب وطن نسبت به ویش زلمیان از ترکیب اجتماعی تباری غنی و فراگیر بهره مند بود، و در این حزب بجای گرایش قومی بینش ملی بر جستگی داشت بنا بر توضیحات موسیس این حزب آقای غبار: حزب وطن در شانزدهم جدی 1329 در شهر کابل تشکیل شد و چون قانون احزاب وجود نداشت، طبق تعامل آن وقت در خواست تشکیل حزب با مرام نامه آن کتب به نزد شاه تقدیم شد. موسیسان حزب وطن اینها بودند: میر غلام محمد غبار، سرر جئیا، میر محمد صدیق فرهنگ، فتح محمد میرزاده، نورالحق هیرمند، برات علی تاج و عبدالحی عزیز. (مرادی، 236، 1394).

حزب دموکراتیک ملی، این حزب توسط سردار محمد داوود پس از سرکوب نمودن احزاب بالا زمانی تاسیس گردید، که تلاش های مجید خان زابلی برای تابع نمودن احزاب مخالف حکومت به نتیجه ای نرسید. چون در ساختمان متعلق به فاروق عثمان فعالیت میکرد ازین رو به "حزب کلپ ملی" شهرت یافت.

حزب خلق، این حزب در سال 1329 توسط داکتر عبدالرحمان محمودی هم زاد حزب وطن تاسیس گردید. محتوا برنامه و آئین نامه این حزب نیز برخاسته از همان جوفکری و سیاسی دو حزب پیشین بود که با آنها شباهت های بسیاری داشت.

حزب الله و الرسول، به رهبری مولوی عبدالغنی هم که از شهرت و نام نیک بهرمند بود و شاگردان و شیفته گان علوم اسلامی از سرتاسر شمال و کابل در مدرسه و حلقه تدریس او زانو می زدند و کسب فیض میکردند، آرزوهای دیرینه اش را بر طبق مراد یافت و در سال 1332 در مسجد سربازار چاریکار سازمان را به نام "حزب الله و الرسول" تاسیس نمود.

¹³ دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ص 114

حزب وحدت ملی، این حزب در سال 1342 توسط شاعر معروف افغانستان استاد خلیل الله خلیلی از مشاوران محمد ظاهر شاه تاسیس گردید، از این لحاظ حزب وحدت ملی به حزب درباریا "حزب زرنگار" و رهبرش به نام ملک الشعراي دربار مشهور گردید.

حزب دمو کراتیک خلق افغانستان نخستین هسته حزبی یا کمیته تدارک این جریان در 11 جدی 1343 در خانه نور محمد تره کی در شهر کابل بصورت مخفیانه بوجود آمد.

حزب پرچم، در بهار سال 1346 با نشر جریده ای به نام "پرچم" به رهبری ببرک کامل تاسیس شد.

حزب سوسیال دمو کرات(افغان ملت) این حزب در ماه حوت 1344 در منزل قیام الدین خادم در شهر کابل به شرکت 62 تن نماینده در کنگره به وجود آمد.

جمعیت "محفل انتظار" در 15 اسد 1347 توسط محمد طاهر بدخشی و به اشتراک استاد محمد بخش فلک، بابہ صاحب توفان، محمد رفیع، ظهور الله ظهوری، خلیل الله رستاقی، جمشید خاوری، انجینر عبدالرشید فرخاری، انجینر سید عبدالباری معدنچی، فخرالدین خان، محمد حسن رستاقی، محمد اکبر کارگر، انجینر محمد هاشم، عبدالقدوس پیانچی و دیگران در شهر کابل ایجاد گردید.

سازمان فدایی زحمتکشان افغانستان(سفزا) در ماه اسد 1354 پس از جدایی از سازا به نام "سازمان فدایی زحمتکشان افغانستان" (سفزا) به رهبری اسماعیل اکبر اعلام موجودیت کرد.

خلق کارگر، دستگیر پنجشیری عضو دفتر سیاسی جناح پرچم در سال 1348 ازین حزب انشعاب نموده و با شهرالله شهپر و عبدالحکیم شرعی جوزجانی گروه جدیدی را به نام "خلق کارگر" تشکیل نمود.

جمعیت دمو کراتیک مترقی (مساوات)، این حزب در سال 1345 توسط محمد هاشم میوندوال صدر اعظم وقت تاسیس گردید.

حزب اتحاد ملی، در سال 1348 توسط محمد اسحاق عثمان، دکتر امان الله رسول، حبیب الله فاروقی، تاسیس گردید.

جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در سال 1347 به رهبری دکتر عبدالرحیم محمودی تاسیس گردید.

سازمان جوانان مترقی، به رهبری دکتر محمد اکرم یاری به وجود آمد

سازمان رهایی افغانستان، این سازمان در سال 1351 تحت رهبری دکتر فیض قندهاری تاسیس گردید

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) این سازمان به رهبری داکتر هادی محمدی و محفل شمالی به رهبری عبدالمجید کلکانی به وجود آمد.

سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو) این سازمان توسط خانواده محمودی (عبدالرحیم، عظیم محمودی، عبدالله محمودی، و سیف الرحمان محمودی) در سال 1351 تاسیس گردید.

نهضت اسلامی افغانستان، در سال 1347 توسط پروفسور غلام محمد نیازی تاسیس گردید

در کل سازمان ها و حزبها سیاسی باعث شد جلو شکنجه را بگیرد و اگر گرفته هم نتوانست وخواست نمود در بلند رفتن سطح آگاهی مردم نقش موثر داشتند.

جنبش دانشجویان

در خزان 1382 اندیشه تشکیل اتحادیه دانشجویان دانشگاه کابل توسط عده ای از دانشجویان که قشر درس خوانده و روشنفکر افغانستان بودند، مطرح گردید. بنا به گفته جورج آرنی " اتحادیه دانشجویان در دانشگاه جایی که جوانان از دموکراسی تا الحاد را به بحث می گرفتند تشکیل گردید.¹⁴ اتحادیه دانشجویان پیش نویس یک اساسنامه و برنامه را

¹⁴ جورج، آرنی افغانستان در گذرگاه کشور گشایان، ترجمه پوهاندسید محمد یوسف علمی و پوهاند حبیب الرحمان هاله 1376

توسط آقای سرخابی آماده و به کمیته 15 نفری غرض غور و تدقیق سپرد که برای نخستین بار نام سیاسی (اتحادیه دانشجویان) در تاریخ تحصیلات عالی و به مثابه پیش زمینه ساختار احزاب و سازمان های سیاسی کشور وارد گردید. در برنامه اتحادیه دانشجویان از جمله آمده است.

- حفظ حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت خاک افغانستان
- تقویه بنیه مالی و اقتصادی و ورود اصلاحها اداری نظام در افغانستان
- تعدیل نظام شاهی، به جمهوری انتخابی توسط کافه مردم افغانستان
- تامین عدالت اجتماعی، مساوات، رعایت حقوق فرد فرد کشور، برادری و برابری.
- استحکام بنیان اتحاد ملی بین جمیع شهروندان افغانستان (تاجیک، پشتو، ازبیک، هزاره....)
- تعمیم علم و معرفت و سواد در کوهپایه ها و جمیع کنج و کنار افغانستان بصورت مجانی.
- تربیت کادرهای علمی و مسلکی بسویه دانشگاه و بالاتر از آن در داخل و خارج کشور.
- بلند بردن سطح دانش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اتباع افغانستان از طریق مطبوعهها و روابط جمعی و مجادله بر علیه انواع تبعیض، تامین فضای صمیمانه، احترام متقابل بین فرد فرد افغانستان.
- به کار انداختن منابع طبیعی از قبیل انواع معادن افغانستان.
- ماشینی ساختن نظام و سیستم زراعتی و منابع آبیاری و بلند بردن سطح تولیدها زراعت، باغداری و مالداري توسط تخم های اصلاح شده و نسل های اصلاح شده.
- تمديد خطوط مواصلاتی در سرتاسر کشور.
- انکشاف طب معالجوی ووقایوی در سرتاسر کشور.

اتحادیه دانشجویان در دوران نخست وزیری شاه محمود خان به نام دوره دموکراسی اول در مه قوس 1329 درحالی که کمتر از هشت ماه از تاسیس آن گذشته بود از سوی حکومت غیر قانونی اعلام شده و منحل گردید. حدود 15 سال پس در دوران دموکراسی دوم که ده سال طول کشید، بار دیگر اتحادیه پس از تظاهرات سوم عقرب 1344 که به خشونت از سوی دولت توسط جنرال سردار عبدالولی فرمانده قوای مرکز انجامید و در آن سه نفر، دو نفر دانشجو

بنام اصیل میر و شکرالله و یک نفر خیاط به نام محمد حسن کشته شدند و سه نفر زخمی گردیدند و سه نفر هم چون طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند و مهندس عثمان مشهور به عثمان لندی دستگیر و روانه زندان شدند^{۱۵}

مرحله دوم باز گشایی اتحادیه دانشجویان دانشگاه کابل در سال های 1350 مصادف با مظاهرات شش ماهه دانشجویان دانشگاه کابل در پایتخت و برخی از شهر های دیگر صورت گرفت، اما این بار برخلاف مرحله نخست که ایجاد اتحادیه موجب گشایش احزاب سیاسی گردیده بود، اتحادیه زیر نفوذ احزاب سیاسی احیاء گردیده بود که در راس آن ذبیح الله عصمتی رئیس سازمان "صدای عوام" قرار گرفته بود و بیشتر توسط احزاب سیاسی خط حرکت دریافت می کرد. این اتحادیهها تاسیس دوباره خود تا کودتای ثور 1357 به کارش ادامه داد و در نظام یک حزبی دموکراتیک خلق دیگر به پلورالیزم سیاسی مجال تبارز نبود بهمین لحاظ خود بخود منحل گردید. (مرادی، 1394، 249)

قیام طبیعی خشکسالی

در سال 1969-1971 در ولایتها مرکزی، شمال شرقی و شمال غربی افغانستان به اثر خشکسالی، قحطی رونما گردید. مردم بصورت بی سابقه ای در غور، بدخشان، بادغیس و مناطق مثل گلران در هرات از فرط گرسنگی جان به جان آفرین دادند. حکومت چون مشغول مجادله و چانه بازی با ولسی جرگه بود، نتوانست به زودی از موضوع اطلاع حاصل نموده و چاره جویی نماید، تا اینکه موج نارضایتی ها بالاگرفت و حکومت مجبور شد برای گزارش حقایق هیتی را تحت سرپرستی عبدالصمد حامد، معاون صدارت به مناطق قحطی زده اعزام نماید. زمانیکه هیئت به شهر چغچران مرکز ولایت غور مواصلت نمود، مردم گرسنه که وحشت زده بودند، هیئت را با پرتاب سنگ پذیرایی کردند. (مرادی، 1394، 224).

وضع مناطق صدمه دیده فوق العاده رقت بار بود، هیئت از بزگشت به کابل آنچه رادیده بود به مجلس وزراء و به شخص شاه گزارش داد و خواهان اقدامها عاجل گردید و تدابیری را در عرصه خدمات صحی تحت ریاست محمد ابراهیم مجید سراج وزیر صحیحه روی دست گرفت. در طی یک سال فعالیت های امدادی (1970-1971) مواد مورد ضرورت از

¹⁵ دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 186-187

قبیل گندم، برنج، جواری، شیر خشک، شکر، روغن، ویتامین ها، دارو، کمپل، لباس، پاپئش و خیمه به مصدمین رسانیده شده و بابتی تشخیصی از اولویت مصدومیانتوزیع گردید و میدان هوایی چنچران برای پروازهای زمستانی قیر ریزی گردید. (پشین، 225).

در زمان که بحران قحطی مردم بدخشان را نیز دچار مرگ و تباهی و درد و رنج روز افزونی نموده بود، و مردم بدخشان تحت رهبری مولانا بحرالدین باعث و ظهور الله ظهوری و رفقای شان در برابر بی عدالتی مقامها ولایت که در رأس آن آقای غلام علی آئین بحیث والی بدخشان قرار داشت، به اشتراک هزاران تن مردم گرسنه نواحی بدخشان به راه اندازی راه پیمایی خیابانی بر خاسته بودند، که مقام ها امنیتی به بازداشت جمع بسیاری از مردم از افراد وابسته به سازمان سیاسی محمد طاهر بدخشی (سازا) پرداختند که جراید پیام وجدان، روزگاران غیره در جمع ایشان از شخص مولانا باعث، ظهورالله ظهوری، قیام الدین قیام، حیات الله رنجبر، صدیق صاعی، غلام ربانی و دیگران نام بردند، که دستگیر و به زندان انداخته شده اند.

شماری همچون امام نظر روستا و عبدالقدوس حازم مخفی شدن اند که پولیس بدخشان به تعقیب شان می پردازد. زندان های بدخشان، غور و میمنه از وجود معترضان مخالف دولت پر گردیده بود، و مردم با مرگ و میرهای بی سابقه فرزندان شان دچار آمده بودند. درین مناطق مردم جگرگوشه های شان را در بدل مقداری گندم به فروش می رسانیدند. (مرادی، 1394، 225)

مولانا باعث و رفیقایش مدتی در زندان فیض آباد شکنجه و تحقیق شدند و پس از چند ماه آنها را به زندان دهمزنگ در کابل انتقال دادند و محکمه مربوطه برای شان سال های طولانی زندان را فیصله نمود، اما فیصله کنندگان حکم زندان غافل ازین بودند که دست تقدیر سناریوی درامه قدرت را به زودی تعویض خواهد کرد.

حکومت که توان مقابله با امواج پرتلاطم طغیان ها و قیام های مردم را نداشت، می خواست با راه اندازی مسئله "اقلیت و اکثریت" در پارلمان و کشمکش های زبان رسوایی بی کفایتی خود را در انظار ملی و بین المللی بیوشاند. این ماجرا پس از هفته ها بحث و جدل های لفظی و مطبوعههایی که به دور از حقیقت بود موجب تشدید بحران سیاسی در

کشور گردید و جامعه آن روزی افغانستان را شدیدیدن تکان داد. در پی همچوچالش های نوراحمد اعتمادی نیز در ماه می 1971 از مقامش کناره گیری کرد.

انتقال ناقلین (پشتون) به مناطق اقوام دیگر افغانستان

از زمان عبدالرحمان انتقال مردم پشتون به مناطق تاجیک، ازبیک و هزاره نشین افغانستان آغاز شده بود بخاطر حفظ قدرت پشتون استفاده میشد. در زمان امان الله فرمان تحت عنوان "نظامنامه ناقلین به سمت قطن" داده شد وادامه پیدا کرد در زمان نادر و ظاهر شاه رسید در وقت صدارت دوکتور عبدالظاهر به اوج این انتقال رسیده بود که واخواست نمایندگان مردم در پارلمان با خود داشت به گونه نمونه چند اعتراض نمایندگان را یادآور میشویم.

سید امیر هاشمی وکیل مرکز کندز در دوره سیزدهم شورا، در بیانیه خود پیرامون خط مشی حکومت دوکتور عبدالظاهر صدراعظم اظهار داشت که: "در کندز بیش از 75٪ باشندگان ولایت را دهقانان بی زمین و کم زمین و بدون وسیله تشکیل میدهد، ولی حکومت در خصوص حال و احوال آنها هیچ گونه توجهی نداشته، برعکس به طور بسیار بی رحمانه و ظالمانه زمین های ولایت کندز را در اختیار ناقلین پشتون جنوب کشور قرار می دهد." وکیل عبدالعزیز کوشانی نماینده مرکز ولایت بدخشان نیز ابرازنظر نموده بود که: "ناقلین پیش مردم ما عبارت از یک دسته اشخاص متنفذ و مسلح می باشند که زیر پشتیبانی کارکنان بزرگ دولت با ارتباط پیوند های ملی و قومی زمین های میراثی و قباله دار و آباد کرده مردم محلها را و بیشتر باغ و آسیاب و خانه های شخصی ایشان را اشغال نموده و پس از غصب آن به آزار و اذیت همسایه های کم زمین پرداخته و آنها را به فروش زمین آبایی و حتا فرار و کوچ دادن مجبور می سازند." عبدالرحمان نیکزاد وکیل مردم امام صاحب ابراز نظر نموده بود که "ما صدها رنج و زحمت زمین آباد می کنیم و مالیه می پردازیم، اما جای ها و مناطق هست که در آنجا مالیه ها به نام می باشد و مناطقی هم وجود دارد که مالیه ها به معنای واقعی وجود ندارد. مع الاسف در ولایت کندز، تخار و بغلان زمین ها، باغ ها و خانه های نشیمن باشندگان این سه ولایت بنام مالیه ها مازاد، در حالیکه هزاران خانوار بی زمین درین جای ها بسر می برند، خلاف ارشادها احکام اسلامی و قانونها موجوده دولت و عدالت اجتماعی به متقاعدان و ملاک و سرمایه داران پشتون ناقل بخشیده می شود... تا جائیکه ملاحظه شده وزارت امور داخله و ریاست املاک باین همه بیدادی که در مناطق شمال کشور انجام می شود و هزاران خانواده را در بدر و آواره نموده

اند، اکتفا نکرده‌ع سیل آسا ناقلین ملاک و سرمایه دارا خلاف خواسته های مردم امر و احکام می دهند، که جنگل های کنار دریای آمو در درقد و علفچرهای عامه را که سرمایه ملی و اقتصادی مارا تشکیل میدهند، قطع کرده و به زمین های شخصی خود مبدل می سازند و مردم با مرگ و میرهای ناشی از قحطی رو برو می شوند." هینگونه موضوع بی عدالتی دولت در انتقال کوچی ها بالای زمینها و جایدادهای مشروع باشندگان محلها در بیانیه های نمایندگان این دوره بسیار جلب توجه می نماید.(مرادی، 1394، 227)

موضوع گیری های پارلمان که در عقب آن عده ای از متعصبین قدرت مند دولتی در بیرون ازپارلمان قرار داشتند، بر سر مسئله زبان نیز بر خوردهای غیر واقعی درباب " اقلیت و اکثریت " قومی و بحران قحطی و گرسنگی منجر به واکنش های در میان مردم و حلقه ها سیاسی در کشور می گردید.

نتیجه گیری

از بررسی قیامها مردمی در زمانهای مختلف شاههان افغانستان چنین نتیجه گرفته میشود شاه عبدالرحمان با زور مردم شمال بقدرت رسید باخشونت فرمانروایی نموده هزارها انسان را از دم تیغ کشید، در قیامها از هیچ گونه روش انسانی کارنگرفت اگر از روش مذاکره، میانجیگری، سازش روشهای معلوم در سیاست است کار میگرفت اینقدر انسان هم از کشته ، مهاجر و تبعید نمیشدند. درزمان شاه حبیب الله از روش های معلوم سیاست مذاکره و میانجیگری و سازش کار گرفت انسانها این سرزمین هم کشته نشدند حتا تبعیدشدگان دوباره به کشور برگشتند به زندگی عادی و سیاسی خود ادامه دادند. شاه امان الله انسان نا آگاه سیاسی و شفته تمدن غرب شده بود بدون در نظر گرفتن فرهنگ و عرف مردم بجای آگاهی دهی مردم مشوره با مردم خودکامه نظرهای خودرا عملی می ساخت تا اینکه باعث فروپاشی حکومت شان شد گرچه همکاران امان الله در زمان شاه امان الله از روش مذاکره کار گرفتند نظر به بی اعتمادی به شاه نتیجه نداد شماری از علما دینی را به دارآویخته بود قیام کنندگان بیشتر خشمگین ساخته با کناره گیری شاه حکومت به دست قیام کنندگان افتید.

شاه حبیب الله کلکانی با پشتیبانی مردم افغانستان بقدرت رسیده بود، چند شخص را به خشم انداخته بود مردم با خود بسیج نمودن در مقابل این جوانمرد روستایی قیام کنند، نخست احمد علی بسیار دیر شوق پادشاهی داشت با سقوط

حکومت شاه امان الله در جلال آباد اعلان پادشاهی کرد، به سوی کابل روان شد در راه توسط نیرو شاه حبیب الله کلکانی سرکوب شد فراری از راه پشاور خود را به کندهار رسانید. شاه امان الله تخت پادشاهی را از دست داده بود دوباره خود را در کندهار پادشاهی اعلان نمود با ناامیدی مردم با خود بسیج ساخت تا غزنی آمد از سوی نیرو شاه حبیب الله شکست خورد ترک کشور نمود به ایتالیا رفت، علام نبی خان چرخي با پشتیبانی نیرو روسها وارد کشور شد بلخ سمنگان را گرفت با اعتراض شاه حبیب الله کلکانی در پیش سفیران کشورهای مختلف و سفیر روس دوباره روسها نیرو خود را از کشور بیرون نمودند. نادر خان با بردارنش بخاطر از دست رفتن قدرت از بارکزیایی و پشتونها مردم را تشویق به قیام نمود بخاطر جامعه افغانستان مسلمان بود کمتر مردم به گپهای نادر خان گوش میدادند شماری کمی از مردم پکتیا با این یک دست شدند چندبار حمله نمود شکست خورد کمک از انگلیسها و مردم پشتون آن سوی خط دیورند خواست با رسیدن کمک و سلاح از انگلیسها و اجازه دادن مردم پشتون آن سوی خط دیورند را انگلیسها در جنگ باعث سقوط حکومت شاه حبیب الله کلکانی شد، گرچه شاه حبیب الله از روش مذاکره کارگرفت ولی نتیجه نداد خاطر خواست نادر زعامت بود.

نادرخان مشهور به شاه پیمان شکن از اوج خشونت در مقابل قیام کنندگان و مردم بیگناه کار گرفت حتا شماری روشنفکران با بهانه سازی اعدام نمود، زودی نگذشت که خود شاه کشته شد، ظاهرشاه با نیرنگ فرمان روایی نمود بنام نظام شاهی پارلمانی دو تن از کاکا و یک تن نواسه کاکا نخست وزیر شدند هروقت خشوند اوج میگرفت ویا نظام رو به سقوط میرفت یکی از نخست وزیرها را برکنار میکرد مردم فکر میکردن شاید در دوره این نخست وزیر وضع تغییر کند بهتر شود ولی چنین نمی شد با همین نیرنگ چهل سال پادشاهی نموده با کودتاه محمد داوود پسر کاکایش از قدرت بیرون رانده شد بخش از زندگی خود را در دیار مهاجرت ایتالیا زندگی نمود پایان عمرش افغانستان آمد وفات نمود.

پیشنهادهای

افغانستان کشوری سالها است در گیر جنگ است بخاطر شناسایی و علل قیام و شورش نیاز به تحقیق در بخشها مختلف دارد. بناً پیشنهاد میگردد در عرصه های زیر پژوهش شود و علل شورش شناسایی و به مسالمت آمیز حل گردد.

- روان شناسان اجتماعی پژوهش کنند چرا چنین قیام های خشونتبار در افغانستان رخ میدهد

- تاریخ نگاران بیشتر تحلیل بررسی و اسناد بیشتر را بخاطر قیام علل به وجود آمدن شورش ارئه کنند از شیوه نگارش تاریخ توضیفی و حکومتی بیرون شوند عمیق تر در این عرصه پژوهش شود.
- علمای دینی پژوهش کنند چرا دین مقدس است را به عنوان ابزار سیاسی استفاده میکننددر افغانستان.
- حقوق دانان پژوهش کنند چرا حق مردم داده نمیشه باعث شورش قیام میشه.
- سیاست مداران پژوهش کنند چرا سیاست مداران حکومتی از دروغ فریب کار میگیرند بادلیل مردم را آگاه بسازند.
- درباره اقوام بیشتر قیام میکنند پژوهش شود چرا این مردم چنین استند.

منابع

- 1- آدمک، لودویک. 1967. افغانستان از 1900 تا 1923، دانشگاه کالیفرنیا.
- 2- اسمسler، نیل. 1380. تئوری رفتار جمعی، ترجمه رضا دژاکام، تهران، موسسه یافته های نوین.
- 3- القاضي ابی یعلی، محمد ابن الحسین الفراء. 1406ق. الاحکام السلطانیة، مرکز النشرومکتب الاعلام الاسلامی.
- 4- بویکو، ولادیمیر. 2009. دولت و اپوزیسیون در افغانستان (ویژگی های مبارزه سیاسی در سال های 1919-1953)، مترجم (عزیز آیانفر) ، مسکو-برناول.
- 5- جعفری، محمد تقی. 1388. حقوق جهانی بشر، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- 6- حبیبی، عبدالحی. 1364. جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل
- 7- حبیبی، عبدالحی. 1377. تاریخ مختصر افغانستان، کابل.

- 8- حسن زاده، صالح. 1391. شورش و قیام علیه حکومت ها از نگاه اسلام و مسیحیت. فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، سال اول، شماره 3 (پیاپی 33)
- 9- رسولی، سیما. 1386. افغانستان در دوره سلطنت امیر حبیب الله خان (1901-1919)، کابل،
- 10- رشتیا، سید قاسم. افغانستان در قرن نوزدهم، کابل:
- 11- رهین، رسول. 1392. شاه حبیب الله کلکانی؛ جوانمردی از خراسان زمین. شورای هماهنگی افغانستان استوکپهولم، سویدن.
- 12- سروش، محمد. 1381. مقاومت و مشروعیت، قم: فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره 25.
- 13- سید رسول. 1371. حقایق ناگفته درباره حبیب الله کلکانی، کابل: مرکز نشراتی میوند.
- 14- شریفی، رضا. 1388. بررسی ابعاد روان شناختی خشونت گرایی جمعیت اغتشاشگر و روشهای تاثیر گذاری بر آن، فصلنامه مطالعه ها بسیج، شماره دوازدهم، شماره 45، زمستان.
- 15- شریفی، رضا. 1387. رفتارشناسی عوامل مرتبط با ناآرامی های شهر تهران و ارائه مدل مطلوب در کنترل آن توسط ناجا، تهران: مرکز تحقیقها کاربردی طرح و برنامه و بودجه ناجا.
- 16- طبی، محمد. 1417 ق. الامام علی و مشکله نظام الحکم، تهران: مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه.
- 17- طنین، ظاهر. 1383. افغانستان در قرن بیستم (1900-1996)، تهران:
- 18- غبار، میر غلام محمد. 1388. افغانستان در مسیر تاریخ، پشاور: انتشارات خاوران.
- 19- فرخ، سیدمهدی. 1371. تاریخ سیاسی افغانستان، قم
- 20- فرهنگ، میر محمد صدیق، 1386. افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران
- 21- کاتب هزاره، فیض محمد. 1373. سراج التواریخ، تهران،
- 22- کاکر، حسن. دوره سلطنت امیرعبدالرحمان خان (۱۹۷۹)
- 23- مجددی، شاه آغاصدیق. 1381. امیر حبیب الله خادم دین رسول الله، کابل: میوند.

- 24- مرادی صاحب نظر. ۱۳۹۴. افغانستان در سده بیستم (از عبدالرحمان تا کرزی) . کابل: انتشارات سعید.
- 25- مصباح زاده، سید محمد باقر. 1384. آغاز و فرجام جنبشهای سیاسی در افغانستان (1284-1381)، کابل،
- 26- مهرین؛ نصیر. ۱۳۹۵. پیرامون کودتا-قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی؛ هلند: شهنامه؛ چاپ دوم.
- 27- ناصری؛ عبدالمجید. ۱۳۹۰. مشاهیر تشیع در افغانستان؛ ج ۳؛ قم نشر المصطفی
- 28- نوید، سنزل. 1388. افغانستان در عهد امانیه واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی زمان سلطنت امان الله (1919-1929). مترجم (محمد نعیم مجددی)، هرات: انتشارات احراری.
- 29- هانتینگتون، ساموئل. 1381. موج سوم دموکراسی، ترجمه: احمد شهسا، تهران، انتشارات روزنه.